

به نام تدبیر کننده امور



# راهِ سالک

دکتر ناصر منصوری

نوروز ۱۳۹۰ ه.ش

## راه سالک

نویسنده : دکتر ناصر منصورى

حروفچینی : زهرا موقری

ویراستار ادبی : ابوالقاسم غلامی مایانی

تقدیم به :

فرشته صبوری که حدود ۴۰ سال مرا تحمل کرده و دو فرشته دیگر  
نیز تحویل جامعه بشری داده است، توران خانم .

به مادرم که به ما، درس زندگی داد و ستون همه خانواده بود .  
به پدرم که عارفی است بی ادعا و در نهایتِ قناعت خانواده را اداره  
کرده است .

## شرح روی جلد

هفت مرحله ای که سالک لازم دارد تا با هستی خویش هماهنگ شود ، به صورت دو فرکانس با جهت های مختلف نشان داده شده است . در مراحل پایینی هماهنگی بین سالک و هستی اش کم ، ولی ناهماهنگی بیش تر است و هر چه به مراحل بالاتر صعود کند ، این هماهنگی بیش تر می شود. تا جایی که در مرحله ی هفتم ، یعنی بالاترین فرکانس هماهنگی به طور کامل برقرار می شود ، که باعث ایجاد یک فرکانس جدید خواهد شد، که همان معرفت و اقتدار سالک است و برای شناخت جهان هستی به آن احتیاج دارد .

در زندگی روزانه نیز با هماهنگی روح و بدن و تفاهم این دو با یکدیگر، اقتدار عظیمی برای سالک ایجاد می شود که در روی جلد به صورت رنگ مشکی نشان داده ایم .

در هستی و حیات نیز ، با هماهنگی کامل ماده و ضد ماده معرفت شکل می گیرد . (تز، آنتی تز، سنتز)

## گفتار نخست

به نام جمیل جمال آفرین خداوند معبود اهل یقین

اینجانب در طول سالیانی که به تحریر ، تألیف ، تصحیح و تدوین کتاب ها و مقالات ، جزوات و دفاتر شعری خود و دیگران پرداخته ام ، کم تر شاهد آن بودم که اشخاصی که در محورهای سیاسی و اقتصادی کمر همت بسته و موفقیتی دارند، در محورهای فرهنگی و اجتماعی نیز کارآزمودگی و پختگی لازم را داشته باشند، تا آن که دفتر شعر جناب آقای دکتر ناصر منصوری با عنوان آغاز و انتهای تمنا به دست اینجانب رسید و از مضامین رسا، گویا ، زیبا و پر محتوای آن بهره مند شدم . و اما آن چه که مرا بر آن داشت تا چند سطری درباره آن بنگارم روانی کلام آن گرامی بود؛ چرا که به دور از هر گونه گزافه گویی ، مبالغه و اغراق ، بر آن بوده است تا بازودن اوهام و خرافات ، از حقایق نو که برگرفته از مطالعات عمیق ایشان (در فیزیک، شیمی ، نجوم ، ریاضی و اقتصاد) است پرده بردارد ؛ آن چه در این کتاب به آن پرداخته شده ، عبارت است از: نگاهی واقع بینانه به زندگی مادی و معنوی و بنابراین ، روابط دنیای مادی و معنوی هر انسان ، که برای آن راهی معقول از آخرین کشفیات بشری ارائه و به فایده های کسب معرفت ، آگاهی ، روشن بینی ، تأیید هاله ها بر یکدیگر و رازهایی از جهان خلقت

پرداخته شده است ؛ از طرفی در آخرین فصل کتاب نیز به نکاتی که مورد سؤال بسیاری از افراد اهل مطالعه و طالبان علم می باشد ؛ از قبیل قیامت ، تاریکی و روشنایی ، زمان و مکان ، کلام خداوند ، سرعت در هستی و سایر دانستنی های قابل تأمل اشاره شده که خودشاهد آن خواهید بود و از حظ و حلاوت دریافت نکات باریک تر از موی مندرج در کتاب ( که با لطافت و ظرافت به آن پرداخته شده ) لذت برده و خوش وقت خواهید شد . و اما براساس عنوان کتاب "راه سالک" نویسنده با مطالعه در ادیان و همنشینی با پیروان مذاهب ، مسلک ها و مرام های مختلف ، در طول سالیان دراز ، به نکاتی دست یافته است ذیقیمت، که آن را در طبق اخلاص - با زبانی ساده، بی پیرایه- و بی هیچ منتی در اختیار خوانندگان صاحب درایت قرار می دهد؛ که اینجانب با وجود تألیف و تصحیح چند ده کتاب ، از تازگی مطالب و عمق درایت نویسنده محظوظ شدم ؛ تا حدّی که فکر می کنم ، خواندن دوباره آن نیز برای اینجانب و فرزانشان ، فرهیختگان ، فرهنگیان و فرهنگ دوستان و به طور کلی ارباب بصیرت خالی از لطف نباشد ؛ به ویژه این که با بیانی شیوا ارائه شده و از هر گونه گزافه و مبالغه منزّه و مبرّاست و در طول چند ده سال گردآوری ، با اعمال نظر دوستان مطالب صیقل یافته است . همچنین نویسنده معتقد است که : هر کتاب باید مورد نقّادی قرار گیرد تا با رهنمود مهتران و تقاضای کهنتران کتابی نافع تر تألیف گردد و به نوعی گره گشایی کرده و از نواقص کم تری



بر خوردار باشد و آلا تکرار مکررات بوده و چندان دردی از اهل درد و تشنگان معرفت دوا نخواهد کرد. بنابراین ، مؤلف بر آن است ، که قبل از چاپ نهایی ، ارباب درایت با انتقاد سازنده و ارشاد خودوی را شاد فرمایند. و اما، بنابر عنوان کتاب راه سالک و تطابق آن با محتوا ، جناب آقای دکتر ناصر منصوری بدون حب و بغض می خواهد روح اعتماد به نفس را در خوانندگان بدمد؛ از طرفی هم بیدار کند، آن هایی را که وجدان و روان خود را اجاره داده و یا عقل و دین به غیر حقایق سپرده اند ؛ به ویژه انسان هایی که به هر طرف رو می کنند ، آلا به نبوغ ذاتی خداداد خود و فطرت حنیف و حق گرای خویش ، و نادانسته برای فرار از پوچی، با پوشیدن لباس عصمت بر هم نوع خود، از او پیری می تراشند که بتواند قیّم و تکیه گاهی برای آن ها باشد و بدبختانه امور دنیا و آخرت خود را نیز به وی می سپارند . از آنجا که نویسنده ، خود در جوانی ضمن تحصیل، به شغل معلمی اشتغال داشته است، هشدار می دهد که ، برای تشخیص راه از چاه باید از آن ها که به خدا دعوت می کنند و بصیرت می آموزند پیروی کنیم و از آن ها که به انواع لطایف الحیل به خود می خوانند بگریزیم ، و آلا سالک نیز چون پیر مغرور خود از چاله به چاه سقوط خواهد کرد.

از زاهدان خشک حدیث گهر می‌رس

خار و خس از بحار نصیب کرانه هاست

نادان دلش خوش است به تدبیر ناخدا

غافل که ناخدا هم از این تخته پاره هاست

(صائب تبریزی)

و این مهم به دست نمی آید ، جز با خواندن ، درک کردن ، یقین

یافتن ، ایمان آوردن و عمل به آن . و الا...

مکر زاهد ابلهان را سرخط درس ریاست

سامری تعلیم باطل می کند گوساله را

(بیدل دهلوی)

و رهایی از جنود شیطان و نیروهای بازدارنده ممکن نیست جز با

کسب معرفت. بنابراین ، سالک باید مدام درصدد افزودن دانش و

خرد و کمالات خود از طریق مطالعه ، مراقبه و پاسداری از سیاست

خویش، از طریق مجاهده با نفس سرکش باشد. و از آنجا که ، راه

شناخت انسان ، حواس پنجگانه او است ، آن هم در حدّ ظرفیت

توان انسانی که بسار محدود و ناقص است ، به آگاهی ، زیبایی و

بهشتی که با اندیشه ی متعالی خویش می سازد یعنی از خاک به

ورای افلاک برسد. که نویسنده معتقد است : بهشت چیزی جز

نتیجه ی پندار ، گفتار و کردار نیکوی ما نخواهد بود. از طرفی ممکن

است انسان هایی غافل ، با از دست دادن فرصت ها با رسیدن به

مراحل تکاملی به ندامت جانسوز برسند.

بر خود از غفلت بهشتی را جهنم کرده ایم

گر دل از شرم معاصی آب گردد، کوثر است

(بیدل دهلوی)

پس ، باید تا دیر نشده ، به سر خط معرفت که مقدمه ی دوستی ، محبت و عشق ورزیدن به خوبی هاست برگردیم . و سالک باید دایم در فکر عبور از پل صراط ، یعنی عبور از منیت و خویشتن خویش باشد . " تو خود حجاب خودی ، حافظ ! از میان برخیز " و نویسنده معتقد است : این پل های صراط مسیر ترقی ، تکامل و دریافت درجات انسان هاست ، همان طور که مواد خام به مواد عالی و مواد عالی به جاندار ارتقاع می یابد و باز از بین میلیون ها اسپرم ، یکی از آن ها با عبور از پل صراط مربوطه توانسته است خود را به مقصد برساند و از او انسانی خلق شده است ، ما هم با عبور از صراط خود به دنیایی بسیار متعالی می رسیم که قابل قیاس با دنیای کنونی نخواهد بود . خلاصه آن که در این کتاب و همچنین دفتر شعر جناب آقای دکتر ناصر منصوری با عنوان "آغاز و انتهای تمنا" مطالبی ارایه شده و دیدگاه هایی مطرح است که باعث حرکت و جوششی در سالک می شود ، تا سالک در راه شناخت بیش تر قدم بردارد. و با اظهار عجز به کوچکی خود (در بُعد کمی) دست از رذالت ها برداشته و با آگاهی و افتخار به بزرگی خود (در بُعد کیفی) به درجات عالی تری نایل آید. که دیگر تن به هر رذالت و ذلتی نخواهد داد و در ادامه اندیشه ی او قوام یافته و در می یابد که،

برای انسان سالک به کار گیری اندیشه چون شاه کلید فتح باب  
بسیاری از درجات متعالی و ترقی و تکامل یعنی بهشت موعودی  
است که خود ، با اعمال شایسته ی خود، برای خود ساخته ایم.  
"ای برادر! تو همه اندیشه ای مابقی خود استخوان و ریشه ای"  
"گربود اندیشه ات گل، گلشنی وربود خاری، تو هیمة ی گلخنی"

مصحّح (نظم و نثر) : ابوالقاسم غلامی مایانی

زمستان ۱۳۹۱ ه . ش

## مقدمه مؤلف

با سلام و آرزوی اوقاتی خوش

کتابی که در دست دارید ، حاصل تجربه های گوناگون و مطالعات فراوانی است که در طی سال های جوانی تاکنون انجام داده ام (از ۲۰ سالگی به دنبال مکاتب مختلف عرفانی، ابتدا به فرقه ها و گروه های مختلف موجود در ایران پیوستم) سپس تا هند و سایر بلاد به دنبال گمگشته ی خویش می گشتم. بنابر آن ، به هر گروهی که ملحق می شدم خوشحال و مشعوف از این که دیگر آن چه را دنبالش بوده ام یافته و این همان مکتبی است که مرا به حد کمال خویش خواهد رسانید، با خلوص و اطمینان کامل به راه آنان ادامه می دادم ، اما ، افسوس که پس از چندی ، با وجودی که نکات خوبی می یافتم ، اما، کفّه ی خرافات و بی منطقی هایش بیش از آن بود که بتوانم طاقت تحمل داشته باشم . از این رو، از آن ها بریده و باز سرگشته به دنبال معبود دیگری می گشتم. بارها و بارها این سرگشتگی ها تکرار شد. این سرگشتگی ، بریدن و دل بستن ، نه آن که انسان ثابت قدمی نباشم ، لیکن آن چه در هر مکتبی می یافتم ، ذهن پویای مرا سیراب و مطمئن نمی کرد.

از آنجا که تا مرزهای کرامات ، سلوک ، سیر، آگاهی و شناخت معرفت پیش رفتم و استادان فراوان و مکاتب مختلف برایم حُسن بسیار داشت، که چون کلاس های درس در دبستان ، دبیرستان و دانشگاه مرا آرام به مراحل دیگری از آگاهی سوق می دادند. طی این دوران مطالبی می نوشتم که پس از سال ها، تصمیم گرفتم از میان آن ها، چند نکته ای که برای هر سالک لازم است را انتخاب و به انتشار آن همت گمارم.

اگر خواننده گاه احساس کند مطالب ربط چندانی به هم ندارند ، به علت آن است که از میان مطالب بسیار مختصری انتخاب شده اند . امید است در جلد دوم (در صورت هستی) مطالب تازه تر و با انسجام بیش تری از این جانب منتشر شود.

هم چنین ، این مطالب برای سالکی است که خود تجربه ای در راه سیر و سلوک دارد؛ لیکن او را به مواردی توجه داده ام که با تکرار و خواندن مجدد به تفکر و تعمق بیش تر و ریشه ای وادار شود . در خاتمه ، خواهشمند است: اگر مطالبی احتیاج به توضیح داشته باشد ، خواننده گرامی وقت گران بهای خود را چند دقیقه ای صرف کرده و از نظر خویش مرا مطلع کند . چه بسیار که من نیز بهره مند از فضایل ایشان شوم .

دکتر ناصر منصوری

E-mail : [nasser@nasser-mansouri.com](mailto:nasser@nasser-mansouri.com)

Website: [www.nassermansouri.com](http://www.nassermansouri.com)

تغذیه سالم	
در مورد ثروت	
علت دوام بدی ها	
سلامت جسم - سلولهای عصبی	
هفت شهر عشق و موسیقی ایران	
مکتب ماتریالیسم و مکتب ایده آلیسم	
روابط دنیای مادی و معنوی	
آگاهی های مثبت و منفی	
فیزیک و ضد فیزیک	
تاریکی و روشنائی	
زمان و مکان	
دشمنان سالک	
استاد و سالک	
مهمانی بزرگ و سالکان مهمان	
سایر دانستنی های قابل تأمل	
تحولات کیهان :	
منظومه شمسی :	
چند رقم به یاد ماندنی :	
نیمه عمر اتم ها :	
در زنجیر احساسات پنجگانه	
ادراکات در خواب	
یک نقطه ، یک جهان راز	
قیامت	

بیان فلسفی عالم  
مراحل مدیتیشن  
برای روشن بین شدن  
سیکل نیستی یا آگاهی منفی  
رابطه هستی و نیستی  
درباره هستی  
سیکل هستی یا آگاهی مثبت  
راز هستی  
لزوم شناخت هستی  
سرعت در هستی  
علم خداوند و علم انسان  
فایده ایمان به خدا  
دانش خداوند  
کلام خداوندی :  
عدالت خداوندی :  
اشرف مخلوقات  
در مورد معرفت  
عبادت  
هفت نیروی سالکان  
کرامات  
تأثیر هاله ها بر یکدیگر  
نفس آخر (رهایی از قفس)  
پل صراط (عبور از خویشتن)  
جامعه ولکانی  
حسن ختام (شعر)



## در مورد ثروت

حسادت یکی از صفاتی است که مانند زنجیری پای سالک را از رفتن باز می‌دارد. انسان حسود در حقیقت امواج منفی در ذهن خویش به وجود می‌آورد، یعنی این که، در ذهن ثروت و موفقیت را نفی می‌کند، چون آن را برای دیگران نمی‌پسندد، ذهن، آن را یک ارزش منفی می‌پندارد. به این ترتیب، انسان حسود، موفقیت و ثروت را از خود دور می‌کند. چگونه ممکن است که شما موفقیت را برای دیگران نپسندید و در ذهن آن را نفی کنید؟ ولی از طرف دیگر آن را برای خود طلب کنید؟

حالت دوم آن است که انسان از موفقیت دیگران خشنود شود. در این صورت ذهن، ثروت و موفقیت را می‌پذیرد و شما در حقیقت امواج مثبت برای موفقیت را در ذهن خود به وجود می‌آورید. در واقع حالت ما، علت است و فقر یا غنا معلول حالت ذهنی ما است. اگر شما برای دیگران فقر و نکبت و بدبختی را بپسندید، انتظار نداشته باشید که خودتان در ثروت و سعادت به سر ببرید.

اول باید حالت خودتان را که علت است اصلاح کنید، تا معلول به دست آید. بسیار هستند افرادی که مردمان غنی و موفق را، بدون داشتن هیچ دلیل کافی و فقط به صرف آن که غنی و موفقند دزد و دغل کار می‌دانند و خودشان شب و روز کار می‌کنند و همیشه در فقر و ناملایمات به سر می‌برند؛ اینان نمی‌دانند که خود باعث فقر

و عدم موفقیت خودشان هستند ، و علت اصلی فقر آنان نوع تفکر و برخوردشان با موفقیت و ثروت است . وقتی شما انسان موفق را دغل کار و حيله گر و دزد بدانید ، ذهن شما ناخودآگاه از موفقیت و ثروت دوری می‌گزیند و عوامل مختلف را به وجود می‌آورد که از موفقیت شما جلوگیری بشود، تا خود را انسانی سالم و درستکار بدانید .

این درست است که بسیاری از مردم حقوق و درآمد بسیار اندک دارند، ولی یکی از دلایل اساسی و مهم فقر و مسکنت آنان این است که پول و ثروت را تحقیر می‌کنند و آن را ناخودآگاه در ذهن خویش نفی و طرد می‌نمایند .

ارزشی برای آن قایل نیستند ، پول را کثیف می‌دانند و ثروت را مایه ی تمام آفات و بلیات می‌دانند .

با چنین پیش فرضی ، چگونه می‌توان به توانگری دست یافت ؟ در حالی که سالک توانگر به مراتب از سالک بی‌چیز و فقیر و محتاج بیش تر می‌تواند مایه ی خدمت به جامعه و انسانیت باشد . آنان که فقر را افتخار می‌دانند، در واقع به یک نوع بیماری روانی دچار شده اند، که ریشه در زمینه های فکری و تعلیم و تربیت غلط از آموخته ها و بدآموزی های اجتماعی دارد و ممکن است این طرز تلقی ناصحیح از ثروت را در آنان برانگیخته باشد .

همیشه و تمام مردمان ثروتمند ، بدکار و حيله گر نيستند؛ هستند بسياري از افراد متمول كه هرگز از راه درستي و صداقت منحرف نشده اند و در كمال صداقت و درستكاري توانگر و موفق بوده اند . براي سالك ، ثروت بسيار هم مفيد و ارزنده است ، چرا كه او به بهترين وجه ممكن از آن به نفع خود و جامعه استفاده خواهد كرد . من هميشه وقتي با افراد حسود برخورد مي كنم، به آن ها مي گويم كه حتي در حسادت كردن هم انسان بايد در سطح بالا و از ديدگاه مهم تري اقدام كند ، چرا بايد كه حقيرانه فكر كني و به همسايه يا دوست موقت حسادت كني، بهتر است اگر حسادتي در كار است ، به راکفلر ، يا بيل گيتس و اوناسيس<sup>۱</sup> حسادت كرد . ديدگاه خود را نسبت به پول و ثروت تغيير دهيد ، اگر با خرافات و پيش فرض هاي غير منطقي همراه است آن را اصلاح كنيد ، از موفقيت و ثروت ديگران نه تنها ناراحت نشويد، بلكه لذت ببريد . اگر در جامعه اي زندگي كنيد كه همه فقير و بي چيز و حقير باشند ، شما هم از فقر آنان بي نصيب نخواهيد بود . اما در جامعه اي كه سطح زندگي همگاني بالاست و درصد ثروتمندان بيش تر است ، فقرا نيز در آن جوامع بهتر زندگي مي كنند .

پس براي خودمان بهتر است كه هميشه از ثروت و مكننت ديگران خوشحال باشيم و حتي دعا كنيم كه ديگران ثروتمندتر باشند و ما

هم در حد رفع احتیاجات خود، به بهترین صورت ممکن، محتاج به کسی نباشیم، گرچه اگر از ثروت و مکننت برخوردار شویم، با آغوش باز آن را می پذیریم.

این گونه تصوّرات و برخوردهای ذهنی با اطرافیان، باعث می شود که، امواج مثبت دیگران به سمت ما هدایت شود. به زودی در یابی از خوبی ها در و امواج مثبت شناور می شویم.

همه چیز آرام، آرام در جهت خواسته های ما پیش خواهد رفت، چرا که همه خوبی ها را برای دیگران خواسته ایم و آنان را محق به موفقیت اکتسایشان دانسته ایم. بنابراین، ذهن ما نیز، تغییر جهت داده و امواج مثبت را به خود جلب می کند، در این صورت حتی در خواب، راه هایی برای کسب موفقیت در پیش روی ما باز خواهد شد.

پول پرستی و ثروت اندوزی، البته که کار صحیحی نیست، چرا که هر عملی که از حالت تعادل خود خارج شود باعث احساس عدم آرامش و مسبب رنج و مصیبت خواهد شد. پول پرستی هر هدف خوب دیگری را از نظر دور می سازد و انسان را از حالت تعادل خارج می کند. در نهایت ولو آن که شخص ثروتمند و دولت‌مند هم شده باشد، باعث عدم موفقیت و شکست او در حیطة های دیگر زندگی خواهد شد. در این صورت، می توان گفت، پول عامل و مسبب رنج ها و بدبختی هاست. اما اگر پول تنها هدف در زندگی

نباشد و انسان پول را بهتر زندگی کردن بخواهد ( در واقع پول را برای زندگی بخواهد و نه زندگی را برای پول بیش تر درآوردن) آن وقت حفظ تعادل نموده و از پول و ثروت خود به نحو احسن و در راه مثبت استفاده خواهد کرد . همان طور که اگر انسانی به یک فرقه و گروه، متعصبانه تعلق خاطر پیدا کند ، و تنها و تنها از دستورات و شرایع آن گروه پیروی کرده و خود را از کسب هرگونه آگاهی و اطلاعات دیگری بی نیاز بداند ، دچار عدم تعادل روانی شده و پس از مدتی از اجتماع و دوستان عقب مانده و یک بُعدی خواهد شد . و این تعصب خشک و یک بُعدی او را دچار عدم تعادل کرده و در نتیجه موجب شکست روحی وی می شود. در حالی که انسان عاقل و خردمند همواره بایستی درصدد افزودن عقل و دانش خویش باشد ، و ضمن وفاداری به دین و آیین خویش نسبت به افزایش آگاهی خود از طرف دیگر نیز غافل نماند . در مورد کسب ثروت و مکنت نیز همین گونه است ، هدف نباید فقط و فقط کسب ثروت و مال اندوزی باشد ، امّا پول را شیئی کثیف و باعث بدبختی هم نباید دانست ، نباید متعصبانه فقط با هدف مال اندوزی به دنبال کسب ثروت از هر طریقی بود، بلکه هر کسی باید ضمن وفاداری به صداقت و درستکاری به دنبال رزق حلال برای خود و خانواده اش بوده و از حیطة های دیگر زندگی نیز غافل نماند. همچنین بایستی با این موضوع به طور منطقی و عقلانی روبرو

شد و در هیچ موردی دچار افراط و تفریط نشد، چرا که پول و ثروت هم در زندگی نعمتی است مانند تمام نعمات دیگر، که بایستی هم به طور متعادل به دنبال آن بود، و هم به نحو احسن از آن استفاده کرد.

## تغذیه سالم

شناخت انواع غذاها:

سبک و سنگین بودن غذا از مهم ترین کیفیت های مورد دقت در صرف غذاست. غذاهای سبک بهترین حافظ برای گرم نگهداشتن آتش گوارش است.

غذاهای سبک دارای مزه تلخ، تند و یا ترش هستند و از عناصر هوا و گرما تشکیل شده اند. غذاهای سنگین از عناصر خاک و آب تشکیل می شوند که حافظ خوبی برای گرم نگهداشتن آتش گوارشی نیستند، بلکه آن را گند نیز می کنند.

غذاهای سنگین دارای مزه شیرین می باشند.

غذاهای گرم و سبک، دارای مزه شور و تند و مولد حرارت اند و غذاهای سرد و سنگین مزه های شیرین و دارای کیفیت منقبض کننده می باشند.

بهترین موقع صرف غذا، دو نوبت در روز، یکی بین ۹ تا ۱۲ صبح و دیگری بین ۵ تا ۷ بعدازظهر است.

در بین این ساعات فقط صرف میوه و یا مایعات بسیار مفید است. چگونگی نشستن برای صرف غذا در بهترین حالات همان چهارزانو نشستن روی زمین است که در این حالت انرژی از سمت پا به طرف شکم هدایت می شود. نوشیدن آب قبل از غذا باعث لاغری و بعد از صرف غذا باعث تقویت بنیه می شود. و در هنگام صرف غذا نوشیدن مایعات به هیچ وجه توصیه نمی شود.

پیاده روی و کارهای سخت بدنی بعد از صرف غذا به هیچ وجه توصیه نمی شود، زیرا هنگامی که معده احتیاج به خون بیش تری برای هضم غذا دارد، نباید خون مورد نیازش را با انجام کارهای بدنی و پیاده روی به طرف سایر اعضای بدن هدایت کرد.

خلاصه ای از تاثیر انواع غذاها:

غذاهای شور و ترش و تند، سرد و سبک و... مولد حرارتند.

غذاهای تلخ، گرم و سبک، مولد حرارتند.

غذاهای شیرین، سنگین و گرم، کم کننده آتش گوارش هستند.

غذاهای چرب، سرد و سنگین و... حالت نرم کننده دارند.

شناخت دستگاه گوارش و نحوه عمل هریک از اعضای گوارشی برای هر انسانی لازم و ضروری است. ریشه ی بسیاری از امراض از دستگاه گوارش است و مربوط می شود به این که چه چیزی به

عنوان غذا و منبع انرژی خورده می شود و این خوردن تحت چه شرایطی و با چه شناخت و احساسی صورت می گیرد؟ این ۳ عامل یعنی (چه چیزی و تحت چه شرایطی و با چه شناخت و احساسی) تعیین کننده سرنوشت غذایی است که می خوریم و همچنین تعیین کننده سرنوشت نهایی ما نیز می باشد. اگر بدانیم که چه چیز را باید بخوریم و احتیاجات واقعی بدن خود را شناخته، با هماهنگی کامل با بدن خود، آن چه را که بدن لازم دارد و فقط به قدر احتیاج و لزوم مصرف کنیم، سال های سال به عمر خود اضافه خواهیم کرد. متأسفانه انسان امروز نمی داند چه چیز را باید بخورد. او، همه چیز را بدون توجه به نیاز بدن خود بیش از حد لازم می خورد.

این شکم های برآمده به ویژه در آقایان بزرگ ترین نشانه ی نادانی انسان از نحوه و مقدار غذایی است که لازم دارد و نمونه ای از عدم تسلط بر شهوت خوردن است. این که بدانیم چه چیز را باید بخوریم و از خوردن چه چیزهایی پرهیز کنیم، لازمه اش آن است که:

- ۱- از موادی که می خوریم کامل اطلاع داشته باشیم که چیست.
- ۲- از چه موادی تشکیل شده ۳- و چگونه تهیه شده است، که متأسفانه شناخت بسیاری از انسان ها در این مورد بسیار کم است و هر آن چه دم دستشان باشد بدون توجه و فقط به صرف این که قابل عرضه و فروش است خریداری کرده و می خورند، در حالی



که بسیاری از کنسروها ، آب میوه ها و حتی گوشت و مرغ و غیره دارای مواد شیمیایی و یا هورمون هایی هستند که به هیچ وجه قابل خوردن نمی باشد . توصیه می کنم در این خصوص به کتاب های مربوط به تغذیه مراجعه و خود را در این مورد مسلح و غنی سازید ، چرا که ذکر جزییات و توضیحات مفصل در این زمینه در حیطه ی بررسی این کتاب نمی باشد. به طور اجمال بهترین روش غذایی، رژیم گیاه خواری همراه با خوردن پروتیین های حیوانی هرماه یک بار و یا روش غذایی ( یا پروتیین یا نشاسته ) می باشد.

توضیح مختصرش این که ، برای هر وعده غذا یا باید منحصر از مواد نشاسته ای استفاده کرد و یا از مواد پروتیینی، و استفاده همزمان (در هر وعده غذایی) از هر دو ممنوع است .

مواد نشاسته ای :

نان- ذرت- جو- برنج- نخود- لوبیا- عدس- لپه- موز- خرما- انجیر- کشمش- انگور- عسل- سبزیجات- سیب زمینی

مواد پروتیینی :

گوشت- تخم مرغ- پنیر- ماهی- مرغ- شیر- سیب- زرد آلو- تمشک- توت فرنگی- انبه-گیلاس- گریپ فروت- هلو- نارنگی-

لیمو- شلیل- گلابی

مواد خنثی :

مواد خنثی را می توان با هر دو نوع غذا ، چه با مواد نشاسته ای و چه با مواد پروتئینی صرف نمود و عبارتند از :

لبو- کلم- هویج- کرفس- اندیو- خیار- سیر- فلفل- کاهو- قارچ- پیاز- جعفری- ترب- جوانه ها- حبوبات- گوجه فرنگی- رازیانه- تخم کدو- کنجد- کره- روغن زیتون- آجیل

برای دانستن آن چه که باید بخوریم ، باید تسلط کامل و شناخت کامل از بدن خویش داشته باشیم و بدانیم که صاحب چه نوع بدنی هستیم ؛ بدن ما به چه موادی بیش تر احتیاج دارد . با کمی دقت و توجه به تمایل بدن خویش به برخی از انواع خوردنی ها متوجه این مطلب خواهیم شد . بحث مفصل و بسیار جالب توجهی در انواع یوگاها در مورد انواع ابدان و احتیاجات غذایی و حتی روانی آن ها مطرح می باشد ، اگر به کتاب های مربوط به راجایوگا و یاهاتا یوگا مراجعه شود به راحتی می توانید بدن خود را شناسایی و با هماهنگی کامل با نحوه خوردن و نوع خوردن ، خود را همیشه پر انرژی و سر حال و سالم نگهدارید .

(یکی از بهترین کتاب های موجود در این مورد عبارت است از: ) یوگا و سیستم گوارش ) ، تألیف سوامی سواتی ترجمه دکتر ایرانپور و خانم فرहत و آقای موسوی نسب چاپ رامین .

- به طور کلی و به عنوان یک قانون کلیدی ومهم، از خوردن آن چه که مواد شیمیایی ، برای بیش تر کردن عمر مفید و یا هورمون های

مخصوص به منظوری خاص به آن اضافه و یا در تولید آن استفاده شده است پرهیز و سعی کنیم از موادی که به طور طبیعی پرورش یافته و یا تولید شده اند استفاده نماییم .

- از خوردن غذاهایی که در نحوه پخت آن ها دقت کافی برای حفظ مواد و ویتامین های آن نشده است نیز خودداری کنیم . مانند برنج آبکش شده که کلیه ی املاح و ویتامین های خود را از دست داده است و فقط دارای مقداری نشاسته می باشد . و یا غذاهایی که زیاد و بیش از حد می جوشند .

- شرایط خوردن غذا نیز در هضم و سرنوشت ما بسیار مؤثر است. هرگز هنگام عصبانیت غذا نخورید، در هنگام بیماری نیز بدن احتیاج کم تری به غذا دارد و به همین دلیل نیز واکنش طبیعی بدن در هنگام بیماری کم اشتهایی است . زیرا به خون و سایر انرژی های لازم برای مقابله بایماری احتیاج بیش تری دارد و نمی تواند انرژی ها و خون را به سمت هضم و جذب غذا گسیل دهد . در هنگام بیماری باید از غذاهای پر انرژی ، سبک و کم حجم و زود هضم استفاده شود .

- هنگام صرف غذا سعی کنید همراه با خانواده و آن ها را که دوست دارید باشید ، در یک محیط آرام و صمیمی ، و هرگز هنگام صرف غذا صحبت نکنید ، همه توجه و حواستان به آن چیزی باشد

که می خورید. این که اکنون می خورید ، همان شما خواهد شد . پس چشمتان را باز بکنید و ببینید که شما چه هستید، و بدانید همین که می خورید به زودی قسمت مهمی از وجودتان خواهد شد.

پس به آن دقت کنید . این غذا بخشی از اندیشه ی شما نیز خواهد شد ( نوع تغذیه و نحوه خوردن غذا در کیفیت اندیشه مؤثر است ) غذاهایی که باعث تحریک قوه شهوت می شوند ، اندیشه های شهوی را به دنبال خواهند آورد و غذاهای آرام بخش اندیشه های صلح و آرامش را به دنبال می آورند .

گوشت ، به ویژه نوع قرمز آن ، نوعی اندیشه های خشونت و سببیت را در ذهن زنده می کند . به همین دلیل در بسیاری از طریقت های یوگا و همچنین طریقت دُن، سالک باید گیاهخوار باشد و تأکید بسیار بر گیاهخواری به همین دلیل است .

اگر دقت کنید ، تمام حیوانات گیاهخوار آرام و صلح طلب هستند و برعکس حیوانات گوشتخوار وحشی و جنگ طلب می باشند .

افکار و اندیشه های ما بیش تر به وسیله ی غذاهایی که می خوریم و تحت تأثیر آن و همچنین به وسیله ی عوامل خارجی شکل می گیرند . عوامل خارجی دارای انرژی و پتانسیل مخصوص به خود هستند ، هر اتفاق و هر عاملی دارای انرژی مخصوص به خود است . غذاهایی که می خوریم نیز هر یک بر اساس کیفیت خود و نوع احساسی که در هنگام تناول آن داشته ایم در بدن تولید انرژی

خاصی با فرکانس مخصوص به خود می کند . انواع انرژی موجود در بدن با انرژی حاصل از عامل خارجی در هم می آمیزند و در نهایت باعث عکس العمل مناسب می شوند . حال اگر کیفیت انرژی حاصل از انواع غذاهای مصرف شده در بدن بیش تر به سمت صلح و آرامش و جهان بینی مثبت باشد ، عکس العمل مناسب نیز در خصوص این عامل خارجی ، سمت و سوی صلح و صفا را دارد و در غیر این صورت ، اگر موقع تناول غذا عصبانی و ناآرام بوده و هیچ گونه احساسی به غیر از سیر کردن شکم از خوردن به ما دست نداده باشد ، ممکن است عکس العمل حاصل از همان عامل به سمت صلح و صفا نبوده و در جهت درگیری و کشمکش سوق داده شود . هنگام خوردن هرچیزی ، چند لحظه ای به دقت به آن نگاه کنید ، آن را حس کنید ، به زودی قسمت مهمی از وجودتان خواهد شد ، سعی کنید ذهنتان را وادارید که از غذا بخواهد، وقتی هضم شد در بدن شما انرژی های مثبت و جهان بینی و اندیشه های خلاق همراه با عشق به وجود آورد . به غذا بگویید .

( من تو را وارد بدن خویش می کنم ، به شرط آن که در جهت

مثبت و عاشقانه مرا با هستی هماهنگ کنی . )

سعی کنید هنگام خوردن به چیز دیگری نیاندیشید ، جز به خوردن آن چیز و این که اکنون او جزیی از وجود شما شده و در درون شما قرار گرفته . آن چه را که می خورید بشناسید . با او دوستانه رفتار

کنید ، دوستش بدارید و او را در وجود خود بپذیرید . آن وقت خود به خود پس از مدت زمان کوتاهی تمرین ، خودتان صاحب شناخت می شوید و غذاها و چیزهایی را می خورید که بدنتان می پذیرد و ذهنتان برای هماهنگی با هستی به آن احتیاج دارد و از خوردن ضایعات و زایدات نیز پرهیز خواهید کرد .

کم خوردن یکی از بهترین روش ها و رژیم های غذایی است . بدن به مقدار معینی انرژی روزانه نیازمند است که از خوردن مقدار معینی غذا آن را به دست می آورد. و زیادتر از حد خوردن باعث می شود که انرژی حاصل از کسب غذا ، صرف هضم غذای اضافی بشود. در واقع با زیاد خوردن دستگاه گوارشی را به کار اضافی وا می دارید که هیچ گونه بازدهی و کسب انرژی برای بدن ندارد .

گوشت به مواد شیمیایی مختلف مانند هورمون های مختلف و آدرنالین آلوده می شود. در هنگام ذبح، حیوان حالت مرگ را احساس می کند و به شدت می ترسد ، و عکس العمل طبیعی ترس ، ترشح آدرنالینی است که به مقدار زیادی وارد خون حیوان می شود ، و پس از ذبح در بدن حیوان باقی می ماند ، با مصرف این گوشت این مواد وارد بدن و سیستم متابولیسم ما می شود ، حاصل آن ، استرس های بیجا ، بالا رفتن ضربان قلب ، پرخاشگری و روحیه ی تهاجمی و ترس می باشد . علاوه بر همه ی این ها ، امروزه برای رشد سریع حیوانات اهلی، به آن ها انواع آنتی بیوتیک

ها ، و هورمون ها ، و مواد دیگر خوراکی و یا تزریقی اشتها آورده می شود ، که با مصرف گوشت این حیوانات ، در سیستم عصبی و غدد درونی مصرف کننده عدم تعادل ایجاد می شود . بدن افرادی که گوشت زیاد مصرف می کنند، بوی تند و زننده ای دارد که با تغییر رژیم غذایی به گیاه خواری این بو از بین می رود .

اگر شما همیشه از عاملی واهی و غیر واقعی می ترسید ، یکی از دلایل عمده اش ، مصرف بیش از حد انواع گوشت می باشد . تصمیم قاطع بگیرید ، که سیستم گیاه خواری را وارد رژیم غذایی خود کنید ، آن وقت در مدت زمان کوتاهی (مثلاً ۳ ماه) تغییرات عمده و اساسی که در ذهن و معرفت ، و اندیشه های شما حاصل می شود را ارزیابی کنید . آرامش ، صلح طلبی و توکل و عدم ترس را به خوبی در خود احساس خواهید کرد .

در زمینه گیاه خواری ، کتاب های بسیار مفیدی نوشته شده است . یکی از آن ها را ابتدا مطالعه کنید و سپس پس از پایان مطالعه ی دقیق آن ، به مدت ۱۵ دقیقه تمرکز و توجه خود را به بدن خود معطوف دارید و تصمیم قاطع و بی چون و چرا و خالصانه خود را با اقتدار کامل بگیرید و هرگز از غذاهای گوشتی استفاده نکنید و پس از سه ماه اثر آن را در خود یادداشت نمایید .

شناخت و احساسی که ، از خوردن غذا به شما دست می دهد نیز از مهم ترین عوامل و حتی از خود غذا مهم تر است . عارفانی که با

یک بادام و یا یک خرما در روز، روزگار می گذرانند، همان هایی هستند که احساس خوردن را از خود خوردن مهم تر و مؤثرتر می دانند و تسلط کامل به آن چه را که می خورند دارند و در هنگام خوردن احساس مخصوصی پیدا می کنند ، که انگار با تمام هستی و انرژی خالص آن در هماهنگی کامل بوده و از یک خرما به اندازه تمام خرماها انرژی لازم را کسب می کنند . آنان به یک خرما و یا یک بادام مدت کوتاهی نگاه می کنند و با تمرکز و دقت و جلب همراهی معرفت خویش آن دانه خرما را می بینند (دیدن و نگاه کردن دو مقوله متفاوت است). وقتی آن را دیدند ، معرفتشان آن را می پذیرد و تمام انرژی درون آن با هماهنگی کامل و فرکانس متوازن با بدن سالک قرار می گیرد . ذره ها و مولکول های موجود در خرما ، با بدن سالک هماهنگ می شوند و با خوردن، هر لحظه که سالک به وسیله ی معرفتش، آن خرما را به یاد بیاورد ، پر از انرژی و سیرمی شود. سالک باید آرام آرام و با تأنی از مقدار غذای روزانه ی خود بکاهد، به طوری که بامصرف کم ترین مقدار موادغذایی ومیوه جات متعادل و سرپا باشد . امروزه ، به خاطر فعالیت های مختلف روزانه ، زندگی کردن با یک خرما و یک بادام منطقی نیست ، اما می شود با مصرف کم ترین مقدار غذا و فقط در حدّ نیاز سر حال و فعال و پر انرژی بود.



## علت دوام بدی ها

خوشبختی چون پروانه است ، اگر به شدت به دنبالش باشی از تو فرار می کند و اگر آرام و ساکت منتظرش باشی روی سرت می نشین .<sup>۱</sup>

یکی از دلایل این که رویدادهای زیبا و دلخواه از زندگی ما به زودی رخت برمی بندد و عمر کوتاهی دارند و بالعکس رویدادهای ناهنجار و رنج آور و مشکلات همیشه عمر طولانی دارند و به زندگی ما می چسبند ، این حقیقت است که ، ما درواقع با افکارمان و نفی رویدادهای ناهنجار و مخالفت با آن ها جهت مخالف ایجاد می کنیم. برطبق قانون مغناطیسی که دو قطب مخالف همدیگر را جذب می کنند ، در حقیقت با انرژی مخالف که ایجاد کرده ایم رویدادهای ناهنجار را به خودجذب می کنیم. تنها راه این است که رویدادهای ناهنجار را هم دوست بداریم و با آن ها جهت مخالف ایجاد نکرده ، آن ها را نفی نکنیم.

همین قانون در مورد آینده ای رؤیایی که همیشه در ذهن ما است و نمی آید، نیز صدق می کند . گفتیم: که خوشبختی مانند پروانه است ...

۱- یک ضرب المثل چینی است .

هرچقدر خودتان و تمام اتفاقاتی که برایتان رخ می دهد، اعم از هنجار و ناهنجار را دوست بدارید ، در همین زندگی همه چیز آرام آرام تمام عیار و کامل و به دلخواه شما خواهد شد . آن تعادل بین نیروهای مخالف و موافق یا مثبت و منفی ، برقرار می شود .

اگر شما چیزی را به شدت نفی کنید، چه با افکار و احساسات و چه در عمل، همان چیز با همان شدت به شما می چسبد. چرا که با نفی شما نیروی مخالف ایجاد می شود . همیشه به خاطر داشته باشید که قوانین طبیعت تغییرناپذیرند و برای همه کس و همه چیز یکسان عمل می کنند. پس این قانون تغییر ناپذیر مغناطیس را به خاطر بسپارید که :

دو قطب مخالف همدیگر را جذب و دو قطب موافق یکدیگر را دفع می کنند . و این فرمول در تمام اتفاقات و وقایع زندگی حاکم است ، چرا که هریک از ما نیز امواج مغناطیسی بسیار قوی از خود ساطع می کنیم و این امواج طول موج و قطب خود را از اندیشه ما کسب می کنند. پس این قانون را به خاطر بسپارید و برای تمام وقایع زندگی خود تجربه نمایید. حتی مرگ نیز تابع همین قانون است. آنان که از مرگ می هراسند و فرار می کنند، مرگ زودتر به سراغشان می رود و آنان که مرگ را قبول دارند و از آن نمی ترسند ، دیرتر می میرند . ( چرا که با مرگ قطب موافق می سازند و در نتیجه یکدیگر را دفع می نمایند و آنان که از مرگ می ترسند ،

در واقع با ترس خودشان ، و با نفی مرگ ، قطب مخالف ایجاد می کنند و آن را به سمت خود جذب می کنند .

### سلامت جسم - سلول های عصبی

سلول های عصبی آن قدر پیشرفته و تکنیکی هستند، که دیگر قدرت تولید مثل را از دست داده اند، پس باید خیلی مواظب سلول های عصبی بود که دیگر جایگزینی ندارند. هر عصبانیت شدید باعث می شود که چندین سلول عصبی را به خاطر تحریک بیش از حد از بین ببرد. و در مدت طولانی ، عصبانیت های زیاد باعث کم شدن تحرک عصبی می شود ، تحرک عصبی که برای ارتباط با جهان هستی و حفظ متابولیسم مورد نیاز بدن است ، باید همیشه در یک حد مورد نیاز در اختیار بدن قرار گیرد . با عصبانیت های زیاد، چون تحرک عصبی بسیار کم می شود ، در نتیجه بدن نمی تواند در مقابل عوامل خارجی عکس العمل به موقع انجام دهد پس باعث کوتاهی عمر می شود .

### هفت شهر عشق و موسیقی ایرانی

هفت شهر عشقی که عطار گشت ، هفت مرحله عرفان و سیر و سلوک عارفانه ای بود که با هفت دستگاه موسیقی ایرانی شباهت و هماهنگی کامل دارد . آنان که موسیقی را می شناسند و معانی و

مفاهیم آن را به آسانی درک می کنند، این شباهت عجیب و باورنکردنی را به یقین تجربه کرده اند .

یکی از صدها علل و مسبب درهم آمیختگی سازهای مخصوص با عرفان و سیر و سلوک عارفانه نیز همین مطلب است . هفت شهر عشق و هماهنگی آن با موسیقی ایرانی بدین شرح است :

شهر اول = طلب - که همان دستگاه شور باشد .

شهر دوم = عشق - که مطابقت با دستگاه سه گاه دارد .

شهر سوم = معرفت - دستگاه چهارگاه است .

شهر چهارم = استغنا - ماهور یا دستگاه بی نیازی .

شهر پنجم = توحید - یا دستگاه همایون است .

شهر ششم = حیرت - راست پنج گاه که در واقع انسان را به حد سرگشتگی رهنمون می شود .

و شهر هفتم = فنا - دستگاه نوا است که می میراند و دوباره زنده می کند تولدی است در مرگ .

### مکتب ماتریالیسم و مکتب ایده آلیسم

انسان در دوره های اولیه زندگی خود ، جهان پیرامون خودش را از ورای تحلیل اسطوره ای می شناخت. جهان بینی اسطوره ای پذیرش این حالت است که در روندهای طبیعی و اجتماعی تنها عامل مؤثر ، دخالت انسان است. انسان اسطوره ای، برکنار از سازندگی و خلاقیت تاریخی نیست . او قادر است بر جبرهای تاریخی و طبیعی

فایق آید ، انسانی است که برای بهبود زندگی خود با طبیعت به مبارزه برمی خیزد و حتی علم مبارزه را تا حدود مبهم خدایان به پیش می راند . انسان اسطوره ای انسانی است که همه چیز را در قالب موجودیت خود می انگارد و از آن طریق به ماهیت اشیا و پیرامون خود شناخت پیدا می کند، تا جایی که خداو یاخدایان انسان اسطوره ای به شکل انسان تصور شده اند. (مثلاً: شراب می نوشند . دارای رمه های پروار هستند. کفش های طلایی دارند، و بر تخت های روان نشسته اند. حسد می ورزند ، عشق می ورزند و غیره . ) انسان، در آن زمان به خاطر این تفکر خاص که همه چیز را در قالب موجودیت خویش می انگاشت ، حتی خدا را مانند خویش تصور و در متن جهان بینی اسطوره ای خود، هر حرکتی را براساس الگوی مادی و انسانی خویش تحلیل می کرد. در نظام عقیدتی زرتشت پیروزی اهورامزدا ، مشروط به همکاری و همیاری انسان ها در نبرد با اهریمن توصیف شده است. جامعه شناسی اساطیر، به ما این شناخت را می دهد که، مایه های جهان بینی اساطیری جوهر تشکیل دهنده مذاهب فئودالی بوده است ، که آن مذاهب بر اساس شرایط اقتصادی و تاریخی تغییر مسیر و شکل داده و با شرایط اجتماعی روز منطبق شده اند . البته در این تلفیق ، مایه های متافیزیکی که مخصوص انسان اساطیری است، در به وجود آوردن آن مذاهب نقش فعالی داشتند . آن چه ما می توانیم بفهمیم آن است

که: در جهان امروز به طور کامل ثابت شده که این فلسفه و این مکتب نفی واقعیات است. چرا که ، در سیر تاریخی تحول فکری بشر، می بینیم که انسان توانسته است تا حدود بسیار کمی جهان عینی و طبیعت را بشناسد. گرچه با مقایسه عمر انسان و شناختی که انسان از طبیعت عینی داشته ، این شناخت بسیار جزیی و در مراحل ابتدایی است ، اما نشانگر این واقعیت است ، که انسان به هر حال توانسته است تا حدودی طبیعت و جهان علمی اطراف خود را بشناسد. قوانین مختلف فیزیکی که انسان به آن ها دست یافته ، دلیل بارز بسیار خوبی بر این مدعاست. ایده آلیست های عینی معتقدند که: انسان تنها به شناخت ایده و روح جهان نایل خواهد شد و در حقیقت می توان گفت که: ایده آلیسم مانند مذهب جهان را دگرگونه جلوه می دهد . تصویری که ایده آلیسم از جهان می سازد ، غیر واقعی و پنداری است . ایده آلیسم افسانه ی مذهبی آفرینش را در لافا مختلف فلسفی می پوشاند و خود را در زیر نقاب علم پنهان می سازد . فرق ایده آلیسم با مذهب در آن است که ایده آلیسم بیش تر بر خرد و عقل آدمی تکیه می کند ، ولی مذهب خود را در چهارچوب ایمان بدون چون و چرا محدود می سازد . به طور خلاصه ایده آلیسم ، در خدمت نیروهای ارتجاعی و عوام فریبان جامعه و برعلیه مبارزه نیروهای مترقی اجتماع قرار می گیرد . برای استثمارگران و استعمارگران مکتب ایده آلیسم، همیشه سلاح

مناسب و مرگباری بوده که منجر به اسارت روحی و روانی طبقه زحمت کش جامعه می شود و همیشه عامل توجیه و تحکیم و بسط و تسلط طبقه مرتجع جامعه بوده است . در جوامع مختلف دنیای امروز نیز ، ایده آلیسم ، مدافع و پشتیبان وفادار و بی چون و چرای نظم سرمایه داری موجود جهانی است . ایده آلیسم با ردّ این حقیقت ، که جهان به طور عینی وجود دارد و یا با قبول این مفهوم ، که جهان زاییده شعور انسان است ، درحقیقت تمام تناقضات اجتماعی و معایب و فساد اجتماعی را در گمراهی های مردم می جوید و به این ترتیب جامعه را در حقیقت فریب می دهد و آن ها را از مبارزه برای به دست آوردن سطح بهتر زندگی و آگاهی های برتر منحرف می سازد . البته با توجه به این که ایده آلیسم از جهت طینت خود با مذهب نزدیکی مشابهی دارند ، لکن نمی توان آن دو را به طور کامل یکی و یکسان دانست . با این که در آخرین تحلیل ، فیلسوفان ایده آلیسم منظره نادرستی از جهان به دست داده اند ، اما ، نمی توان از این حقیقت نیز غافل بود که در میان ایده آلیسم ها نیز مردمانی بوده اند که سهم قابل توجهی در تکامل افکار فلسفی داشته اند . مسأله ی مهم در فلسفه و یکی از ارکان مهم آن که تا به حال باعث به وجود آمدن مکاتب مختلف فلسفی گشته است ، درحقیقت این بوده که چه چیز مقدم است ؟ ماده ، شعور یا روح ؟ آیا ماده به وجود آورنده شعور است ؟ و یا این شعور به وجود

آورنده ماده است؟ در حقیقت مسأله ی اساسی فلسفه ، ارتباط فکر و روح با وجود مادی است . این مسأله ، به این علت مسأله اساسی است، که تمام مسایل دیگر فلسفه، مثل وحدت جهان، ماهیت قوانین تکامل ، و راه های شناخت جهان و غیره بستگی به جوابی دارد که به مسأله ی اول داده شود . در واقع در جهان به جز ماده و روح یا انرژی چیز دیگری وجود ندارد و از ترکیب ماده و روح و هماهنگی و همسویی آن ها شعور به وجود می آید ، و به این دلیل، ایجاد یک مکتب فلسفی و ترسیم یک منظره ای از جهان ، در مجموع بدون حل مسأله ی اساسی ذکر شده در بالا ، امکان ندارد . همان طور که گفتیم: مسأله ی اساسی فلسفه دارای دو گونه است : گونه اول مربوط می شود به تقدم ماده یا روح ، گونه دوم پاسخ به این سؤال است که آیا جهان قابل شناخت است یا خیر؟ آیا عقل و خرد انسان توانایی دستیابی به اسرار طبیعت را دارد؟ و آیا انسان می تواند قوانین تکاملی هستی را کشف و درک نماید، یا خیر؟ برای دستیابی به پاسخ های فوق ، تنها دو وجه که از بنیان با هم در تضادند وجود دارند . و آن دو وجه عبارتند از: این که قبول کنیم ، یا ماده بر شعور تقدم دارد و یا این که بگوییم: این شعور است که بر ماده تقدم داشته است . و این باعث می شود که در فلسفه دو خط متمایز پدید بیاید . یکی به نام مکتب ماتریالیسم و دیگری به نام مکتب ایده آلیسم .



فیلسوف هایی هستند که ماده را مقدم می شمارند و شعور را مؤخر و مولود ماده می دانند . به نظر ماتریالیسم ها ماده جاودانی است . کسی آن را نیافریده است و هیچ نیروی خارق العاده ای در خارج از این جهان هستی وجود ندارد . شعور و روح محصول تکامل تاریخی ماده می باشد . این خلاصه و فشرده شده عقیده فلاسفه ماتریالیسم است، که معتقد به تقدم ماده هستند و تمام جهان را حاصل تکامل آن می دانند . اما ، فلسفه ای که روح یا شعور را مقدم می داند ، فلسفه ایده آلیسم خوانده می شود . به نظر ایده آلیسم ها شعور قبل از ماده وجود داشته و ، این شعور بوده که ماده را آفریده و به آن زندگی بخشیده است . سرچشمه و اساس و بنیان اولیه ی وجود ، روح یا شعور بوده است . در مورد شناخت جهان ، ماتریالیسم ها معتقدند که : جهان شناختنی است ، و انسان توانایی آن را دارد که به درون اشیا نفوذ و سرنوشت و ماهیت آن ها را ادراک کند . ولی همان طور که گفتیم: ایده آلیست ها شناختنی بودن جهان را انکار می کنند .

### روابط دنیای مادی و معنوی

نوترون ها و الکترون ها قادرند در آن واحد در چند جا باشند و اندازه

گیری آن ها به طور شگفت آوری معلوم می کند که در مورد این که کجا باشند ، همیشه بهترین تصمیم را گرفته اند . حیرت انگیزتر

از آن این است ، که گاهی بین دو و یا چند الکترون و اتم، حتی اگر در نواحی دوردست از جهان قرار گیرند ، ارتباطات و وابستگی عظیمی برقرار است . مثلاً : یک (Pion) که ذره ای کوچک تر از اتم است می تواند به یک الکترون و ضد ذره اش پوزیترون تجزیه گردد ، وقتی این (پیون) متلاشی گردد ، دو ذره در دو جهت مختلف با یکدیگر حرکت می کنند ، اما صرف نظر از این که ذرات مذکور تا چه اندازه از هم دور باشند، به صورت خارق العاده ای مرتبط با یکدیگر باقی می مانند . توضیح مطلب بدین صورت است که ، (پیون) اولیه اگر هم هیچ گونه چرخشی نداشته باشد ، اما به محض تجزیه و تبدیل آن به الکترون و پوزیترون ، این دو به اجبار باید در دو جهت مختلف با یکدیگر بچرخند . به طوری که حاصل چرخش کل، صفر باقی بماند. به عنوان نمونه: الکترون و پوزیترون هر دو در حال چرخش هستند . چرخش هریک از آن ها به طور مساوی است ، ولی یکی از آن ها موافق حرکت عقربه های ساعت (بالا) و دیگری مخالف آن (پایین) است : از آنجا که (پیون) اولیه هیچ گونه چرخشی نداشت ، حرکت و چرخش الکترون و پوزیترون در دو جهت بالا ، و پایین به گونه ای صورت می گیرد که حاصل آن صفر باقی بماند . از این رو ، به این می ماند که دو ذره وابسته مذکور که از یک پیون به وجود آمده اند ، در هر فاصله ای از هم قرار بگیرند در واقع از هم جدا نیستند و نخست در جهت مخالف یکدیگر

حرکت می کنند، به طوری که حاصل حرکت آن ها معادل صفر باشد ( یعنی حالتی که پیون حرکت نداشت ) دوم این که حرکت آن ها ضمن مخالف جهت یکدیگر بودن مساوی یکدیگر نیز هست . اندازه گیری و معین شدن مقدار چرخش یکی ، موجب پاسخ دادن به نوع حرکت دیگری است . به این معنی ، که سرعت و نحوه چرخش نا معین ذره دوم هم معین می شود که البته در جهت مخالف ذره متناظر است .

اگر این مطلب را به موجودات بزرگ تر از اتم نیز تعمیم بدهیم، مثل موجوداتی که بیش از دو اتم دارند ، آن وقت این تعمیم شامل تمام جهان های هستی ، از موجودات روی زمین تا کرات دیگر و کل کائنات می شود . همه آن ها تابع همین قانون کوانتومی هستند . پوزیترون به زبان ساده همان همزاد الکترون است، که مساوی ولی در جهت مختلف از آن عمل می کند ، به طوری که نتیجه صفر، یعنی همان حالت پیون بوده باشد . در حالی که آن ها می چرخند و با چرخش خود یعنی حرکت ، زمان و مکان را ایجاد می کنند ، اما همیشه نتیجه ی نهایی همان حالت صفر باقی می ماند و آن حالتی است قبل از تجزیه شدن پیون که در سکون و سکوت کامل بود . اکنون ، الکترون و پوزیترون در دو جهت مختلف قرار دارند ، و هر دو جهان در حقیقت مادی است ، ولی هریک در جهات مختلف حرکت می کنند ، و به همین دلیل برای الکترون جهان پوزیترون

معنوی است . چون هم اندازه ولی در جهت مخالف است و جهان خودش مادی است ، چون برای او فقط این جهان خودش قابل درک و فهم است و برای پوزیترون عکس این حالت است . پس برای الکترون اگر در جهت (بالا) بچرخد جهان خودش مادی و جهان پوزیترون معنوی به نظر می رسد و برعکس برای پوزیترون که در جهت (پایین) می چرخد، جهان الکترون معنوی و جهان خودش مادی است ، این در حالی است که به نظر ناظر سوم ، هر دو جهان مادی است؛ ولی جهت های آن ها مخالف با یکدیگر است . ناظر سوم به هر دو جهان مسلط است و می تواند ازلیت هر دو جهان را ادراک کند . ولی نه ابدیت آن را .

حال اگر تصور کنیم که در الکترون یا پوزیترون موجودات جاننداری زندگی می کنند ، آن ها فقط به جهان خودشان می توانند تسلط و ادراک داشته باشند و از جهان های دیگر فقط مطلع می شوند؛ ولی نمی توانند آن ها را ادراک کنند . زیرا جهان دیگر مخالف جهت جهان آن هاست، ولی جهان ناظر سوم که به هر دو جهان الکترون و پوزیترون مسلط است بسیار بزرگ تر از جهان آن هاست که می تواند ناظر بر این دو جهان باشد. عدم ادراک هریک از جهان ها به وسیله ی مخلوقات جهان دیگر حتی اگر همزاد باشند، موجب می شود که ساکنین این جهان بُعد معنویت به جهان دیگر بدهند و آن را جهانی معنوی بدانند . چون ادراک آن به دلیل مخالف جهت بودن

از یکدیگر برایشان مشکل است. مثال بارز در این مورد این است که : فی المثل ساکنین کره زمین که زندگی را از بطن مادر به سوی مرگ تجربه می کنند ، بتوانند هستی و حیاتی را تصور و درک کنند که از مرگ شروع و به بطن مادر و سپس اسپرم و تخمک ختم شود. تصور و ادراک چنین حالتی از زندگی برای انسان که حرکتش بر اساس حرکت کره زمین و مخالف حرکت ساعت یعنی به صورت پایین است، غیر ممکن می باشد.

ازلیت نیز مفهوم خاص خود را برای این دو ذره ، به لحظه ای بر می گرداند که (پیون) تجزیه و متلاشی گردید. از آن لحظه به بعد سرنوشت دو جهان ( یعنی الکترون و پوزیترون) هریک به طور جداگانه ، ولی به طور شگفت انگیزی وابسته به یکدیگر رقم می خورد ، این سرنوشت که به ازلیت و درحقیقت به لحظه ای تجزیه پیون برمی گردد به دو چیز وابسته است :

اول ، با ازلیت خودشان ، که سرعت ، جهت ، مکان و حالت چرخش هریک را معلوم کرده است .

دوم ، با ازلیت الکترون ها و پوزیترون های دیگری که در گذشته از پیون های دیگر مشتق شده اند. در حقیقت ، وابسته به جهان های دیگری است که در همسایگی با این دو جهان قرار می گیرند ، چون هریک از آن ها ، ضمن وفاداری به ازلیت خود ، از دیگر هم جنسان خویش و از دیگر جهان ها تأثیر می پذیرند ، و به دیگر جهان ها

نیز تأثیر می دهند. و این تأثیر پذیری و تأثیردهی تا ابدیت آن ها ادامه دارد.

اما، ابدیت برای این دو ذره ( این دو جهان ) ، به زمانی گفته می شود که همین دو ذره خاص پس از گذراندن سرنوشت خویش - (که تأثیر پذیری از جهان های دیگر و تأثیر گذاری به جهان های دیگر بوده است) - مجدد یکدیگر را ملاقات کنند. این اتفاق ممکن است از لحظه ی جدایی و تجزیه ، هزارها تا میلیاردها سال بعد طول بکشد ، و در عین حال هم هر لحظه ممکن است این اتفاق بیافتد و دو جهان به ابدیت خویش دست پیدا کنند.

بدیهی است، که این دو ذره یا دو جهان ، در لحظه ملاقات مجدد ، دیگر همان دو جهانی که از هم جدا شده بودند ، نیستند . بلکه تحت تأثیر جهان ها و ذره های دیگر ، موجودی جدیدند ، لیکن ، هنوز ، به ازلیت خویش وفادار و با یکدیگر مساوی و درجهت های مخالف هم می باشند . از ملاقات این دو جهان ، که در لحظه ابدیت است، یک هستی جدید ، اما با کیفیتی برتر و در سطحی بالاتر - (که حاصل تأثیر پذیری از جهان های دیگر بوده) - به وجود می آید.

نتیجه آن که ، تحت تأثیر گردش هریک از این ذرات ، ضمن تأثیر به سرنوشت یکدیگر ، هر ذره از ازلیت خود تأثیر کلی می گیرد و وفاداری خود را برای حفظ ازلیت خود تا آخرین لحظه نشان می دهد .

چرا که ذرهٔ مخالف یا همزادش این وفاداری را به اجبار به ذره متقابل خود تحمیل می نماید ، حرکت این جهان های کوچک باعث ایجاد زمان و مکان می گردد . چرا که ، یک مکان ، اکنون با تجزیه به دو مکان تبدیل گردیده و این سیر ، همین طور ادامه خواهد یافت . تغییرات در حرکت و تأثیر حرکات بر یکدیگر ، ایجاد تعادل می نماید و باعث حفظ حالت صفر می گردد ، که ضمن آن زندگی و حیات و هستی های مختلف ایجاد می شود . تجزیه و ترکیب حاصل زندگی و حیات ، و زندگی و حیات حاصل تجزیه و ترکیب همین ذرات است. از تجزیه پیون ها زندگی ها و جهان های جدید حاصل می شود. و از ترکیب الکترون ها و پوزیترون ها با دیگر همزادانشان نیز هستی های دیگر ایجاد می شوند .

توضیح :

پیون ثانویه ، هم از سطح بالاتری از هستی و معرفت پیون اولیه برخوردار است و هم در معرفت خویش هزاران بلکه میلیون ها تأثیر که از سایر پوزیترون ها و الکترون ها دریافت داشته را نیز به همراه دارد . در واقع ، در لحظه ی ملاقات دو الکترون و پوزیترون ، میلیون ها الکترون و پوزیترون دیگر که هر یک تأثیرات مختلف بر یکدیگر گذاشته و شاید با آن ها ترکیب شده اند نیز ، همدیگر را ملاقات و مجدد ترکیب می شوند ، و از این مرحله ، هستی والاتر و با معرفت و آگاهی بیش تر شکل می گیرد. به عبارت دیگر پیون

ثانویه، در گردش عظیمی که طی کرده است و در مسیری که هدایت شده، هریک باوفاداری به ازلیت خود، فقط با الکترون ها و پوزیترون هایی ترکیب شده یا تأثیرپذیری را دریافت می کنند که همزادش هم عین همان ترکیب را در جهت مخالف انجام داده باشد و حاصل کار ، دو نیروی مساوی ولی در جهت های مختلف است که یکدیگر را در لحظه ی ملاقات لمس می کنند، و از این لمس و ترکیب ، هستی جدیدی شکل می گیرد که شامل تمام معرفت ها و آگاهی های تک تک پوزیترون ها و الکترون ها می باشد .

در این ترکیب، چون تعداد واحدهای آگاهی بیش از حداقل لازم برای یک هستی است، متابولیسم شکل می گیرد و هریک از آگاهی ها و معرفت های پوزیترون ها و الکترون ها به طور جداگانه ، و ضمن حفظ ازلیت کلی خود ، مسؤلیتی را به عهده می گیرند . مجموع معرفت های هر یک از واحدهای مسوول ، معرفت کلی متابولیسم را تشکیل می دهد که به سختی از هستی خود به دفاع می پردازد .

هستی های دیگر در پی این هستند که ، از مقداری و یا در صورت امکان از تمام انرژی حاصل از این متابولیسم استفاده کنند. بنابراین، خود را در مقابل وی قرار می دهند و به او حمله می کنند و می خواهند او را در خود هضم نمایند ، که هم انرژی و هم معرفتِ واحدهای تشکیل دهنده وی را به هستی خود اضافه کنند . لیکن این



متابولیسم ، دارای معرفتی است که می تواند دنیای اطراف خود را بشناسد و در حد توان و آگاهی های خود از هستی خود به شدت دفاع نماید ، در ضمن خودش نیز به خاطر حفظ حیات خود و دفاع در مقابل هجوم متابولیسم های دیگر به شدت به انرژی های اضافی احتیاج دارد و این احتیاج او را وا می دارد که به متابولیسم های کوچک تر از خود حمله کند و از انرژی آن ها استفاده کند . و این سیکل ، برای تنازع بقا و ماندگاری معرفت متابولیسم در کل هستی ها ادامه می یابد .

برای مدیتیشن موضوعات زیر مناسب است :

۱- در موارد جدا بودن اشیا از یکدیگر ، ضمن آن که تأثیر بر یکدیگر دارند و در واقع از هم جدا نیستند و در این صورت همه هستی واحد و از هم متأثر است .

۲- در مورد دنیای مادی و دنیای معنوی هریک از ذرات و تعمیم ذرات به کرات و جهان های بزرگ تر از دید ناظر سوم فکر شود .

۳- عقل ناظر سوم برای ادراک جهان های هریک از ذرات به چه صورتی باید باشد و چگونه این ادراک صورت می گیرد. و تفاوت در عقل ناظر سوم و ساکنان جهان های پایین تر چه می باشد ؟

۴- در مورد ازلیت ذرات فکر شود ، و آن را به جهان و عالم هستی نیز تعمیم دهیم .

۵- در مورد ترکیب ذرات با یکدیگر فکر شود ، ضمن آن که هر ذره ای به ازلیت خود وفادار است ( و آن به خاطر وجود همزادی مساوی و مخالف جهت است) .

۶- این ترکیب تحت چه سرنوشت جدیدی قرار می گیرد؟ و یا به عبارت دیگر، سرنوشت جدید یک ترکیب تحت تأثیر چه عواملی قرار دارد؟

۷- در مورد همزاد هر جهان و هر ذره و تأثیر آن ها بر یکدیگر فکر شود و این که چگونه هریک دیگری را حتی از فاصله های دور می تواند تحت تأثیر ازلیت خود داشته باشد ؟

۸- چگونه هم تجزیه ذرات و هم ترکیب آن ها باعث ایجاد هستی های تازه می شود و گردش این سیر تکاملی یعنی تجزیه و ترکیب هم زمان باعث ایجاد چه عاملی در هستی می شود ؟

### آگاهی های مثبت و منفی

هستی فعلی ما ، آسان و اتفاقی به دست نیامده است. هر انسان زنده شاید از بین یکصد و پنجاه تا دویست میلیون اسپرم مشابه خودو از یک مرحله از هستی تک سلولی، توانسته است خودرابه مرحله ی دیگر هستی انسانی و تکامل فعلی خود برساند. در واقع هر انسان زنده ای نماینده باهوش ترین ، قوی ترین و مناسب ترین از بین یکصد میلیون هم نوعانی بوده است که برای تکامل و هستی بعدی به طور مناسب و صحیح انتخاب شده است. زمان صحیح و به

موقع و انتخاب درستی از زمان صورت پذیرفته و این انتخاب در مکان مناسبی نیز انجام یافته که هستی فعلی ما ، امکان پذیر گشته است<sup>۱</sup>. پس ، دو فاکتور مهم زمان و مکان صحیح باعث ایجاد هستی و زندگی ما است . به غیر از این فاکتور مهم ، شاید صدها فاکتورهای فرعی دیگر لازم بوده تا هستی تک سلولی قبلی ما به هستی فعلی تبدیل شود .

همین عوامل و فاکتورها در زندگی زمینی ما نیز از عوامل مهم و اساسی برای به تکامل رسیدن و ورود به مرحله ی بالاتر از هستی زمینی لازم است . بدون وجود این عوامل و انتخاب صحیح آن ها نمی توانیم هستی زمینی خود را مجدد به هستی بالاتری از تکامل برسانیم و در واقع از هستی آگاه به هستی خود، به مرحله ی بالاتری از هستی یعنی هستی های هستی بخش دست پیدا کنیم . یک اسپرم - که یک هستی بی خبر هستی خود بوده است- در سیر تکامل خود به هستی بالاتر از هستی خویش ، یعنی انسان ، تبدیل

۱- اگر شما در بین اسپرم هایی بودید که در مکان مناسبی ریخته نمی شد، شانس تکامل را از دست می دادید و در واقع در همان مرحله هستی اسپرمی باقی می ماندید، زمان مناسب هم (حتی اگر مکان مناسب باشد) . ازواجبات است . اگر وجود اسپرم ها در مکان مناسب هم زمان با وجود تخمک ها در رحم نباشد، باز هم شانس ایجاد زندگی جدید و تکامل در حد صفر است. پس زمان مناسب و مکان مناسب از شرایط اولیه هستی است. به همین دلیل، انسان باید با توکل زمان مرگ خود را بپذیرد و آن را مناسب ترین زمان برای تکامل خود بداند.

می شود . که نیروی پتانسیل و ظرفیت فکری و جسمی اش چندین میلیارد برابر گشته و به هستی خود نیز آگاه است . این جا در زندگی زمینی و انسانی ما نیز ، همین اتفاق می افتد .

ما در سیر تکاملی و در هستی زمینی خود ، همان دو فاکتور زمان صحیح و مکان مناسب را لازم داریم تا به هستی بالاتری از هستی زمینی دست پیدا کنیم . اما ، در این جا چون ما از یک هستی کوچک تر به هستی بزرگ تری ارتقا پیدا می کنیم ، بنابراین ، به یک فاکتور دیگری نیز احتیاج داریم و آن ، حجم اندیشه است . حجم اندیشه بایستی از سبکی مناسب و ثقل و اقتدار کافی برخوردار باشد تا بتواند در مسیر تکاملی خویش قرار بگیرد . البته برای هر کدام از کلمات بالا مثل اقتدار و حجم و ثقل بایستی توضیحاتی داده شود ، تا نظر گوینده برای مخاطب درک شود . که به اختصار برای هر کدام توضیحاتی به شرح زیر داده می شود .

### اقتدار کافی :

اقتدار کافی ، یعنی کسب نیرو و انرژی لازم برای اندیشه ، که این نیرو از ارتباط با نیروهای مشابه دیگر ، یعنی تمام انسان ها ، اشیاء مکان هایی که ملاقات می کنیم و با آن ها به نوعی در ارتباط هستیم به دست می آید این ارتباط حتی می تواند غیر مستقیم باشد و همان تأثیر را نیز خواهد داشت . در زمان فعلی تلویزیون ، رادیو ، و حتی

فیلمی که می بینیم ، می تواند این تأثیر را داشته باشد و هر کدام به نوعی انرژی و قدرت کافی را به ما ارزانی داشته و یا از ما بگیرد . تداوم ارتباط با هر موجود دیگری اعم از جماد ، نبات و حیوان همین تأثیر را روی اندیشه ی ما خواهد داشت . پس محیط زیست و یا هر عاملی که بتواند تغییراتی در ما به وجود آورد ، در کسب یا از دست دادن نیرو و اقتدار اندیشه ی ما مؤثر است . این عوامل را خود می توانید لیست کنید . چه چیزی شما را می تواند تغییر دهد؟ از خوردن ، نوشیدن ، پوشیدن، مدرسه ، شهر ، محیط زیست ، دیدن یک فیلم ، خواندن یک کتاب ، مصاحبت یک دوست و یا هزاران عامل دیگر ؟ تمام این ها در کسب اقتدار یا از دست دادن آن در شما مؤثرند ، آن هایی را انتخاب کنید که به شما اقتدار و انرژی می بخشند و از دیگر عوامل که اقتدار شما را کم می کنند و انرژی شما را می گیرند دوری جوئید . وگرنه در مسابقه ی تکامل بازنده اید . لذت های آنی خوب است ، اما بعضی از آن ها یک عیب بزرگ دارند که انسان را اسیر می کنند و از کسب لذت و فیض بزرگ تکامل باز می دارند . تکامل و لذت حاصل از آن چون دور و خارج از دسترس و آگاهی ماست ، آن را نمی بینیم و به آن توجهی نداریم، مگر برخی از انسان های دورنگر و هستی های آگاه و برتر . کسب اقتدار برای آن است که روح یا اندیشه بتواند :

۱- از مراحل مختلف و یا مشکل ، برای در مسیر تکامل قرار گرفتن بگذرد .

۲- بتواند نیروهای رقیب را که به همین منظور در همین انتظار هستند را تحمل و دفع نمایند .

بدیهی است از میان میلیاردها انسانی که در روی کره زمین زندگی می کنند ، تعداد بی شماری آرزو دارند که به تکامل رسیده و به هستی بالاتری دست پیدا کنند . که هر یک از آن ها رقیبان سر سخت در این مسیر تکاملی برای شما می باشند . اقتدار کافی همان طور که گفته شد، از نتیجه ی اعمال و اندیشه های ما به دست می آید، هر اندیشه ای فعل و عملی را به دنبال دارد و تحت تأثیر عوامل مختلف به ذهن خطور می کند و یکی از عوامل متعدد تغییر دهنده ما به شمار می آید . هر عامل که بتواند ما را تغییر دهد، می تواند در اندیشه ی ما نیز خطور کند و در حقیقت بُعد کوچکی از اندیشه ی ما را بسازد . هر اندیشه و عملی باعث می شود که در زندگی زمینی اقتداری کسب یا از دست بدهیم . حال سؤال این است که چگونه بدانیم کدام عمل خوب و باعث کسب اقتدار و کدام عمل بد و باعث از دست دادن اقتدار می شود ؟ شرح اعمال قدرت دهنده به اندیشه را هزاران بار تا کنون پیغمبران و فیلسوفان و عارفان به زبان های مختلفی گفته اند؛ ولی به طور کلی کلید اعمال قدرت بخش و مقتدر برای اندیشه آن است که ، از اعمال و حتی

اندیشه هایی که باعث ایجاد عدم تعادل در ما می شود بهره‌ییم و حتی خود را در مکان ها و شرایطی که باعث ایجاد عدم تعادل ما می شود قرار ندهیم . اقتدار کافی همچنین برای این لازم است که اندیشه بتواند از وسوسه های مختلفی که در راه تکامل قرار گرفته و هر لحظه ممکن است مسیر تکاملی اش را به سمت توقف در همین مرحله و یا بازگشت به مرحله ی پست تر منحرف کند ، تشخیص داده و از آن وسوسه ها دوری جوید .

### حجم کافی :

حجم کافی آن حالت از حجم و وزن اندیشه است که تعادل نسبی را در ما ایجاد بنماید که آن را نیز در طی مراحل زندگی زمینی خود کسب می کنیم . وزن و حجم اندیشه ، در مجموع بر آن جرم خاصی می بخشد، که در فضای کائنات، جای مخصوص خود را پیدا می کند. درست مثل استخر آبی که در آن بر اساس همین جرم مخصوص ، سنگ ، چوب و آهن جای ویژه خود را پیدا می کنند . در استخر بزرگ کائنات و عالم هستی نیز هر اندیشه ای بر اساس ثقل و حجمی که دارد جای خود را میابد . نه کسی هست که آن ها را در آن محل نگاه دارد و نه شخصی برای هدایت. این قانون فیزیک است و در همه جا یکسان عمل می کند ، قوانین فیزیک نیز تجلی ذات خداوند است ، و بدون تردید به طور یکسان در تمام جهان ها و هستی ها عمل می کند و در واقع از عدل مطلق خداوند فرمان می

گیرد. قوانین فیزیک خود عاملان اجرای عدل و عدالت خداوندی هستند. در این جا نیز باید دوباره تکرار کنم که، هر عملی در زندگی زمینی ما یک وزن و حجم به اندیشه ما می بخشد. اعمال نیکو شما را سبک، روشن و شاد می کنند و اعمال ناموزون شما را سنگین، مکدر و اندوهگین می نماید. همان مسابقه ای که در مرحله تکامل از اسپرم به انسان وجود داشت و شما پیروزمندانه تحت تأثیر هزاران عامل اصلی و فرعی مختلف توانستید این سیر تکامل بسیار مشکل و طولانی را طی کنید، تا به انسان تبدیل شوید در زندگی زمینی نیز وجود دارد و همین مسابقه در زندگی پس از مرگ نیز هست، من آن را مسابقه‌ی تکامل نام گذاشته‌ام. که در ذرات جوهر هر موجود زنده ای وجود دارد و متأسفانه برای ما انسان‌ها به صورت مسابقه در مادیت درک شده است. در نتیجه، آن انرژی که بایستی صرف آگاهی هر چه بیش تر اندیشه شود تا بتوان اقتدار و سبکی و جرم مناسب و کافی را گرفت، صرف کسب رضایت‌های مادی می شود.

همین جاست که با آگاهی‌های مثبت و یا آگاهی‌های منفی روبرو هستیم. هستی چون دو کفه ترازوست. هرچیزی همزاد خود را در جهت مخالف داراست. انرژی نیز از دو قطب همزاد ولی مخالف یکدیگر تشکیل شده است. آگاهی هم همین صورت را دارد. آگاهی زیبا، لذت بخش، مسکن و محیط است. این خصوصیت



آگاهی ، مثبت است. اما یک نوع آگاهی دیگری هم وجود دارد که به ظاهر زیبا ، لذت بخش، گناه آلود و مسکن و تخدیر کننده است؛ اما در جهت مخالف آگاهی مثبت است. تفاوت بین این دو آگاهی و احساسی که در اندیشه ایجاد می کند بسیار زیاد است. اما برای تشخیص این دو از یکدیگر فاکتورهای بسیار کمی در دست است ، و شناسایی آن کاری بس مشکل و ظریف می باشد، که به تجربیاتی نظیر تجربیات رهبران عرفانی احتیاج است ، چرا که آنان این راه را رفته و در حقیقت به عواملی که این دو آگاهی را از هم جدا می کنند واقف گردیده اند . حدّ فاصل بین این دو آگاهی یک پرده ظریف تر از مو می باشد ( برای این که کیفیت و نوع آگاهی های مثبت و منفی را تا حدود مختصری بتوانیم تفکیک کنیم، به ذکر چند مثال می پردازم ) .

#### مثال اول :

احساسی که یک زن بسیار زیبا و ملیح ولی راهبه در شما ایجاد می کند، با احساسی که یک زن با همان زیبایی و ملاحظت ولی فاحشه در شما ایجاد می کند یکسان نیست ، گرچه هر دو به یک میزان زیبا و تأثیر گذار باشند ، نوع و کیفیت احساس ها متفاوت است . به کیفیت این دو نوع احساس ببینید . احساس اول یک نوع آگاهی مثبت است که فقط از نوع شغل و شخصیت طرف مورد تماس برمی خیزد و در حقیقت از تأثیر امواجی است که از بدن این راهبه به سمت

شما گسیل می شود . ولی احساس دوم یک نوع آگاهی منفی است .  
 گرچه هر دو احساس ممکن است لذت بخش و زیبا و مسکن باشند .  
 اما در نوع کیفیت بسیار متفاوتند و در اندیشه شما نیز کیفیت  
 متفاوتی را به وجود می آورند . ( بگذریم که عوامل مختلفی که  
 باعث شده اند یکی رهبانیت و دیگری فحشا را برگزینند باز به  
 همان نوع اندیشه و حجم و اقتدار هریک از آنان بر می گردد . )  
مثال دوم :

شما که برای کسب روزی حلال و برخورداری از نعمات هستی  
 تلاش می کنید و در کارهای روزانه ای که به این منظور انجام می  
 دهید ، هدف نهایی و غایی شما کسب روزی حلال برای خود و  
 خانواده تان می باشد تا خود و خانواده در مسیر آگاهی های مثبت و  
 تکامل در هستی قرار گیرید ، یک نوع احساس و آگاهی خاصی  
 همیشه در شما به وجود می آورد که کار و زحمت و تلاش برای شما  
 لذت بخش و زیبا و مسکن خواهد شد . و همه چیز نیز آن طور که  
 باید مهیا و فراهم می شود . چرا که امواج ساطع از افکار شما ، در  
 شما آرامشی ایجاد می کند که باعث به وجود آوردن شرایط مثبت  
 خواهد شد و این به دلیل افکار پاک و مثبت شماست . اما اگر ،  
 هدف از تلاش ، کسب مال و منال بیش تر ، برای به رخ کشیدن به  
 نزدیکان و دوستان و همکاران و غیره باشد ، که نخست انرژی های  
 منفی حسودان و اطرافیان را بر می انگیزد؛ چنان چه آن تلاش و

کوشش نتیجه مثبت و دلخواه را بدهد ، آگاهی از نوع منفی در اندیشه ی شما به وجود خواهد آورد که در نتیجه امواج منفی از شما ساطع خواهد کرد . پس ، کسب موفقیت در امور مادی اگر با هدف اول باشد ، نوع رضایت و آگاهی حاصل از آن ، از نظر کیفیت، با کیفیت رضایتی که از هدف دوم حاصل می شود بسیار متفاوت است. در مثال دوم ممکن است شخص به موفقیت های مادی ظاهری دست پیدا کند، اما در درون و اندیشه خود رضایت و آرامش و لذت و تسکینی احساس نمی کند و در حقیقت در عیش رضایت بخش (فی عیشه راضیه) قرار نمی گیرد و در ضمن پایانی برای کسب موفقیت های مالی در پیش نیست و هرگز هیچ موفقیتی صاحبش را راضی و خشنود نمی کند . چرا که همیشه کسی با موفقیت در سطح بالاتری هست . و در مورد اول چون کسب روزی و برخوردارگی از نعمات هستی به خاطر روزی حلال برای خود و خانواده و در مسیر آگاهی های مثبت و تکامل قرار گرفتن است ولو این که موفقیت در حدّ چشم گیر نباشد، حاصلش رضایت خاطر و در عیش رضایت بخش قرارگرفتن خواهد بود ، چون هدف آرامش و رضایت برای زندگی سالم و زیباست ، پس اغنای روانی در پس هر موفقیت ولو کوچک فراهم است، در حالت اول مادیات برای زندگی کردن است و در حالت دوم زندگی برای کسب مادیات است . در حالت اول ، اندیشه شما دارای حجم وسیع و وزن کم تری است . ولی در حالت

دوم ، اندیشه دارای حجم کم تر و وزن بیش تری است. به همین دلیل ، شما در حالت اول از زحمت و تلاش و کوشش و کار خود احساس خستگی نمی کنید ، چرا که در راه تکامل و برای رسیدن به آن تلاش می کنید و کسب درآمد مادی قالبی است که برای رسیدن به آن هدف ، از آن سود می جوئید . این حالتی است که پیغمبران و عرفا و یا اشخاصی که کارشان را دوست دارند و با هدف تکامل کار می کنند دارند و هرگز خستگی را درک نمی نمایند و عکس آن در حالت دوم است .

#### مثال سوم:

اقتدار ، انرژی و آگاهی های یک پلیس و یک دزد اگر از نظر مقدار و سطح یکی باشد ، از نظر کیفیت متفاوت است . اگر خوب به حالات و شکل و شمایل و رفتار و حرکات آن ها دقت کنید ، تشابهاتی در یک پلیس و یک دزد وجود دارد . اما انرژی و آگاهی یک پلیس از نوع مثبت و انرژی و آگاهی یک دزد و جنایتکار از نوع منفی و شیطانی است . تنها تفاوت همین است . توجه و دقت و زرنگی ها و هوش و ذکاوت در آن ها متشابه است ؛ ولی یکی آن را در راه مثبت و دیگری در راه منفی به کار گرفته است . به همین دلیل ، پلیس از کار خود خسته و ناراضی نمی شود ، اما یک جنایتکار به زودی از کار خود خسته و نا امید می شود .

انرژی شیطان همان آگاهی های منفی است ، که لذت بخش و مسکن و زیبا نیز هست ، اما در نوع کیفیت با آگاهی مثبت متفاوت است . آگاهی منفی سریع تر کسب می شود و به همان نسبت هم زودگذرتر است ، آگاهی منفی پس از کسب و درک ، باعث سنگین شدن اندیشه و کم شدن حجم آن می گردد ، چرا که سریع و زودگذر است . کم شدن حجم و افزایش وزن ، باعث ایجاد انقباض جرم و سنگینی می شود، که همین جرم سنگین، احساس ناخوشایند کم‌دورت و سنگینی پس از گذشت لذت حاصل از درک آگاهی منفی را ، در ما القا می کند. تکرار این حالت ، و کسب مکرر آگاهی های منفی ، باعث می شود که اندیشه ما از جرم سنگینی برخوردار شود ، و در کائنات ، یعنی همان استخر بزرگی که در روز جزا یا قیامت در کل هستی بر پا می شود ، جای خودش را در قسمت های زیرین پیدا کند . و در سطح پایین تری قرار گیرد . زیرا ، براساس قوانین فیزیک (یا فرشتگان عدالت خداوندی) جای ما در کائنات و در روز رستاخیز معین می شود .

آن جوهر ذاتی و انرژی لایزالی که برای کسب آگاهی و آمادگی برای سیر تکامل در وجود ما است (و لاجرم بایستی طبق همان قوانین فیزیک اعمال شود تا رضایت و تسکین حاصل از کسب آگاهی دست دهد) را متأسفانه درراه کسب آگاهی های منفی وزود گذر صرف می کنیم، که در نتیجه همان رضایت و تسکین دست می

دهد، اما در مسیر مخالف و غیر لازمی که هم سو و هم سطح با انرژی شیطانی یا آگاهی های منفی است .

#### مثال چهارم :

تفاوت بین رفتار و عملکرد یک عارف و یک جادوگر چیست ؟ هر دوی آن ها از آگاهی های برتری برخوردارند هر دوی آن ها با انجام یک سلسله اعمال و ریاضت هایی به اقتدار و کمی معرفت دست یافته اند ، عارف اقتدار اندیشه خود را در راه تکامل خود و بشریت و در راه خیر و صلاح به کار می گیرد و جادوگر آن را برای کسب اقتدار مالی و برای کسب قدرت و ثروت و خودنمایی در راه منفی به کار می گیرد . همین روش به کار گیری اقتدار اندیشه و نحوه استفاده از آن است که سرنوشت هریک را معین می کند . حتی خطوط چهره هر کدام با دیگری متفاوت است . آیا شما از نگاه کردن به چهره یک عارف همان احساسی را می کنید که با نگاه کردن به چهره یک جادوگر ؟ قدر مسلم دو احساس متفاوت با دیدن هر کدام در شما ایجاد می شود . تفاوت درست در همین جاست . کیفیت اندیشه ی عارف با کیفیت اندیشه ی جادوگر متفاوت است و به همین دلیل ، چهره آن ها و حالت و کیفیت امواجی که ساطع می کنند و رفتارشان با هم متفاوت است و در اطرافیان نیز احساس متفاوتی را برمی انگیزند . زندگی آینده شان و تکاملشان و مسیر هستی های آینده شان نیز متفاوت خواهد بود .

وقتی تمام عوامل فوق مجتمع گردید ، یعنی زمان و مکان و جرم اندیشه ، با هماهنگی و تناسب با یکدیگر ، مکان مناسب خود را یافتند ، لحظه انتظار برای در مسیر تکامل بعدی قرار گرفتن شروع می شود . به این مجموعه یعنی زمان مناسب، مکان مناسب و جرم و اندیشه، مرگ مناسب می گوئیم . وقتی مرگ مناسب فرارسید، آن " معرفتی " که در طی زندگی ما ساخته شده است، در موقعیت انتظار برای تکامل قرار می گیرد. ولی اگر مرگ نامناسب باشد ، یعنی هماهنگی کامل بین زمان و مکان و جرم اندیشه وجود نداشته باشد ، در این صورت " معرفت " در همین مرحله از هستی متوقف می ماند و با همین فرکانس قبلی اش با معرفت کل یکی می شود و دیگر به سیر تکاملی برای رسیدن به هستی های بالاتر قرار نمی گیرد. مانند اسپرمی که در مکان و یا زمان نامناسب قرار گیرد . که در آن صورت در همان مرحله از هستی متوقف گردیده و به طبیعت کلی رجعت داده می شود . ولی در این مرحله یک شانس یا موقعیت دیگر برای " معرفت " وجود دارد ، که البته آن را نیز تمام " معرفت " ها نمی توانند استفاده کنند و شرایط خاصی برای استفاده از این موقعیت وجود دارد ، که باز بستگی زیادی به جرم اندیشه ها خواهد داشت . و آن بازگشت مجدد به سیکل زندگی در سطحی پایین تر و ایجاد یک موقعیت جدید برای رسیدن به جرم اندیشه جدید و لازم برای تکامل است . اگر باز به مثال اسپرم

برگردیم ، به این می ماند که اسپرمی که در زمان و مکان نامناسب فرود آمده است و نمی تواند با تخمک جفت شده و به تکامل برسد ، در همان مرحله از هستی خود می میرد و در حقیقت متوقف می شود؛ ولی دوباره در شکل و شمایل جدیدی وارد سیکل زندگی مجددی می شود. مثلاً: به صورت مواد آلی در زمین وارد می شود و ممکن است به وسیله ی گیاهانی جذب شده و مجدد به وسیله حیوان یا انسانی آن گیاه یا میوه خورده شده و به صورت سلول جدیدی و در مکان تازه ای هستی یابد. این هستی جدید، البته در یک سیکل پایین تری از وجودیت قبلی اش صورت می گیرد و با هستی انسانی که در واقع سیکل تکامل یافته ی یک اسپرم است بسیار متفاوت خواهد بود . آنان که در یک سیکل از هستی به تکامل نرسند ، خواه ناخواه به مرحله ی پایین تری از هستی هدایت می شوند، تا بتوانند شانس مجدد برای به تکامل رسیدن را پیدا کنند. (فَأُمَّهُ هَٰوِيَةٌ) در قرآن اشاره به همین سیکل برگشتی در انسان دارد، که برای جهنمیان در نظر گرفته شده است . چه آتشی سوزان تر از رجعت به هستی های گذشته است . مادر جهنمیان هاویه است و هاویه آتشی است سوزان و درجه ای از درجات جهنم، آتش سوزان نباید حتماً در مدت زمان کوتاه زمینی سوزنده باشد ، آتش هایی هستند که آهسته و در زمان های طولانی می سوزانند . این اتفاق بدون آن که زندگی قبلی خود را در ظاهر به یادیاورد صورت می



گیرد. فقط اگر چنین شرایطی فراهم گردد، این " معرفت " زندگی جدید خویش را از مرحله ی خاص و با شرایط خاص شروع خواهد کرد. که بستگی به جرم اندیشه در زندگی قبلی اش دارد. موضوع سرنوشت و تقدیر نیز از همین جا نشأت گرفته است. منتهی هستی که به این مرحله می رسد، مانند تمام هستی های دیگر در کلیات تابع جبر یعنی همان جرم اندیشه اش، و در جزئیات تابع اختیار است، که بتواند از وقوع هر حادثه و عملی آن حجم لازم را مجدد برای اندیشه ی خود کسب کند، ضمن آن که نسبت به جرم اندیشه ی فعلی اش از سطح تموجی خاص شروع کرده است، که در حقیقت جای واقعی و حقیقی خودش می باشد. در واقع هیچ کس به جز خودش و اندیشه های قبلی اش در این امر دخالتی نداشته اند. ولی تمام اشخاص و حتی موجوداتی که در زندگی گذشته اش با آنها در تماس بوده در تعیین جای فعلی اش، به طور غیر مستقیم مؤثر بوده اند، و در حقیقت در ارتباطات با آنان جرم اندیشه فعلی اش تشکیل شده است. همان طور که تمام اشخاص و موجودات فعلی، این جرم اندیشه فعلی را در این زندگی تغییر و تحول می دهند تا به سطح اندیشه ی لازم و صحیح برسد. که باز این جرم، تعیین کننده تکلیف " معرفت " در مرگ مناسب آینده می باشد.

هر موجود زنده ای که از هستی خود با خبر باشد، می تواند آگاهی های خود را تا سطحی بالا ببرد که زمان مرگ مناسب خود را نسبت

به آگاهی به جرم و حجم اندیشه اش تعیین کند . بسیاری از عارفان قدیم ، زمان مرگ مناسب خود را خود معین می کردند . این بدان دلیل بود که با آگاهی خاصی که از هستی های دیگر خود داشتند ، زمان مناسب برای رفتن را می دیدند و تا بتوانند به راحتی در مسیر تکامل هستی قرار بگیرند و احتیاجی به برگشت مجدد به هستی قبلی خود نداشته باشند ، در زمان مناسب می مردند . این که چگونه چنین امری ممکن خواهد شد ، به عوامل مختلفی بستگی دارد که زیاد هم مشکل نیستند ؛ ولی در اینجا فقط به ذکر یکی از صفات سالک یا شخص آگاه که می تواند مرگ مناسب خود را تعیین کند می پردازم . البته به ظاهر کمی مشکل می آید ، اما در باطن چندان هم غیر ممکن نیست ، و آن عدم دلبستگی به هر نوع وابستگی به حیات مادی است . که ضمن ادامه فعالیت روزانه و کار و تلاش هر لحظه آماده رفتن بدون کوچک ترین وقفه و خلل باشد . این حالت ، یعنی تمام عیار و خالص بودن . این اولین خصوصیت است که سالک باید تمام عیار و خالص باشد . بداند که در این جهان مهمان است ، سالک مهمان همیشه آماده رفتن است ، ضمن داشتن امکانات متعدد و ثروت به هیچ کدام دلبستگی و وابستگی ندارد ؛ چرا که هنگامی که آگاهی دست دهدوزمان مناسب را بدانی ، لحظه ای کوتاهی ، وقفه و اگر و اما ، تو را از کسب این فیض بزرگ محروم می کند و هستی های دیگری که در انتظار و آماده تکامل هستند را

به خود می پذیرد و تو می مانی . ولی مسابقه را می بازی و در یک سیکل برگشت به هستی های پست تر زمینی ، فَأُمَّهُ هَاوِيَةً را تجربه می کنی .

### فیزیک و ضد فیزیک

آگاهی و علم به طور کلی و در زمان حال ، بر دو نوع است . اول علم به هستی، یعنی علمی که مربوط می شود به موجودات و واحدهایی که وجود دارند، و هستی یافته اند، که بایستی موجودِ مورد بررسی، قبل از علم و آگاهی، وجود داشته باشد و سپس احاطه ی حضوری به معلوم ، از راه های مختلف صورت بگیرد ، تا علم به آن موجودات امکان پذیر گردد . دوم ، علم به نیستی ، که چون مربوط به واحدهایی است که هنوز وجود ندارند و در آینده دور یا نزدیک ، وجود پیدا می کنند ، علم به آن ، از راه احاطه ی حضوری و روش های شناخت و درک معمول برای انسان امکان پذیر نیست . بلکه برای شناخت آن بایستی عامل شناخت ، خود از هستی والاتری که در بُعد دیگر هستی است، یعنی نیستی، برخوردار باشد . ملایک از جمله موجوداتی هستند که چون غیر ارگانیک می باشند ، می توانند هم هستی یابند و هم در بُعد نیستی، به دنیای نیستی احاطه داشته باشند و نیست هایی که در آینده هست می شوند را ادراک نمایند . چرا که، این نیستی ها در متابولیسم دیگری هستند ،

ولی انسان به آن متابولیسم آشنا نیست. مانند اسپرمی که در بدن پدر هست ولی هنوز به صورت انسان نیست .

برخی از انسان های والا نیز می توانند ، تا حدود بسیار کمی از بعد نیستی را ادراک نمایند . در واقع پیش بینی زمان آینده و ادراک زمان که برای برخی از انسان ها واقع می شود ، به خاطر ادراک واحدهای نیستی است که در آینده نزدیک به هستی تبدیل می گردند . این امر برای انسان ها حدود بسیار اندکی دارد ، ولی برای ملائک و فرشتگان از امور عادی زندگی آن هاست. خداوند، با احاطه‌ی کامل به هستی و نیستی به طور مطلق ، و دانش، اتفاقات هستی را بر اساس همان عوامل اتفاق ، به واحدهای نیستی ، تأثیر می دهد . آینده به وسیله‌ی اعمال و افعال انجام یافته در هستی که به نیستی می روند ، و در آنجا واحدهای نیستی را تبدیل به هستی می نمایند ، شکل می گیرد. به همین دلیل آینده به وسیله‌ی افعال زمان حال شکل می گیرد. دلیل تأکید بر اعمال نیک و امر به معروف نیز به همین دلیل می باشد. در حقیقت، اعمال کنونی، آینده را در دو بُعد می سازند . بُعد اول را همین زندگی فعلی و سیر کائنات یعنی آینده ای نزدیک و بُعد دوم پس از پایان این هستی (انجام قیامت) و شکل گرفتن زندگی تازه ای در عالم جدید ، که ما آن را به عالم بهشت و دوزخ در آینده ای دور تعبیر می کنیم .

اما ، نیستی نیز تابع قوانین خاص خود می باشد، که به آن قوانین ضد فیزیک می گوئیم<sup>۱</sup> ، قوانین ضد فیزیک درست همسو ولی مخالف فیزیک عمل می کنند و در همین کائنات موجود صورت می گیرند و وجود دارند. به عنوان مثال: یک پل راه آهن را که براساس قوانین فیزیک خلق می کنند ، در یک هستی دوگانه قرار می گیرد . از یک طرف براساس قوانین فیزیک ، به موجودیت خود ادامه می دهد ، و از طرف دیگر تحت تأثیر قوانین ضد فیزیک ، حتی اگر یک قطار هم از روی آن عبور نکند ، بعد از مدت زمان مشخصی ، آرام آرام تبدیل به ضد خود یعنی ضد پل می گردد و از حالت پل ، نیست می شود .

درحقیقت قوانین ضد فیزیک ، قوانین حاکم بر پل را از بین می برند. توجه شود که در اینجا ، مواد اولیه ای که پل را از آن ساخته اند مورد نظر نیست که در هر حال آن مواد چه پل باشند و چه نباشند به صورت دیگری وجود دارند . اینجا دانش و آگاهی های فیزیکی برای ایجاد پل موردنظر می باشد که هستی ، آن را به سمت نیستی می راند و در نتیجه آن را از حالت پل خارج می نماید . یعنی قوانین ضد فیزیک آن دانش و آگاهی های ساخت پل را به ضد خود تبدیل می کنند . انسان چون علمش هرچقدر هم گسترش یابد ، محدود به شناخت علوم در هستی است، به این لحاظ ، هم علمش و

---

۱- با متا فیزیک که علوم ناشناخته عالم هستی است اشتباه نشود.

هم صفاتش همیشه محدود خواهد ماند . ولی خداوند ، چون علمش هم به دانش هستی و هم به نیستی احاطه دارد ، محدودیت در ذات او معنی ندارد .

عالم هستی نیز ، خود به خود ، محدود است ، چون به نیستی محاط نیست. عالم نیستی نیز محدود است، چون به هستی احاطه ندارد . ولی هر دو عالم به طور همزمان، و در زمان حال ، نامحدودند ، چون هر کدام به دیگری محدود می شود .

دانش هستی، همان قوانین حاکم بر عالم هستی است؛ و ما به قوانینی که تا کنون شناخته ایم علم فیزیک می گوئیم و در حقیقت ریاضیات و شیمی نیز شاخه هایی از علم فیزیک هستند ، احاطه بر علم فیزیک باعث شناخت بیش تری از دنیای هستی می شود و روابط بین هستی های مختلف به این وسیله ادراک می شود .

اگر بدانیم که زشتی همواره در درون ما نیز هست ، این توان را به دست می آوریم که زشتی های دیگران را بپذیریم و این آگاهی را به دست می آوریم که چگونه زیبایی را بیافرینیم .

### تاریکی و روشنایی

دنیای تاریکی معلوم نیست که بدتر از دنیای روشنایی باشد . تاریکی نیز به همان اندازه روشنایی مورد نیاز دنیای هستی می باشد. بسیاری از تاریکی می ترسند ، درحالی که تاریکی مربوط به دنیای معنویت است و نور و روشنایی در دنیای مادی است . نور از فوتونها

یی تشکیل شده که یک ماده است . به وسیله ی نور اشیا و افراد از هم تفکیک می شوند. اما در تاریکی همه چیز یکسان است و هیچ گونه تفاوتی بین اشیا نیست . برای خوابیدن و در واقع در دنیای صلح و آرامش فرورفتن، به تاریکی نیاز داریم . در تاریکی انسان دیگران را نمی بیند، اما احساس می کند و زیبایی های ظاهری ، زشتی شکل فیزیکی ، رنگ و غیره هیچ گونه اهمیتی برای قضاوت ندارند. در غیبت نور قضاوت فقط به وسیله ی آن چه احساس می شود صورت می گیرد . در تاریکی آرامش هست، نور برای تفکیک اشیا مادی ضروری است، تا چشم مادی ما بتواند آن ها را از هم تمیز بدهد؛ اما احساس بالاتر از تفکیک به وسیله ی نور است .

### زمان و مکان

ما در واقع در هر مقطع کوچک از زمان ، در مکان جدیدی قرار داریم . حتی اگر در حال سکون کامل باشیم . این سکون درحقیقت نسبت به زمین است و نسبت به خورشید در هر لحظه از زمان در مکان جدیدی واقع می شویم (که زمین به دور خورشید می چرخد)، پس زمان و مکان مانند تار و پود یک قالی به طوری به هم متصل شده اند که به هیچ وجه تصور تفکیک آن ها میسر نیست .

این که می گویند: در زمان نمی شود به عقب برگشت، ولی در مکان این امر امکان پذیر است نیز صحیح نمی باشد. زیرا، در هر لحظه از زمان برای رسیدن از نقطه ی الف به نقطه ی ب باید تغییر مکان داد، اگر در هر لحظه از زمان برای رسیدن به نقطه ب در مکان معینی باشیم و اگر در وسط راه تغییر عقیده داده و بخواهیم مجدد به نقطه الف برگردیم، اول این که، آن نقطه الف دیگر همان نقطه الف نیست که ما در زمان مشخصی آنرا ترک کرده بودیم و دیگر به شرط این که در همان مسیر اولیه، برگشت به نقطه الف را عملی سازیم، در حقیقت ما به حرکت خود در جهت مخالف مسیر اولیه ادامه می دهیم و مجدد حرکت جدیدی از نقطه ی س به الف را شروع کرده ایم و این تصمیمات و تغییرات در زمان و مکان اصلی هیچ گونه تأثیری به جای نمی گذارد. مانند این که وقتی طول و عرض را به یکدیگر وصل کنیم، یک سطح دو بُعدی ایجاد می شود. برای مثال: در یک زمین فوتبال که بازی کنان آن را به جهت مختلفی به دو بخش تقسیم می کنند، جهتی که برای یک طرف "فوروارد" است، برای طرف دیگر "بک" محسوب می شود؛ ولی برای تماشاچیان چپ و راست محسوب می شود. ولی خود توپ به هیچ وجه از این جهات مختلف اطلاعی ندارد و به هر طرف که شوت شود حرکت می کند و درواقع قوانین فیزیک بر او حاکم است، برای توپ. همچنین از نظر قوانین فیزیک و معادلات هستی



طول و عرض زمین فوتبال طوری به هم متصل شده اند که به صورت یک سطح واحد و غیر قابل تقسیم می باشند. حال چنان چه باز هم چندین سطح دیگر به دو بُعد دیگر اضافه کنیم، به طوری که تولید ارتفاع شود، سطحی سه بُعدی خواهیم داشت. در زمین همیشه این قوه جاذبه است که فضای سه بُعدی ما را به دو قسمت می کند و آن را به ارتفاع و سطح تقسیم می کند، مثلاً: در مورد همین زمین فوتبال سخت ترین جهت برای ضربه زدن به توپ در جهت ارتفاع می باشد. ولی در فضای طبیعت و عالم هستی هیچ نوع وسیله ای برای تفکیک این دو نیست؛ و در واقع عالم هستی هیچ اطلاعی از نظریه های انسانی و زمینی ما ندارد و نمی داند عمودی و افقی چه معنایی دارند. در آن جا فضا متشکل از سه بُعد و غیر قابل تفکیک مفهوم می شود.

در این جا اگر، بُعد دیگری را به سه بُعد قبلی اضافه کنیم، به بُعد دیگری به نام بُعد چهارم دست پیدا می کنیم. برای درک بُعد چهارم کمی به تخیل و توجه بیش تر احتیاج است. زیرا انسان، تجربه ی عملی و مستقیم از بُعد چهارم ندارد. تصور بُعد چهارم، به این جهت بسیار مشکل تر از تصور بُعد سوم است که یکی از ابعاد آن خارج از فضای معمولی و قابل لمس تشکیل شده، و متشکل از زمان می باشد، درحقیقت بُعد زمان را به سه بُعد دیگر که تولید فضا می کند متصل می کنیم و آن را فضا - زمان می نامیم. در این

جا سه بُعد قابل لمس (طول- عرض- ارتفاع) را که تولید فضا می کرد به بُعد زمان متصل نمودیم و بُعد چهارم که فضا-زمان نامیده می شود به وجود آمد. البته همان طور که خط استوا و یا قطب شمال و یا جنوب در حقیقت وجود خارجی ندارند و انسان فقط به یک حوزه جغرافیایی چنین نام هایی داده است و برای بیان واقعیت های مکانی خود آن را خلق کرده است، آگاهی از بُعد چهارم و یا فضا- زمان نیز فقط به جهت بیان واقعیت های مکانی عالم هستی و تبیین حرکات کیهانی طبیعت برای انسان، لازم دانسته شده است.

موضوع بسیار مشکل تر می شود، اگر فرض کنیم که فضای سه بُعدی ما خود به عنوان یک بُعد و زمان به عنوان بُعد دوم با بُعد دیگری به نام بُعد نیستی یک فضای سه بُعدی تازه ای ایجاد کنند؛ که درواقع دارای پنج بُعد می باشد، سه بُعد آن ابعاد حجمی (طول- عرض- ارتفاع) می باشد، که درمجموع یک بُعد می باشند و بُعد دیگر فضا- زمان و بُعد آخرهم بُعد نیستی است. که درنتیجه با یکدیگر بُعد پنجم را ایجاد می کنند.

ولی چون انسان تا کنون نتوانسته است بیش از سه بُعد را ادراک نماید، ما هم آن را فضای سه بُعدی جدیدی می پنداریم که درحقیقت از پنج بُعد تشکیل یافته، که سه بُعد آن فضا و (طول- عرض- ارتفاع) یک بُعد آن زمان و بُعد دیگر آن نیستی است. این همان بُعدی است که بین کهکشان ها و اجرام سماوی و یک اتم

از ماده واقع شده است و در حقیقت ماده از این بُعد می گذرد و در سیر تکاملی خویش، مجدد از نیستی به هستی برمی گردد. این بُعد نیز همانند زمان غیرقابل تفکیک و با ابعاد دیگر، سیکل هستی را می سازند.

توضیح مطلب به این صورت است که، برای درک بُعد دوم بایستی طول و عرض را به هم متصل نمود، که سطح ایجاد شود و برای بُعد سوم بیش از دو سطح را روی هم قرار داد، اگر چندین سطح را روی هم قرار دهیم، ارتفاع ایجاد می شود؛ که در مجموع با سطح یک حجم را ایجاد می کند. بُعد چهارم متشکل از حجم و زمان است؛ در صورتی که حجم های مختلف را روی هم قرار دهیم، همراه با زمان ایجاد فضا می نماید؛ که بُعد چهارم را ایجاد می کند و بر اثر خاصیت همبستگی که در تمام هستی وجود دارد، شکل یک کره را به خود می گیرد. حال اگر این کره که حاصل بُعد چهارم است را با فضای خارج از کره که در واقع برای بعدها و سطوح داخل کره بُعد نیستی است، در کنار هم قرار دهیم، فضای پنج بُعدی دیگری که حاصل کره، فضا و زمان اطراف آن (یعنی نیستی) است حاصل می شود.

از همه این ها شگفت انگیزتر، این واقعیت است که بدانیم زمان به هیچ وجه به سه بُعد تقسیم نمی شود. از دیدگاه ادراکات انسانی، زمان دارای سه وجه گذشته، حال و آینده است، در حالی که زمان

از دیدگاه هستی کل، دارای یک وجه بیش تر نیست و آن زمان حال است. نه گذشته ای برای هستی وجود دارد و نه آینده ای. همیشه زمان در حالت اکنون فقط می تواند وجود پیدا کند.

گذشته که به حال چسبیده است، و دیگر وجود خارجی ندارد و فقط در ذهن هستی شکل خاصی از بودن را به خود گرفته است و در هر ذهنی. شکل آن با شکل و کیفیت ذهنی دیگر به طور کامل متفاوت است. گذشته، از دیدگاه من با گذشته ای که در ذهن شماست، دو هستی و دو شکل و دو کیفیت جداگانه دارد. پس به تعداد اذهان، گذشته هم می تواند اشکال متفاوت داشته باشد.

آینده، هنوز هستی نیافته و در حقیقت وجود ندارد. اگر کوچک ترین واحد زمان را لحظه بنامیم، به طوری که این لحظه قابل تقسیم به زمان های کوچک تر نباشد؛ ادراک انسانی از زمان، در حقیقت آگاهی از لحظات است، ما در واقع در یک لحظه از زمان زندگی می کنیم و لحظه به لحظه زمان را ادراک می کنیم. این لحظات چنان پشت سر هم و متوالی واقع می شوند که ما آن ها را به صورت سیال ادراک می کنیم، مانند جریان برق که در هر ثانیه چندین بار خاموش و روشن می شود؛ ولی چون چشم و ادراکات ما قادر به دیدن این جریان متناوب خاموش و روشن شدن لامپ نیست، از این رو، ما آن را در حالت روشن دائم ادراک می کنیم. این لحظات در هر مقطع فقط در زمان حال وجود دارند و لحظه ی بعدی که در

جلوی لحظه ی حال قرار دارد، هنوز وجود ندارد . پس موقعی که به لحظه ی حال پیوست ادراک می شود . برای لحظه ی آینده ای که به حال تبدیل شده ، و سپس به گذشته و نیستی مبدل می شود ، گذشته و آینده به زمان حال چسبیده اند و درحقیقت وجود خارجی ندارند. زمان حال نیز در صورت وجود معرفت و اندیشه قابل ادراک است ، و معرفت در سطوح مختلف از هستی وجود دارد و کم ترین حدّ آن فقط از اجتماع بیش از سه مولکول به وجود می آید، که جای بحث جداگانه ای دارد و برای موجوداتی که دارای معرفت نباشند ، زمان هم قابل درک نیست .

### دشمنان سالک

سالک ، در راه سلوک دشمنان فراوانی دارد و صرف نظر از نارسایی ها و ناتوانی های شخصی، که بایستی به جای خود ، در رفع و تقویت آن بکوشد ، چندین دشمن خارجی و مشترک دارد ، که هرکدام براساس مرحله ی خاصی که سالک در آن مرحله قرار گرفته با وی درگیر می شوند . این دشمنان در اصل از وجود خود وی نشأت می گیرند ، و در حقیقت بخشی از ذهن سالک است که این دشمنان را به سمت وی گسیل می دارد . او باید با هوشیاری و دقت بتواند با این دشمنان روبرو شده و از این مراحل مشکل بگذرد تا بتواند

مرحله ای از مراحل کمال را لمس کند ، تا به معرفتی در حدّ شایستگی خویش دست یابد .

اولین دشمن سالک (تردید) :

تردید و دودلی ، اولین دشمن سالک است ، شما به محض آن که چند پله اولیه را در راه سلوک پیمایید ، در ذهنتان نیروی مقاومتی شکل می گیرد که شما را نسبت به راهی که در پیش گرفته اید دلسرد و ناامید می کند ، دلایل متعدد می تراشد ، از کوچک ترین مطالب بی اهمیت ، سناریوی بسیار مشکل و پیچیده ای می سازد که شما را دلسرد کند ، و به هر ترتیب شما را یکی دو پله به عقب برمی گرداند. سالک باید در این مراحل به یاد بیاورد که او با دیگران تنها این تفاوت را دارد که به سلوک و تکامل خویش می اندیشد ، و دیگران نمی اندیشند و بیش تر نمی دانند سیر و سلوک چیست و به تکامل رسیدن یعنی چه ، ولی او می داند که این راه ، راهی ساده نیست و البته برای به دست آوردن هر نتیجه ای بایستی زحماتی را متحمل شد . در واقع سالک باید همیشه توجه خود را

به خویشتن و به مسیری که می پیماید معطوف بدارد .

کلید غلبه بر تردید و دودلی این است که، فکر کنید در آستینتان یک مار است و شما باید همیشه مواظب آن باشید . به راستی اگر کسی در اتاقش یک مار داشته باشد ، چقدر توجه و تمرکزش در حدّ اعلاّی خود به سمت این مار و حرکاتش جلب می شود ؟ و

هوشیارانه تمام حرکات او را زیر نظر می گیرد ؟ همان قدر بایستی توجه و تمرکز سالک روی تردید و دودلی خودش متمرکز شود و هوشیار و بیدار مواظب ذهن خود بوده و تمام حرکات ذهن خویش را ، مانند همان مار ، زیر نظر داشته باشد . اراده و اقتدار ذهن ، برای انجام هر کار غیر ممکن ، کافی و کامل است . ذهن سالک ، همان مار اوست ، شما باید مارگیر ماهری باشید که بتوانید او را تحت سیطره ی خود درآورید . به حقیقت مثال جالبی است: یک انسان معمولی از مار و زندگی کردن در همسایگی وی بسیار وحشت می کند ، خواب آرام و راحت از او سلب می شود و دایم باید مواظب حرکات وی باشد . کوچک ترین حرکت و آرام ترین صداها او را به شدت متوجه می کند ، با تمام دقت و توجهش نسبت به کلیه ی حرکات و صداها عکس العمل نشان می دهد . اما همین شخص وقتی یکی دو بار توانست همان مار را به وسیله ی راهنمایی های استاد مارگیرش به چنگ بیاورد و دندان های زهر آلودش را بکشد و اسیر خود کند ، وقتی تسلط کامل خود را بر حیوان باور کرد و توانست حرکات او را تحت کنترل خویش درآورد، با حرکات و رفتار وی آشنا شد و شناخت و آگاهی لازم نسبت به تفسیر و تعبیر هر حرکت این مار را به دست آورد و توانست هر حرکت وی را تعبیر نماید ، دیگر مثل سابق از او نمی ترسد . بلکه این مار است که تحت سلطه ی او درآمده و دندان های تیز و

پرزهرش را از دست داده است . سالک بایستی با دقت همین کار را با ذهن خویش انجام دهد . ذهن مانند مار است ، اگر بر او مسلط نشود . این مار بر علیه سالک شروع به اقدامات بسیار خطرناکی می کند ، که در مراحل بالای سیر و سلوک حتی هستی وی را نابود می کند !

پس ، از همین لحظه باید اول ذهن خود را بشناسید ، و بعد راه های مقابله با او را ارزیابی و شناسایی کنید ، و از همین امروز شروع به عمل نمایید . عمل شما باید با تمام قدرت صورت گیرد .

این نکته مهم و اساسی و حیاتی را فراموش نکنید ، با ذهن نمی شود شوخی کرد . یا او را به حال خود بگذارید و از مبارزه با او صرف نظر کنید و مانند گذشته به زندگی خود ادامه دهید ، و یا به حقیقت اگر می خواهید در راه سلوک و شناخت هستی و لمس تکامل گام بردارید ، اولین عملتان در شروع کار ، شناخت و مبارزه با ذهن خود باشد ، و این مبارزه بایستی با تمام اقتدار و اراده تان شروع و تا به آخر ادامه یابد ، پس در تمام اوقات ، حتی در خواب در حال توجه و آخرین حد دقت مواظب ذهن خود باشید ، که او بسیار حیله گر ، مکار ، مقتدر و مدبّر است ، ضمن این که بی رحم و مهربان نیز

۱- در واقع این ذهن است که مرگ و زمان آن را معین می کند ، اقتدار و اراده ذهن به قدری قوی است که حتی برای نابودی خود نیز تصمیم می گیرد . تا ذهن خود را برای مرگ آماده نکند ، تن آدمی مرگ را نمی پذیرد .



هست . تا آن جا بی رحم است که حاضر است هستی شما را نابود کند، با علم به این که می داند خود او نیز با نابودی شما ، از بین می رود. ولی اگر لازم باشد این کار را می کند ، و با مهربانی و

عظوفت و بی رحمانه شما و خود را به نیستی می کشاند . اما همین ذهن ، وقتی یکی دو بار تحت سلطه و اقتدار شما قرار گرفت ، مانند همان مار دندان کشیده دندان های زهر آلودش را از دست می دهد ، و شما می توانید با او بازی کنید ، دیگر تحت اراده و اقتدار شماست و برای شما تبدیل به سرگرمی و اسباب بازی می شود و شما از کنار او بودن حتی لذت هم می برید . اما هنوز هم باید مواظبش بود . زیرا دندان های ذهن، مانند دندان های زهر آلود مار نیست که اگر یک بار آن را کشیدید دیگر خیالتان راحت باشد، دندان های ذهن ، هر بار که کشیده شود ، ذهن تا مدتی تسلیم و بی دندان است ، ولی آرام آرام دوباره دندانش شروع به پیدایش و رشد می کند و هر بار دندانش محکم تر و تیزتر خواهد شد . بنابراین ، مراقبت و آزمایش از ذهن تا آخر عمر و تا طی تمام مراحل سلوک بایستی ادامه یابد .

ذهنی که تحت اختیار سالک قرار گرفت ، دو چهره مختلف و متفاوت از خود بروز می دهد .

چهره اول مانند همان مار بی خطر و سرگرم کننده ای می شود که

دندان زهری اش را کشیده اید و تا زمانی که مجدد احساس قدرت نکند، و دندان زهری اش، تیجک نزند، تسلیم وبه صورت اسلحه ای کارادراختیار سالک قرار می گیرد. چهره دوم، ذهن به صورت پرورنده اقتدار و اراده سالک عمل کرده و در حقیقت به صورت تقویت کننده اراده سالک در می آید ، و احساس اقتدار و اراده ای محکم را به سالک القا می کند و به ظاهر نشان می دهد که در اختیار سالک است ، و حتی در جهت تقویت اراده و تمایلات سالک قرار می گیرد. ولی در حقیقت، با تقویت اراده سالک و ایجاد اقتدار برای او، سالک را در سطحی بالاتر و حجمی منبسط تر، به مبارزه ای سخت تر می کشاند . سالکان کم تجربه از این اقتدار می توانند در موارد مختلف زندگی مادی استفاده کنند و آن را در راه موفقیت خویش یا همراهان و مریدانشان مورد استفاده قرار دهند ، اما سالکان صبور و بی مدعا ، می دانند که این چهره ذهن نیز ، فریبی بیش نیست و در واقع ذهن مغلوب، خود را در اختیار معرفت سالک قرار می دهد و با چاپلوسی و تلطیف، سالک را به طور غیر مستقیم می فریبد. آن سالکان می دانند که استفاده از این اقتدار باعث از دست دادن و دور شدن از معرفت واقعی می شود: بنابراین، فریب ذهن خویش را نمی خورند و از اقتدار خویش نه تنها استفاده ای مادی نمی کنند ، بلکه آن را ظاهر هم نمی کنند . این اقتدار و اراده بایستی ذخیره شود ، چرا که در مراحل بالاتر

سلوک و کسب معرفت به شدت مورد نیاز سالک می باشد. وقتی بر تردید و دودلی خویش فایق آمد، و ذهن را تحت سیطره خود درآورد، ذهن به ظاهر عقب نشینی می کند، و سالک در شروع روشن بینی خود قرار می گیرد و از پیشرفت خویش احساس رضایت و اطمینان می کند. اما به گونه ای دیگر ذهن او را در دامان دومین دشمن رها می سازد، و این دومین دشمن، با شکل و شمایل جدیدی به وسیله ی ذهن با سالک به مبارزه می آید. اما رهایی از دومین دشمن به آسانی تردید و دودلی نیست و به اقتدار و اراده بیش تری نیاز دارد. پس از تسلط بر دومین دشمن است که معرفت سالک شکوفا و کسب آگاهی و هضم آن شروع می شود.

#### دومین دشمن سالک (ترس):

ترس، دومین دشمن سالک است، که در مراحل پیشرفته تر خود را نشان می دهد، و هنگامی صورت می گیرد که وی در شروع روشن بینی خویش قرار گرفته است. ذهن، ترس را برای سالک در آستین دارد. در این مرحله ترس سالک از دانش و آگاهی هاست، در آغاز روشن بینی، چون سالک برخی از ناشناخته ها را می تواند ببیند می ترسد. در حقیقت، سالک از رشد معرفت خویش ترسان است.

تا قبل از این مرحله، معرفت سالک در حد بسیار ضعیفی بود که در واقع به نسبت مقایسه با سایر احساسات و دانش وی، فاکتور قابل

لمس و محاسبه ای به حساب نمی آمد. اما اکنون ، معرفت با رشدی که پیدا کرده است ، احساسات و عواطف و دانش قبلی سالک را ، تحت تأثیر خویش قرار می دهد . شناخت و آگاه شدن سالک به وجود معرفت خویش ، باعث ترس وی می شود . هرچه معرفتش رشد بیش تری داشته باشد ، معیار ارزش ها و جهان بینی سالک بیش تر تغییر می کند ، و خود را از آدمیان اطرافش منفک شده و مجرد می بیند . و از طرفی روشن بینی و کسب آگاهی های جدیدتر باعث رشد معرفت و حیرت بیش تر سالک می شود ، که این ترس به دو صورت در زندگی سالک شکل می گیرد .

اول آن که سالک از زندگی معمولی و عادی که در دنیای مادی ما جریان دارد و ارزش هایی که در این زندگی مرسوم و معمول است ، فاصله می گیرد و خود را تنها تر و بیگانه تر احساس می کند . دیگر شیوه فکری و معیار ارزشی اش با ارزش های مرسوم تطابق و هماهنگی ندارند، و تصویری که تا کنون برای خود از دنیای مادی ساخته بود ، دچار تغییر و تحوّل عمیق شده و این مطلب باعث عدم هماهنگی ذهنی و رفتاری وی با اجتماع می شود و در ابتدای امر، خود را با دیگران بیگانه احساس کرده و از این می ترسد که اشتباه کند . دوم آن که گاهی با مطالب تازه و ناشناخته معنوی آن هم از دیدگاهی دیگر روبرو و تمام ارزش های قبلی وی دگرگون می شود، که البته این امر باعث فراهم شدن زمینه ای برای درک و

هضم آگاهی های والاتری خواهد شد. هر آگاهی جدید، خود باعث می شود که آگاهی های سطوح بالاتر را به دنبال بیاورد. و اگر سالک امادگی درک و جذب و هضم این آگاهی ها را نداشته باشد ، هر چه پیش تر هراسان و حیرت زده می شود .

کلید غلبه بر ترس ، عمل کردن است . سالک باید خود و هستی خود را، خالصانه و تمام عیار، در اختیار بگذارد. گرچه سالک بخواهد یا نخواهد، این هستی وی در اختیار هست ، ولی وقتی عملی عالمانه و از روی اختیار صورت گیرد، آن وقت باتوکل بایستی تمام عیار و خالص عمل کند و نترسد . حتی اگر ، آگاهی را به قیمت زندگی اش خریداری کند . آن وقت ترس است که از او می ترسد. ترس در حقیقت ، یک نوع اسلحه ای است ، که ذهن برای این که بتواند در تنبلی و آسایش خویش به سر برد ، به کار می گیرد ، که سالک را از پی گیری و کوشش برای دانستن و آگاهی باز دارد . ذهن همیشه تنبل و آسایش طلب است ؛ او می خواهد که ما واقعیت را درک نکنیم . هستی ما و حیات کائنات براساس غفلت است ، و ذهن ناخودآگاه این را می داند ، هر تلاشی که در جهت کسب آگاهی باشد، به ویژه اگر آگاهی های معنوی در مقابل ذهن قرار گیرند. اولین عکس العمل و اسلحه ای که به کار گرفته می شود، ترساندن سالک است .

اما کلید غلبه بر آن ، همان خالص بودن و توکل است . سعی کنید بی عیب و نقص عمل کنید و بدانید فقط شخص مرده است که نمی ترسد . پس شما هم یک بار خود را مرده بیندارید، که بالاتر از آن رنگی نیست، و آن را در ذهن خود بپذیرید . فکر کنید که مرده اید، ولی باز هم زندگی می کنید. حالا دیگر نخواهید ترسید . ترس، باید از سالک بترسد.

وقتی بر ترس فایق آمدید ، ذهن دندان زهری اش را برای دومین بار از دست داده است . این بار خیلی بیش تر و متواضعانه تر تسلیم و خاشع می شود . اما هنوز با قدرت ، ولی مهربان ، با ترفند و حيله گری منتظر فرصت دیگری است که حمله ی خود را شروع کند . از این رو ، خود را تسلیم و بی اراده و مطیع نشان می دهد . آن چه سالک آرزو کند ، ذهن سعی در انجامش دارد . به سالک احساس قدرت و لذت حاصل از درک آن را می چشاند. او از این که ذهنش تا این اندازه در اختیارش قرار گرفته است مغرور و شاداب و خود بزرگ بین می شود . احساس می کند که خیلی چیزها می داند و هر آن چه می داند واقعیت است و دلیل این مدعا را نیز ، تسلیم شدن بلا شرط ذهن خویش می پندارد و این که توانسته است بر ترس پیروز شود را دلیل بهتر دیگری می داند ؛ و همین حالت ، ترفند ملیح و شیرین ذهن است که او را در دامن سومین دشمن (تعصّب) که زندانبان ماهری است می اندازد . خلاصی از این زندان به واقع

احتیاج به تمام اقتدار و اراده ای دارد که سالک در مراحل اولیه سلوک خود ذخیره کرده بود .

سومین دشمن سالک (تعصّب):

یکی از قوی ترین و پایدارترین دشمنان سالک ، که به عنوان اسلحه ای برتر در ذهن ماست ، (که اگر سالک بر تردید و دودلی و سپس بر ترس فایق بیاید آن وقت این دشمن به سراغش خواهد آمد) همان زندان تعصّب است . در مرحله بالای آگاهی ، تعصّب ، ما را از راهمان منحرف می کند. در واقع در این مرحله ، سالک گمان می کند که همه چیز را می داند ، احتیاجی حتی به مطالعه بیش تر هم ندارد . ذهن در این جا بهترین اسلحه خود را به کار می گیرد . چون باید از ادامه ی کار و پیشرفت ما جلوگیری کند ، از این رو ، به سالک القا می کند که او در آستانه ی هدف است و تجربیات و آگاهی هایی که به دست آورده ، قطعیت دارند . و تمام حقیقت همان است که او می داند ، پایداری و مقاومت در مقابل چنین دشمن قدرّاری کاری بس مشکل است . چه بسیار از دانشمندان ، عارفان و بزرگان راه سیر و سلوک ، که مغلوب این دشمن قوی و مقاوم شده اند. بزرگانی مغلوب این احساس شده اند که حتی ، درگیری و جنگ ذهنی خویش با تعصّب را احساس هم نکرده اند . این دشمن به طور نامحسوسی ما را در چنگ خود گیر می اندازد و وادارمان می کند باور کنیم که به حقیقت مطلق دست یافته ایم ، آن

چه دیگران می گویند، همه باطل و غیر قابل قبول است و دیگر حتی نیازی به گوش کردن آن ها هم نداریم . و ما اسیر آگاهی ها و غرور حاصل از آن می شویم . جایگاه و موقعیت اصلی خود را گم می کنیم . درها را بر روی خود می بندیم ، در اثر این خودبینی که حاصل تعصب است ، آن قدر در تارهای عنکبوتی تنیده شده توسط ذهن خود گرفتار می شویم که برای شنیدن و پذیرش هرگونه آگاهی های نوین و تازه و تجربه های نو ، ناتوان و بی میل می شویم .

سالک ترس را می شناسد و می داند که می ترسد ، و از این رو ، با آن مبارزه می کند ، اما شناختن تعصب کار هر سالکی نیست ، تعصب در واقع منافقانه از پشت سر حمله می کند ، درحالی که ترس ، دشمن صادقی است . اما تعصب دشمن حيله گر و مکاری است ؛ که غلبه بر آن نیز بایستی با چاره جویی و تدبیر انجام گیرد و اگر سالک به آن غالب نشود ادامه پیشرفت سالک غیر ممکن است .

کلیدغلبه بر تعصب ، این است که همواره معرفت و آگاهی های خویشتن را نزد خود ، زیر سؤال ببریم . هستی و عالم همیشه امادگی دارند که تجربیات و آگاهی های جدید و تازه ای را در اختیار ما قرار دهند، به شرطی که سالک درها را به روی خود نبندد، ولی ذهن این را نمی خواهد، تعصب و خود بینی بهترین حربه ی



ذهن برای جلوگیری از کسب این آگاهی هاست. در حقیقت سالک، با تعصب خویش ذهن خود را خود، سانسور می کند. بنابراین، بایستی این تعصب را ندیده بگیرید و به هیچ کدام از آگاهی های خودتعصب نداشته و همیشه، در مورد همه چیز سؤال داشته باشید. هیچ چیز را قطعی و واقعی و حقیقت مطلق نپندارید، حتی معرفت خود را. جهان همیشه پر از معرفت جدید در سطوح بالاتر است. پس گمراه ترین سالکان متعصب ترین آن ها هستند.

#### چهارمین دشمن سالک (غرور):

به واقع، خلاصی و رهایی از دست این دشمن ما را به حداکثر کمال معرفت می رساند. چهارمین دشمن سالک، کشف و کرامات و غرور حاصل از آن است. سالکی که توانست از سه دشمن قبلی بگریزد و یا بر آن ها فایق آید، در این جا میان مرداب اماده شده توسط ذهن، آن چنان گرفتار می شود که برای رهایی از آن به تمام توان و ترفندهای تجربی خویش نیاز دارد.

سالک در اثر طی مراحل سلوک و روشن بینی حاصل از آن، توان و قدرتی کسب می کند که آن را کشف و شهود و کرامات نام نهاده اند، در حقیقت خود سالک می داند که این کرامات، فیض عظیم و ناشناخته و مقدسی نیستند. بلکه گسترش و انبساط یکی از احساسات پنجگانه اند. اما اطرافیان و دنیای مادی محیط بر سالک، نمی دانند کرامات نتیجه ی عادی و بسیار معمولی حاصل از شناخت

ارتباطاتی است که بر اساس آن ارتباطات دنیای مادی شکل گرفته است. آنان این کرامات را حاصل تقدس وی و علم به عالم غیب می دانند و احترامات و تقدسی که برای وی قایل می شوند ، باعث ایجاد این غرور و خودپسندی در سالک می شود که آرام و مؤثر، خود سالک نیز باور می کند که انسانی مقدس و تافته جدا بافته ای از دیگران است و غرور حاصل از آن موجب می شود، که کرامات خویش را بیش تر به مردم عرضه بدارد ، و احترامات بیش تری کسب کند. همین جا ، کار سالک تمام است ، و ذهن پیروزمندانه وی را در جای خویش متوقف کرده است . بیشتر سالکان و عرفا در همین جا متوقف می مانند.

سالک در طی مراحل سلوک، اقتدار و اراده ای قوی کسب می کند؛ قوانین و ارتباطات هستی را در معرفت خویش می نشاند و به روشن بینی خاصی دست می یابد و می تواند با فکر خود بر وقایع و حتی بر هم نوعان و یا هستی های دیگر تأثیر بگذارد و برخی از سالکان از این حالت برای امور شخصی خویش هم استفاده می کنند. دنیای اطراف خود را برای منافع شخصی خویش تحت تأثیر قرار می دهند ، کار را به جایی می رسانند که مریدانی پیدا می کنند و مریدانشان برای امور شخصی خود و حتی شفای بیمارانشان و بهتر کردن شرایط زندگی خویش به آن ها مراجعه می کنند و اینان نیز نسخه هایی به نسبت تشخیص خود و بهتر کردن شرایط مرید ، به

او می دهند ، که البته اغلب مؤثر هم واقع می شود . اما ، سالک باید بداند که به محض شروع به چنین حرکتی ، او دیگر سالک نیست ، بلکه جادوگری مقدس مآب در دنیای مادیت است . سلوک وی در همین جا خاتمه می یابد ، و او هرگز نمی تواند برواقعیت هستی دست یابد . ترس دوباره بر می گردد ، همان ترسی که سالک بر او پیروز شده بود . اکنون به صورت ترس ازدست دادن مریدان و ترس ازدست دادن احترامات فایقه و ترس ازدست دادن تقدس ، او را به سقوط می کشاند ، دشمنان قبلی ، سالک را در همان جایی که بود متوقف می کردند ، اما این دشمن ، اگر بر او فایق آید ، او را به سقوط می کشاند ، ترس دوباره برمی گردد و سالک همین راه طی شده را ، اما در سطح پایین تری بایستی از ابتدا بپیماید ، که این بار ، راهی بس مشکل تر و عبوری دشوارتر در پیش است .

کلید غلبه بر این دشمن فقط یک کلمه است . ولی این کلام باید به درستی و خالصانه درک شود و آن "صداقت" است . سالک در این مرحله نخست باید با خودش صادق باشد ، تا بتواند با دیگران نیز صادق باشد ، که کاری بس مشکل است ، این جا دیگر مسأله در خصوص زندگی مادی و شخصیت اجتماعی و اندیشه و افکار دیگران در مورد سالک نیست . در این جا صداقت یعنی این که فکر و ذکر سالک یکی بشود . یعنی آن چه را که فکر کند بتواند ذکر هم بکند . توانایی بیان فکر در سالک آن هم در هر لحظه و برای

هرکس، یعنی صداقت مطلق و بی عیب و نقص بودن. یعنی درک واقعیت هستی، که هدف اصلی سیر و سلوک است، و به راستی سالک در این مرحله می بایست با صداقتی که دارد مانع بروز تقدس‌نمایی برای خویش و غرور حاصل از آن برای مرید، شاگرد و مراجعه‌کننده شود. و خود را از هیچ احدی بالاتر نداند. همچنین خود را از تعریف و یا تمجید هم‌نوعانش بی نیاز بداند. و با آن به شدت مقابله کند.

#### پنجمین دشمن سالک (وابستگی):

پس از غلبه بر چهار دشمن غذار و بی رحم، (تردید، دودلی، ترس و تعصب) مشکل‌ترین آن‌ها یعنی غلبه بر غرور حاصل از کشف و کرامات، که در هریک از سطوح پیشرفت سالک و بر اساس توان و شخصیت اکتسابی وی توسط ذهن سر راه سالکان قرار می‌گیرد، دشمن چسبنده و پرنرژی و پی‌گیر دیگری به نام "وابستگی" سالک را به مبارزه می‌طلبد.

در این مرحله، سالک حتی اگر به مادیات و امکانات و عزت و مقام خویش وابسته نشود، و اقتدار و اراده کافی برای رهایی از وابستگی‌های مادی داشته باشد، ذهن، او را به آگاهی‌های خویش وابسته می‌کند، و سپس در زنجیر وابستگی به حیات مادی و هستی خویش او را به خود گره می‌زند. به طوری که از طرفی مادیات و ثروت و مکنّت و حتی عزت و جاه و منزلت دنیوی در نظر سالک

جلوه ای ندارند و او به آن ها وابسته نیست . ولی از طرف دیگر سالک به شدت به آگاهی ها و معرفت خویش وابسته است. به آن ها عشق می ورزد ، می خواهد که آن ها را برای دیگران نیز بازگو کند و در مقابل تأیید و احترام شنوندگان را به دست آورد. این وابستگی ، عظیم تر و خطرناک تر از وابستگی های مادی است . چرا که همین وابستگی سالک را غیر مستقیم وادار می کند که حیات و هستی خود را نیز به شدت دوست بدارد و غیر مستقیم به حیات و هستی خود وابسته باشد. بزرگان و عارفان بسیاری خود را استاد و معلم جهان می پنداشتند ، و از نقطه ای به نقطه دیگر برای سخنرانی و پاسخ به سؤالات شنوندگان خود بار سفر می بستند ، آن ارضای روانی که ذهن ، متقلبانه برایشان فراهم می آورد، رنج سفرها و بی خوابی ها و ریاضت ها را برایشان قابل تحمل و مطبوع می کرد و به تدریج وابستگی عظیمی به معرفت خویش و به مریدان و هستی و حیات خود پیدا کردند و تا آنجا تملق و چاپلوسی مریدان را حقیقت دانستند و آن را به باور معرفت خویش افزودند که خود را (مظهر)، (وجه الله)، قطب و مراد مریدان پنداشتند ، و این همان مرداب خطرناکی است که روح سالک و معرفتش را به تدریج در کام خود فرو می کشد و او را در ابتدای کار به هبوط می کشاند ، در صورتی که سالک از اقتدار کافی برخوردار نباشد و تسلط و آشنایی کامل به معرفت خویش نداشته باشد، در همین مرحله از سلوک

متوقف می شود. دیگر امکانی برای گسترش و توسعه ی معرفت خود در دست نخواهد داشت و در همان فضای مرید و مرادی تا آخر عمر معلق خواهد ماند .

همین وابستگی است که آنان را از ادامه ی راه غافل می کند . ذهن ، در همین جا آنان را از پی گیری و ادراک واقعیت هستی باز می دارد. دیگر این که اسیر وابستگی های مختلف می شوند؛ تا جایی که عارف و سالک پیروز بر چهار دشمن قبلی در اینجا با شکست نامحسوس خود، و در افول وحشتناک خویش به وابستگی عظیم و بی پایان خود، حتی واقف هم نمی شود، و نمی فهمد و احساس هم نمی کند که متوقف شده است .

دومین دلبستگی و خطرناک تر از آن، وابستگی به حیات و زندگی خویشتن است . سالک به خاطر پیروزی بر چهار دشمن قبلی ، خود را موفق و مقتدر می بیند ، در اینجا ، ذهن بی کار نمی نشیند و بر اساس آگاهی های برتر و والای سالک ، و با همان حربه ، او را می فریبد ، این تفکر را در ذهن او تزریق می کند که اکنون باید معرفت و آگاهی خویش را به دیگران بیاموزد و او موجودی مقدس و استثنایی است ، معلم است ، استادی بی نظیر است، کرامات دارد ، نفوذ کلام دارد، نفس گرم و گیرایش حیف است بی مصرف بماند . و این نه به خاطر شخص خودش ، بلکه به خاطر کسب فیض شاگردان و مریدان از محضر مبارکش می باشد و هم از دریای بی

کران و انبساط عظیم آگاهی ها و معرفت خود باید مواظبت بنماید . این طرز تفکر خاص ، وابستگی عظیم و چسبندگی پایداری را برای سالک هم درخصوص زندگی خود و هم در مورد معرفتش ایجاد می کند و او را در همان نقطه چنان متوقف می کند که دیگر فراموش می کند که نزدیک قله است . درک واقعیت هستی برایش آسان و نزدیک است . فقط چند پله ی دیگر باقی است که واقعیت و حقیقت را ببیند و معرفت را لمس کند . توجهش را از جلوی خود به پشت سر معطوف می دارد، برمی گردد. چرا که، اسیر این وابستگی هاست. روی برگرداندن از توجه و تمرکز همین است و توقف و پشیمانی که غیر قابل برگشت است ، همان .

کلید غلبه بر این دشمن، این است که سالک باید همیشه آماده رفتن باشد و همیشه آخرین حرکت خود را، آخرین عمل در روی زمین بداند ، لیکن بدون تردید و ترس و بدون تعصب و انقباض و آرام و بی تعجیل به سیروسلوک خود هم چنان ادامه دهد . همیشه برای کسب آگاهی های جدید آماده ، و منبسط باشد . اما دلبستگی به حیات خویش نداشته و هر لحظه مانند سالکی (درویشی) که در دکان عطار کلاهش را بالش کرد و رفت<sup>۱</sup> ، آماده پذیرش مرگ با

---

۱- اشاره به داستان عطار است که با درویش عارفی که عطار را در مغازه عطاری اش ملاقات کرد و او را که به جمع مال و منال علاقه خاصی داشت ، به عدم وابستگی و توجه به مرگ و نحوه مردن دعوت نمود . عطار در جواب گفت : "نگران نباش من هم همان گونه که تو بمیری خواهم مرد" ، با گفتن این کلام ، درویش عارف کلاه خود را کلاه

آغوش باز باشد . راه مبارزه با این دشمن آن است که هرگز به آگاهی های خود برنگردد و آن ها را ارزیابی نکند. معرفتش همان است که هست ، لزومی به شناخت مجدد نیست . فقط و همیشه به دنبال کسب آگاهی های جدید باشد. دیدن معرفت و ارزیابی آن غرور می آورد . لذت بخش است و آن لذت، وابستگی به آن را نیز به دنبال دارد . معرفت وقتی در ذهن جای گرفت، دارای حیات وهستی می شود. یکی از هستی های غیر ارگانیک، معرفت است. سالکی که با معرفت باشد. باید که نفس آخر را کشیده باشد .

معرفت نیز دارای اراده و ذهن است. موجودی زنده و پویاست. ذهن معرفت در مقامی بالاتر از ذهن سالک قرار می گیرد . هر معرفتی ، ذهن سالک را تحت تأثیر قرار می دهد. و آگاهی های بعدی سالک، تحت تأثیر و بر اساس اراده ذهنی معرفت قبلی که ادراک شده بود، مفهوم و هضم می شود. به همین دلیل، ذهن سالک ، پس از کسب آگاهی و هضم آن ، برای آن که بتواند آن را تحت سلطه ی خود در آورد و به طریقی سالک را از ادامه ی راه منحرف نماید ،

---

خود را بالش کرد و کف مغازه عطار دراز کشید و گفت: " ای عطار، من این گونه می میرم " و درجا، جان به جان آفرین تسلیم کرد و رفت ، عطار که مرد ثروتمندی بود ، منقلب شد . آن چنان این عدم وابستگی و مرگ راحت و بی دغدغه ی عارف ، در او مؤثر افتاد که هفت مرحله ی عشق و عرفان را طی کرد و از عرفا و سالکان به نام عصر خود شد. هفت مرحله ی عرفان عطار عبارت است از: طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت و فنا .



او را وادار می کند که آگاهی ها و معرفت خود را ، به پای میز آزمایش بکشاند و آن ها را، به طریقی امتحان نموده و در مواردی، ولو در مورد زندگی مادی خود از آن ها استفاده نماید ، اما سالکان مقتدر و با تجربه ازمعرفت خود، در زندگی عادی به نفع خودو حتی به نفع مریدانشان استفاده نمی کنند و با اقتدار خویش ذهن را مغلوب می نمایند ، در این جا ، ذهن درظاهر عقب می نشیند و سالک ازموقعیت خود سرمست می شود. اما ذهن به سالک یادآوری می کندکه دارای معرفت والایی است و ازشالک می خواهدکه با معرفت خویش آشنا گردد و او را بشناسد . از این رو ، سالک بدون آگاهی لازم به بررسی آگاهی ها و معرفت خود می پردازد . معرفت ، خود را زیبا و دلنواز به سالک می شناساند و او اسپرو وابسته لذت حاصل از شناخت معرفت خود می شود. ذهن او را به زندگی و حیات مادی وابسته می کند. و همین جا، ذهن غیر مستقیم ، در لباس دوست ، سالک را در عین وابستگی به معرفت و زندگی ، متوقف می کند . مثال های فراوانی از سالکان مشهور و بسیار با عزت در هندوستان و مکزیک و چین و ایران می توان آورد که آنان در همین مرحله متوقف شده اند و در نزدیکی های کمال ، عمرشان پایان یافت و برخی از آنان که هنوز هم زنده اند، حتی متوجه هم نیستندکه چگونه فریب ذهن خویش راخورده و اسیر وابستگی به معرفت زیبای خودشده اند و مریدانشان نیز

هر کدام بامقدس شمردن وی که در واقع بیش تر برای برآوردن حاجات مادی خود شان توسط استاد است ، او را در کام مرداب سهمگین غرور و وابستگی فرو می برند

### ششمین دشمن سالک (قبض و بسط) :

این دشمن ، در تمام مراحل سیر و سلوک ، و حتی از مراحل اولیه تا مرحله ی کهولت ، گاه و بیگاه ، و هر زمان که ذهن لازم بداند ، به عنوان یک نیروی حمله کننده کمکی وارد کارزار می شود . قبض و بسط یکی از نیرو هایی است که سالک را ، گاه بسیار منبسط و خوشحال و سبک و پرحجم و گاه برعکس منقبض ، غمگین و سنگین و فشرده می کند . این حالت ، یکی از ابزارهای معمول و کارآمد ذهن است که گاه آن را به تنهایی و گاه همراه با سایر دشمنان مانند ترس ، تعصب ، غرور و تردید و دودلی ، وابستگی و به ویژه همراه با کهولت به کار می گیرد .

سالک ، گاه خود را چون پر کاهی سبک و فارغ البال احساس می کند ، از گسترش و حجم معرفت خویش سرمست و مشعوف است . از خود و از خدای خود و از اطرافیان و همه و همه چیز راضی و خوشنود است . خود را کامل و تمام عیار احساس می کند ؛ ولی گاه خود را بسیار فشرده و سنگین می یابد و با ناامیدی به خود می گوید که: کاش این همه تلاش بیهوده نمی کرد . این امر ، البته بسیار عادی و معمولی است ، اما بستگی دارد در چه شرایط و

سطحی از آگاهی برای سالک پیش بیاید . هرچه سطح آگاهی و معرفت سالک بالاتر باشد ، میزان این انقباض و انبساط و تأثیر آن بر روی سالک بیش تر و محکم تر است . انقباض و انبساط را تمام سالکین چه آنان که تازه در ابتدای کارند و چه آنان که حتی معرفت را حس کرده و طعم دل آرای آن را چشیده اند ، تجربه می کنند .

کلید غلبه بر قبض و بسط ، صبر و تحمل و توجه به حالات و روحیات خویش در طی مرحله ی انقباض یا انبساط است ، و این حالت یک مورد طبیعی و قابل قبول است ، و سالک باید با تحمل و بردباری این دوره را نیز سپری نماید ، فقط او تنها کاری که می تواند انجام دهد آن است که ، با روی آوردن و یادآوری هستی خویش در مقایسه با هستی کائنات ، با درک کوچکی و بی مقداری خود از مدت زمان این حالت بکاهد، و هرچه سریع تر خود را به حالت تعادل اولیه برگرداند: مدت زمان انقباض و انبساط برای هر سالک ، به نسبت میزان معرفتش متفاوت است . ناگفته نماند ، که حالت انبساط نیز مانند انقباض بایستی هرچه سریع تر به حالت تعادل برگردانده شود . نه این که چون در حالت انبساطی ، شعف و شور و سبکی هست ، و آن را دوست داریم و لذت بخش است ، خود را در این حالت رها کنیم و بگذاریم که ذهن هرچه بیش تر از آن منتفع شود . قبض و بسط ، دو ابزار خطرناک در دست ذهن هستند ، که به

تناوب ، از آن استفاده می کند و در هر دو روی آن ، نتیجه اش دلسردی و بی تفاوتی و دلبستگی سالک به دنیای مادی را در پیش دارد .

شناخت هستی ، شناخت کائنات و دانستن نجوم برای سالک از ضروریات است .

من شما را به مطالعه ی کتاب (صبوری در سپهر لاجوردی ، اثر هوبرت ریوز<sup>۱</sup> ، انتشارات گفتار) دعوت می کنم که با سادگی و به زبان علمی، آدمی را با محیط کائنات و عالم آشنا می کند.

در هر مرحله از حالات قبض یا بسط ، سالک باید اطلاعات خود را درمورد منظومه ی شمسی و سپس کهکشان و کائنات به یاد بیاورد . نگاهی به آسمان بلند بکند و خود را در روی زمین با مقایسه با عظمت این کائنات ارزیابی کند و بداند که کیست ، چه قدر ناچیز است ، و بودن یا نبودنش چه تأثیری در هستی دارد . سپس نگاهی به زیر پای خود بیاندازد و ببیند که در زمین چه حیوانات کوچک تر از خودش زندگی می کنند، مثلاً: در همین هوایی که تنفس می کند، چه میکروب هایی هستند که حتی در زیر میکروسکوپ به سختی دیده می شوند و او در مقایسه با آن ها ، عظمتی باورنکردنی است و از این مقایسه نسبت هستی ها را درک کند . حاصل این مقایسه

ادراک این مطلب است که ، او نه کوچک است و نه بزرگ ، همین هست که هست ، فقط باید متعادل باشد .

کلید دیگر متعادل کردن ، این است که اگر این قبض یا بسط به مدتی بیش از چند ساعت طول بکشد و اگر دو حرکت فوق نیز تأثیر چندانی نداشت ، آن وقت باید سری به قبرستان بزند ، به دیداریکی از نزدیکانی که فوت شده است برود، در آن جا در سکوت سکوت ، آخرین عمل خود را ببیند و انتهای کار را با چشم دل خویش لمس کند . او از دیگران برتر نیست ، همه مرگ را لمس می کنند . اما معرفت را همه کس لمس نمی کنند ، معرفت را فقط کسانی لمس می کنند که به زندگی و حیات بالاتری از سطح انسان بودن دست می یابند . وقتی معرفت را لمس کنی ، او زندگی برتری به تو هدیه می کند. همان گونه که وقتی اسپرمی بیش نبودی و معرفت را که (همان تخمک باشد) لمس کردی ، در مسیر زندگی بالاتری قرار گرفتی و اکنون خود ، چند هزار میلیارد برابر بزرگ تر از خود شدی، و هزاران میلیارد مانند اسپرم را در متابولیسم و هستی خویش پرورش می دهی. یکی از راه هایی که ما را به سمت رسیدن به کمال می رساند، متعادل بودن است،

چرا که متعادل بودن موجب می شود که لحظه ی موعود و زمان رفتن سالک ، درست در همان مکان و زمانی اتفاق بیافتد ، که باید برای لمس کمال لازم باشد . و با همان حجم و ثقلی صورت گیرد که

برای رسیدن به کمال ضروری است. بنابراین، در قبرستان، آدمی اگر زیاد منبسط و مشعوف باشد، معرفت خود را به تعادل دعوت می کند و ذهن تحت تأثیر اراده معرفت، متعادل و متوازن می شود و اگر زیاد منقبض و بسته باشد، با دیدن سرنوشت نهایی خود، دنیا و ارزش های آن را کم بها تر از آن می داند که تعادل خویش را برای آن از دست بدهد. به طور کلی دیدار از قبرستان گاه به گاه ولو در زمان تعادل کامل، برای سالک از ضروریات است.

#### هفتمین دشمن سالک (پیری):

این آخرین و قوی ترین دشمن سالک است. در حقیقت بر این دشمن به راحتی نمی توان پیروز شد. چرا که، در اثر غفلت سالک او ضربه آخر را خواهد زد. فقط سالک باید خود را از این امر مطلع سازد و قبل از آن که ضربه کاری را دریافت کند، واقعیت هستی را ادراک نماید. فقط از راه این استنباط است که می توان قبل از دریافت این ضربه کاری، معرفت خود را لمس کرده و او را به چنگ آورد.

آخرین و قوی ترین دشمن سالک، کهولت است، پیری و مرگ آخرین مرحله در هستی و حیات ماست و این هردو، در کنار ما هر لحظه ما را به سمت خویش می کشانند. بزرگ ترین اشتباه سالک می تواند این باشد، که پیری و مرگ را فراموش کند، همیشه باید در نظر داشته باشیم که پیری در راه است و ما به سمت مرگ گام

بر می داریم ، پس تا دیر نشده بایستی اقدام کرد . البته شایان ذکر است که، توجه به این عامل، نبایستی سرعتی بیش از حد لازم به سالک بدهد . بایستی ضمن توجه به پیری و مرگ و این که هر لحظه ممکن است حتی در جوانی مرگ پیش آید ، با آرامش و اطمینان به راه خود ادامه دهد و دچار دست پاچگی و سرعت بیش از حد لازم نیز نشود . ولی توجه به این عامل ، بایستی موجب استفاده هرچه ممکن تر و بیش تر از زمان شود . در پیری سرعت عمل خود به خود کاهش می یابد . زمان و گذشت آن در پیری به گونه ای سریع تر در ذهن پذیرفته می شود ، و قدرت عمل ، سرعت کم تری به خود می گیرد و انسان نسبت به بسیاری از واکنش ها بی تفاوت و بی توجه می شود . قبل از آن که پیری انرژی ما را برای برداشتن آخرین قدم ها از ما بگیرد، باید توجه و دقت خود را هدر ندهیم . از گذشت زمان آگاه باشیم ، مقتصدانه وقت خویش را مصروف اعمال خود کنیم . اگر از نزدیکی و همبستگی مرگ با خود آگاه باشیم و بدانیم که هر لحظه ممکن است اتفاق بیافتد ، و هر عمل و اندیشه خود را آخرین حرکت خویش در روی زمین بدانیم ، آن وقت با زمان آن گونه برخورد می کنیم که به موقع به هدف نهایی خود برسیم . هدف نهایی سالک ، که همان درک واقعیت هستی است ، کلید تکامل در همین هستی و هستی های بعدی وی نیز می باشد . کلید غلبه بر پیری ، داشتن

برنامه برای زمان است ، هرگز لحظه ای از عمر خود را هدر ندهید . این هستی که نمی دانیم چگونه به دست ما رسیده است را ضایع نکنیم ، اما بدانیم که لایق داشتن این هستی بوده ایم که آن را به ما ارزانی داشته اند . پس خود را لایق تکامل و ادراک واقعیت این هستی نیز بدانیم ، و حال که زمان ، بدون اجازه و اختیار ما می گذرد و ما به سمت مرگ پیش می رویم ، برای خود برنامه ای برای زمانی که برایمان باقی مانده - و یا حدس می زنیم که برایمان باقی است - تنظیم کنیم . ((فردا ، برای شروع خیلی دیر است .))

کلید بعدی برای غلبه بر پیری و کهولت، داشتن یک برنامه ی غذایی سالم است. برنامه ی غذایی آن نیست که لیستی از غذاهای متنوع تهیه و برنامه ریزی کنیم که کدام غذا در چه ساعت و زمانی مصرف شود؛ بلکه برنامه ی غذایی یک سالک بسیار آسان و ساده است و مهم ترین رکن آن را ، مصرف کم غذا و استفاده در حدّ لازم از مواد غذایی را تشکیل می دهد ، و نیز اگر بدانیم که بدن به حدّ محدودی از انرژی نیاز دارد و با خوردن مقدار کمی مواد غذایی این انرژی تأمین می شود و مصرف اضافه آن فقط کار اضافی است که به دستگاه گوارش تحمیل، و در واقع انرژی حاصل از مواد اضافی مصرف شده صرف هضم همان مواد می شود ، دیگر سالک در حدّ اضافی غذا نمی خورد . برای مطالعه ی بیش تر به قسمت فصل اول تغذیه سالم مراجعه شود .



## استاد و سالک

قدرت شخصی برای ایجاد توانایی معنوی را همه ی ما دارا هستیم ، به همان میزان که ما از موجودیت آن آگاهی داریم به همان میزان نیز توانایی به دست آوردن آن را به خواست خویش دارا می باشیم. تقدس و اقتدار شخصی، که برای معلمان و استادان معنوی قایل هستیم در واقع بسیار خوب و ارزشمند است ، به شرط آن که مورد ارزیابی دقیق و شناسایی بی طرفانه ای قرار گیرد که از درک صحیح و رابطه ی سالم و دوطرفه برخوردار باشد و یک رابطه ی سالم بین معلم و شاگرد را متجلی نماید . نه آن که این رابطه یک نوع درخواست ذهنی سالک باشد که از تنبلی ذهنی و نیاز به پشتیبانی پدرانه ای سرچشمه بگیرد، که سالک را بیش تر به استاد خود متکی نموده و او را از به کارگیری و تجربه اقتدار شخصی در مقابله با سوانح زندگی مادی و معنوی محروم کند . بسیاری از انسان ها تا موقعی که ذهن و جسم رشد کافی نیافته است ، با اتکای به قدرت و اقتدار و پشتیبانی پدر فیزیکی، از کسب اقتدار کافی ، که برای مقابله با زندگی روزمره لازم است ، سرباز می زنند و به اتکای وجود پدر، بی خیال و بی پروا هستند ، ولی فقط گاه گاه به فکر روزی می افتند که پدر را از دست بدهند. آن وقت غمگانه ، با تنبلی ذاتی خویش روبرو می شوند . حتی وقتی که جسم رشد کافی یافت و زمان جبری برای روبرویی با مشکلات روزمره زندگی فرا

رسید و یا به هنگامی که خود پدر شدند ، ذهن باز هم به دنبال پدری دیگر می گردد که آسودگی و تنبلی جاهلانه خود را ارضا نماید . انسان از این که روی اقتدار شخصی و تقدس وجودی خویش ، و توکل به اقتدار و آگاهی های شخصی خود حساب کند و با اقتدار ذاتی خود به هستی و مشکلاتش فایق آید ، پریشان و نا مطمئن است . از این رو، باز هم به دنبال پدری مقدس می گردد که خود را به او آویزان کرده و حل مشکلات روزمره خود را از او طلب کند؛ که بهترین و نزدیک ترین شخص همان استاد و معلم معنوی است . و در این راه تا آنجا پیش می رود که حتی معنویات و مشکلات دنیای پس از مرگ خویش را نیز به او وا می گذارد . و از وی طلب گشایش می کند .

ولی سالک باید بداند که تنها راه رسیدن به کمال ، توکل به اقتدار و تقدس شخصی خویش است و این اقتدار فقط از راه اعمال و افکاری به دست می آید که اقتدار و تقدس آفرین باشند . اگر تجربیاتی مطابق با تقدس را گرد آورده باشیم ، اقتدار و تقدس حاصل از آن ، دست مایه ای برای توکل ما و کسب انرژی برای به فعل درآوردن رؤیایها و آرزوهای ما است . (حتی اگر این آرزوها ورود به بهشت پس از مرگ باشد . ) و اگر تجربیات ما مطابق با تقدس و افکار نیک نباشد ، تنبلی و کاهلی حاصل از آن نه تنها انرژی لازم برای گذراندن زندگی مادی روزانه را حاصل نمی کند ، بلکه لازم است به

دنبال تکیه گاهی - به جای پدر- باشیم که مشکلات روزمره و حتی روحی و روانی و معنوی خود را از طریق آویزان شدن به وی حل و فصل کنیم .

فقط باید باور کنیم و متقاعد شویم که تنها اقتدار و تقدس اکتسابی خودمان ما را به خداوند و نظم کائنات نزدیک می کند و نه هیچ چیز دیگری ، ولی گاه کسب تقدس ، از دقت و توجه و عمل به نصایح و سخنان استادان و مقدسین گذشته نیز حاصل می شود که هرچه از سخن استادی به کسب معرفت و تقدس و اقتدار بیش تری نایل آییم ، احترام و ارزش بیش تر نیز برای آن استاد قایل خواهیم شد ، اما نه این که هم از نصایح و گفتار او کسب معرفت کنیم و هم به دلیل کاهلی ذهن خویش خود را به او آویزان کنیم که وی مشکلات روزمره زندگی مادی و یا معنوی ما را حل و فصل نماید .

سالک باید ضمن ادای احترام به معلمان و استادان خود ، هرگز آنان را مجبور به دست گیری معنوی یا مادی از خود نکند ، بلکه باید با کسب و اقتدار و تقدس کافی با معلم و استاد خود همراه و همسخن و یاور شده و مددکار او شود . ولی متأسفانه بیش تر سالکان امروز ، استاد خود را فقط به خاطر حبّ وجود خویش و به خاطر این که خود را بیش از پیش دوست دارند، مقدس می نمایند، که بتوانند از این تقدس برای گول زدن معرفت خود استفاده کنند . در واقع ذهن سالک، استاد مقدس را برای انحراف معرفت خود می

سازد و سالک را به او آویزان می کند ، که معرفت خود را ملزم به کسب آگاهی های فردی و اقتدار و تقدس شخصی ننماید . تا ذهن سالک بتواند هنوز هم در آسودگی و بی خیالی و تنبلی ذاتی خود هم چون دوران کودکی به سر برد .

توانایی های معرفت ما ، همیشه به طور نامحدود و شگفت انگیزی در اختیار ماست ، اما ذهن همیشه ترمز سنگینی است که استفاده از آن را به شدت محدود می کند، و یکی از راه های انسداد آن ، ساختن شخصی مقدس به نام استاد و مراد و قطب و این گونه مفاهیم است که او را تا سرحد پرستش مقدس و دست نیافتنی می نماید. و کوچک ترین حرکات او را آن قدر بزرگ و خارق العاده و شگفت انگیز جلوه می دهد که مراد و قطب، نیز امر را مشتبه می بیند و در حقیقت باور می کند که استحقاق چنین احترامات و پرستش هایی را دارد .

به طور معمول ذهن سالک بلافاصله و در ابتدای شروع سیر و سلوک، از استاد خود شخصیتی قدسی و دست نیافتنی می سازد و معرفت خویش را در مقابل آن خلع سلاح می کند . سالک باید ، ضمن ادای احترام کامل به معلم و استاد خویش از پرستش و تقدس گرایی و متکی شدن به او پرهیزد. او را همیشه گرامی بدارد و یادش را محترم بشمارد ، اما در عین حال به معرفت و تقدس و اقتدار

خویش با هستی و کائنات هماهنگ و همسو باشد ، و با توجه به دروس استاد خود در مورد اعمال خویش تصمیم بگیرد .

سلوک ، مراحل خاص خود را دارد . پس از آشنایی انسان با راه سیر و سلوک و شناخت آن ، اقدامات عملی برای رسیدن به هدف عالی و نهایی انسانی شروع می شود . سالک در ابتدای راه خویش به راهنما و معلمی محتاج است ، که او را با الفبای سلوک آشنا سازد . این استاد و راهنما، ارزش والا و بی نظیری دارد . همان گونه که در مدرسه و دانشگاه، استاد به دانشجویانش معلوماتش را منتقل می کند، در این جا نیز معلم آموخته ها و تجربیاتش را به سالک تازه کار یاد می دهد . در حقیقت استاد در دانشگاه به خاطر گذران زندگی مادی خویش این کار را می کند و راهنما و معلم در راه سلوک به خاطر افزایش معرفت انسانی و تغذیه معرفت انسانیت ، حاضر می شود که وقت خویش را مصروف تعلیم سالک تازه کار نماید ، که اگر مسایل شخصی دیگر ، مانند کسب احترامات فائقه ، تقدس نمایی ، مراد و پیر و قطب وجه الله و مظهرالله بودن در این کار مداخله نداشته باشد و فقط به قصد افزایش معرفت انسانیت این راهنمایی و ارشاد و استادی صورت گیرد، آن وقت به چنین شخصی می توان گفت که وی معلم یا استاد معنوی است، که حتی در این صورت هم، حاصل و نتیجه کارش با استادی در مدرسه و دانشگاه چندان تفاوتی نباید داشته باشد و نباید ریشه های تعصب و خرافات را در سیر و

سلوک خویش آن چنان در ذهن سالک تازه کار بکارد که وی را جاودانه شاگرد و مرید سربزیر و سرسپرده خویش بگرداند. در دانشگاه نیز ، وقتی شاگردان از مراحل گذشتند و در واقع درس استاد را درک نموده و به فیض رسیدند ، دیگر استاد آن ها را به حال خود می گذارد و اجازه می دهد که آنان نیز به هر جهت روزی به استادی برسند ، اما متأسفانه در راه سلوک و عرفان به ویژه در کشورهای شرق مثل ایران و هندوستان و چین و پاکستان ، استاد نه تنها به شاگردان مجال تفکر و تفحص و کسب فیض را نمی دهد، تا خود پس از طی مراحل به استادی برسند ، بلکه آنان را مریدانی سرسپرده می خواهد که حتی پس از مرگ خویش نیز به استاد وابسته باشند ، و به آن ها وعده می دهند که پس از مرگ نیز اگر به استاد متکی باشند و ایمان بیاورند ، نزد خداوند از آن ها شفاعت می کنند و دست آن ها را در دستان خویش گرفته و در بهشت موعود نیز راهنمایان خواهند بود .

بنابراین ، شاگردان برای حل و فصل امور عادی زندگی خود و یا بهتر کردن شرایط زیست خویش به استاد وابسته می شوند ، و باور دارند که پس از مرگ نیز استاد ، مواظبشان خواهد بود که راه بهشت را گم نکنند و سراز وادی های ناشناخته درنیاورند ، آن چنان که حتی اگر استاد زودتر بمیرد، باوردارند که روح وی همه ی امور دنیای پس از مرگ را وا گذاشته و به دقت مواظب زندگی شاگردانش

می باشد که مبدا محتاج کمکی باشند و استاد مرده بی خبر بماند و این درحالی است که مرتب سالک تازه کار، روح استاد مرده ی خویش را برای حل معضلات خویش به کمک می طلبد و گاه شب ها نیز او را به خواب می بیند که مشغول راهنمایی برای حل مشکل وی می باشد ، تا به آنجا که در بیداری نیز گاه اشخاصی را که شبیه استادند به جای وی می گیرد و آن را علامتی از ارتباط مرید و مراد می داند .

سالک پس از شناخت راه سلوک و طی مراحل اولیه ، بایستی بتواند بقیه ی راه را به تنهایی طی کند . استاد نیز وظیفه دارد که پس از درک این مطلب که سالک می تواند خود راه خویش را بیابد و از نتایج تصمیمات خویش مطلع گردد و به آنجا رسیده است که علت و معلول هر عملی را تشخیص می دهد ، او را به حال خود بگذارد و دست از سر وی بردارد و فقط ارتباط معنوی خویش را در حد راهنمایی و در سطح مساوی با وی حفظ کند ، اما متأسفانه چون هر سالکِ سرسپرده و بره صفتی، انرژی های خالص و نابی دارد که از ایمان خالص وی حاصل می شود ، و این انرژی ناب و احترامات فائده ای که شاگرد برای استاد قایل است برای وی لذت و شعفی را به ارمغان می آورد حاضر نیست دست از سر سالک تازه کار بردارد و به او نیز اجازه بدهد که خود استادی در سطوح متناسب با آگاهی خویش باشد؛ می خواهد جاودانه او را شاگردی بره صفت و

سرسپرده نگهدارد. این گونه مرادان و مرشدان رابایستی با استاد واقعی معنوی به کلی جدا کرد. سالک بایستی قدرت تشخیص و ارزیابی بسیار جدی و بدون هیچ گونه تعصب خاصی را در این خصوص منظور دارد. اگر اسیر چنین استادی شد فوری و بدون صرف وقت از او دست بردارد. (من بارها این کار را کرده ام.)

استادان بزرگ معنوی نیز به موازات استادان شیطان صفت، در تاریخ عرفان و سلوک بوده اند که خود را هرگز استاد و پیر و مظهر الله و وجه الله ندانسته، بلکه معلمی ساده و بی پیرایه دانسته اند، نه ادعای استادی داشته اند و نه خود را مظهر خداوند و وجه الله دانسته اند، اما سخنان بدیع و کشف و ادراکات خود را به زبان ساده و قابل فهم به بشریت ارائه داده اند و بسیار مردمان نیز از فیض وجودشان به سلوک و عرفان و بهتر زیستن معنوی دست یافته اند.

گفتنی آن که، نیک بیاندیشیم، انسان والایی باشیم، افکار و اعمالمان را تحت کنترل و در راه صحیح بیاوریم، انسان خوب بودن، که دیگر احتیاج به ابزاری به نام مظهر خدا ندارد. انتقال افکار نیک و ادراکات معنوی می تواند بدون آن که انسان خود را مظهر خدا بداند و قطب و پیر بشود و شنونده خود را مرید و سرسپرده بداند، بهتر و بیش تر صورت بگیرد و جالب این که انتقال صحیح و خالص



چنین افکاری فقط از راه مساوی دانستن گوینده و شنونده به طور کامل و صحیح بهتر و کامل تر اتفاق می افتد .

نه این که یکی قطب و وجه الله و دیگری سرسپرده و مرید باشد . این چه معنویی است که شنونده باید اول گوینده را استاد و نماینده خداوند بداند و سپس او از روی اسب با شنونده صحبت کند . و شاگرد سر خویش به وی بسپارد تا گاهی هم سخنانی بگوید که بیش تر آن خرافات باشد و از هیچ نوع تفکر علمی و حتی تجربی برخوردار نباشد. در حقیقت مراد را از راه درست خویش به گمراهی و ضلالتی برساند که نامش را حقیقت گذاشته است .

اصولاً سرسپردن و این که سالک حرف کسی که او سرش را به وی سپرده است را بدون چون و چرا قبول کند، انسداد آزاد اندیشی است که شانس تفکر و تفحص و تجزیه و تحلیل منطقی را از شاگرد می گیرد . هرکس باید آنچه که می شنود را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد ، نه آن که بدون تفکر و قید و شرط آن را بپذیرد .

اما سرسپردن و به آموزگار و راهنمای معنوی به صورت قطب و وجه الله نگرستن این آزادی را از سالک می ستاند و او باید بی چون و چرا حرف پیر و قطب و وجه الله را قبول کرده و بپذیرد .

مکاتب معنوی ، بسیار خوب و قابل تقدس هستند ؛ ولی تا آن جا که خود را فقط راهنمایان معنوی بدانند و نه مالک روح و جسم شاگردان .

کار به آن جا می کشد ، که سالکان شاعر برای استاد خویش مدیحه می سازند و شعر می سرایند و در مدح و بزرگی های وی داد سخن به نظم می دهند، موسیقی دانان سالک ، آن را به ترانه می آورند و خوش صداهایشان آن را می خوانند . و جالب آن که از این راه می خواهند به معرفت و معنویت و آگاهی های ناب دست پیدا کنند!؟ غافل از آن که ، همین بزرگ نمایی از یک شخص – ولو آن که به واقع بزرگ باشد- زنجیرهای اتصال به جهان مادی است و باعث توقف در تکامل هر دو طرف ، هم برای سالک و هم برای استاد می شود. جالب تر آن که ، استاد و مراد و قطب و وجه الله شاگردان را نه تنها از این عمل منع نمی کنند ، بلکه با نشان دادن لبخند رضایت خود، آنان را به این کار ترغیب و تشویق هم می کنند.

البته که اگر انسانی در واقع بزرگ باشد و با عالم معنویات و ادراکات ناب در ارتباط باشد و به حقیقت استاد معنوی باشد ، هرگز راضی به این نیست که برایش شعر بسرایند و ترانه خوانی کنند و سالکان وقت گران بهایی که باید صرف تفکر و کسب معرفت نمایند را صرف ساختن ترانه ، مدیحه، قصایدی مبالغه آمیز و اغراق هایی کنند که فقط برای بزرگنمایی استاد است و بس . شما به عنوان یک انسان! آیا فکر می کنید که به حقیقت اگر کسی وجه الله باشد ، احتیاج به شنیدن ترانه ای درمدح خود دارد ؟ مگر آن که کسی معنی وجه الله را نداند .

یک سالک معمولی که ابتدا با دنیای عظیم و بی انتهای معنویت آشنایی مختصری پیدا کند ، احساس می کند که ارزش های انسانی برایش دیگر معنی و مفهوم خود را از دست داده اند . و ارزش های معنوی و آگاهی های فردی وی، او را از هرگونه ستایش و احتراّمات و پرستش توسط دیگران بی نیاز می نماید . حال چگونه استادی معنوی ادعا دارد که هم استاد است و هم وجه الله و هم از ترانه هایی که در مدح وی می سازند لذّت می برد و اجازه می دهد سالکان به این کار ادامه دهند ؟ سالک در هر کجای راه که باشد به محض مشاهده چنین حالاتی و این که استاد حالت ستایش و پرستش توسط سالکان پیدا کرده است ، باید بلافاصله از آن راه منصرف شود و دیگر اجازه ندهد که وی نیز اسیر دست عالم نماها و شیادان به ظاهر معنوی، به عنوان شاگرد سرسپرده محض قرار گیرد . استادان معنوی نیز ، باید به این نکته دقت کافی نمایند ، که هرگز خود را استاد و پیر و یا وجه الله و ... نخوانند. بلکه فقط خود را راهنما و همراه بدانند. هیچ موجودی در جهان برتری نسبت به موجود دیگر ندارد . ولو آن که دانش والاتر و بیش تری از دیگری داشته باشد .

دانشمند بودن ، و حتی دانش مقدس داشتن هیچ گونه وجه تمایز و برتری مشخص نسبت به سایر موجودات محسوب نمی شود ، بلکه دانشمند اهل معنا از احساسات و امکانات بیش تری برای درک

جهان هستی و ارتباط با شعور کائنات و خداوند برخوردار است . و این فضیلت فقط و فقط مربوط به شخص خودش می باشد ، که او را در شرایط بهتر و مناسب تر ادراکات و آگاهی قرار می دهد . و او به خاطر این مطلب، دیگر نمی تواند ادعای طلبی از دیگر انسان ها و موجودات داشته باشد، که او را مقدس بدانند و نباید اجازه دهد که به هر طریق جاهلانه وی را پرستش کنند . بلکه او با درک وظیفه ، می تواند به عنوان راهنما ، دستگیر و معلم سایرین باشد، که قسمتی از ادراکات خود را با آن ها شریک شده و تقسیم کند. نه آن که برای مشارکت آنان در آگاهی های خودگران ترین بها را طلب کند که سرسپردگی به وی و قطب و وجه الله دانستن او باشد .

### مهمانی بزرگ و سالک مهمان

همه ی ما گاه به گاه به مهمانی های بزرگ دعوت شده ایم ، اگر شما به یک مهمانی بزرگ و مجلل دعوت شوید که در آنجا اشخاص مختلف با ویژگی های متفاوتی باشند ، مبلمان و دکوراسیون آنجا نیز بسیار زیبا و دارای تزیینات باشکوه و مجللی باشد ، آنجا شما چه احساسی دارید ؟ لابد از بودن در آن مهمانی بزرگ لذت می برید . از آن شکوه و جلال احساس شمع و شادی کرده و از بودن در میان افراد مختلف احساس می کنید که با حرکت و زنده و پویا هستید ، و لذت می برید ، ولی هرگز احساس مالکیت نمی کنید .

مثلاً : دکوراسیون و مبلمان مجلل آنجا را از خود نمی دانید ، همچنین نسبت به افرادی که هستند به دیده وابستگی و مالکیت نمی نگرید . از بودن در آنجا خوشحالیید ، و لذت بخش است که در چنین محل با شکوهی قرار دارید ، اما هیچ کدام از اشیا و محل را از خود نمی دانید ، چرا که می دانید ، چند ساعتی بعد آنجا را ترک خواهید کرد ، و شما حضورتان در آن محل فقط به عنوان یک مهمان است ، معرفت شما این را می داند که بایستی به طور موقتی از بودن در این مهمانی لذت ببرید ، سعی می کنید از شرایط فراهم شده در آن مهمانی حداکثر بهره برداری را بنمایید . همه ی این ها به دلیل آن است که می دانید و از ابتدای ورود به آنجا آن را دانسته بودید که فقط به عنوان مهمان در آنجا حضور دارید . حال سؤال این است که ، در زندگی ما در زمین ، نیز از ابتدای موقعی که خود را می شناسیم ، می دانیم که در این جهان مهمان هستیم ، منتهی این مهمانی فقط تفاوتش این است که زمان طولانی تری را در آن به سر می بریم .

پس چرا همه چیز را از آن خود می دانیم و نسبت به همه چیز احساس مالکیت می کنیم ؟ و تا احساس مالکیت همراه با زندگی ما نباشد ، نمی توانیم به طور کامل از بودن خود لذت ببریم . انسان با وجود این که می بیند و می داند که در این جهان زمینی مهمانی پیش نیست و صباحی چند باید این مهمانی بزرگ را ترک کند ، باز

فراموش می کند و زندگی و هستی خود را در جهات منفی مصرف ؟ شاید به آن دلیل باشد که زمان این مهمانی کمی طولانی تر از مهمانی های دیگر است .

سالک باید همیشه خود را در این جهان ، مهمان بداند .

سالکِ مهمان ، همیشه به یاد دارد که ، روزی که زیاد هم دور نیست باید این مهمانی بزرگ را ترک گوید؛ از این رو، سعی می کند از بودن خود لذت ببرد و همین که هست خود نعمت بزرگی است ، بزرگ ترین و والاترین سرمایه ی هر سالک ، بودن است . پس از این سرمایه باید به جهت مثبت استفاده کرد. به هیچ چیز با دیده مالکیت نگاه نکنید؛ تمام برف های جهان و قطرات باران ، دانه های الماس و برلیان های بی نظیری هستند که هریک داستان خلقت و هستی را به زبانی تازه برای سالک می گویند . آبشارها ، گل ها ، کوهستان ، خاک و گل همه در مالکیت یک سالک است . او ثروتمندترین موجود هستی است وگرنه خوردن و خوابیدن و پوشیدن لباس را همه کس می داند و انجام می دهد. ولی دانستن محل ثروت های واقعی را همه کس نمی داند . و به قول مولوی :

حتی جمادات می گویند :

ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم      با شما نامحرمان ما خاُمُشیم

یقین کنید که در این جهان مهمان هستیم و همان طور که در یک

مهمانی

هیچ چیز را از آن خود نمی دانید ، اما از آن لذت می برید و از بودن در آن مهمانی مشعوف هستید، در اینجا نیز از بودن لذت ببرید . وجود خود را بشناسید و پیدا کنید و هیچ چیز را ولو این که از نظر حقوقی در مالکیت شماست ، از آن خود ندانید ، آن وقت خواهید دید که در این مهمانی بزرگ سالکِ مهمان بودن چه لذتی دارد ، و چقدر به شما در هر شرایطی که باشید خوش خواهد گذشت .

### سایر دانستنی های قابل تأمل

اتم کربن دارای خواص نا شناخته و متفاوتی است . بین فلزات و غیر فلزات واقع و باعث ترکیب سایر اتم ها با یکدیگر می شود . اتم کربن از شش الکترون تشکیل شده که به دور یک هسته مرکزی می چرخند - مثل شش سیاره که به دور خورشید بچرخند - آیا فکر می کنید تقدس عدد هفت به خاطر اتم کربن نیست ؟ که باعث ترکیب اتم ها و در نتیجه باعث ایجاد حیات می شود . و آیا حیات در رمز و راز عدد هفت کربن نهفته نیست ؟

در موارد مشابه، در سطح حیات و کرات و کیهان به خواص مخصوص مغناطیسی می رسمیم ، در آن جا نیز خواص ناشناخته ای وجود دارد که هنوز انسان به راز آن پی نبرده است . مثلاً: خاصیت مغناطیسی آهن است که اتم آن دارای ۲۶ الکترون است . خواص

مغناطیسی سایر فلزات که دارای اتم های کم تر و یا بیش تری باشند، به مراتب از آهن کم تر است . به علتی که هنوز فیزیک و ریاضی موفق به کشف آن نشده اند، مغناطیس بستگی به خواص ویژه اتم های ۲۶ الکترونی دارد .

مورد دیگر در سطحی بالاتر مطرح می باشد و آن وجود رادیواکتیو طبیعی است ، که به جز استثنائات خیلی جزئی ، فقط در اتم هایی وجود دارد که ۸۳ تا ۹۲ الکترون داشته باشند ، ولی علت آن هنوز برای انسان نا معلوم است .

در جهان هستی قوانین و فرمول های خاصی وجود دارد که هستی و حیات تحت آن قوانین شکل می گیرند و بر طبق آن قوانین اتم هایی که دارای تعداد معینی الکترون باشند، یعنی  $۶(=۷+۱)$  و  $۲۶(=۲۷+۱)$  تا ۸۳ تا ۹۲ خواص مخصوصی دارند که در آن حالت ، خواص و ترکیب مغناطیس و رادیواکتیو به ظهور می رسد .

### تحولات کیهان :

تحولات و ترکیبات کیهان و هستی به شرح زیر صورت گرفته است:

۱. تحول هسته ای که از ذرات به اتم ها صورت می گیرد ، در قلب ستارگان صورت گرفته است .

۲. تحول شیمیایی از اتم ها به مولکول ها و در فضای بین ستارگان به وقوع می پیوندد .



۳. تحول زیست شناسی ؛ از مولکول ها به یاخته ها و گیاهان و جانوران بیش تر در کراتی که امادگی حیات دارند و در اقیانوس ها و قاره ها صورت می گیرد .

#### درباره منظومه شمسی :

خورشید : بزرگ ترین عضو خانواده منظومه ی شمسی است .

فاصله تا زمین : ۱۴۹,۶۰۰,۰۰۰ کیلومتر

قطر خورشید : ۱,۳۹۱,۰۰۰ کیلومتر

بزرگی نسبت به زمین: حدود ۱۰۹ برابر زمین

جرم:  $1.025 \times 10^{27}$  تن یعنی هر متر مکعب خورشید به طور

متوسط دارای وزنی برابر ۱۴۱۰ کیلوگرم است .

فاصله نوری با زمین : حدود هشت دقیقه و چند ثانیه است .

محل : در دوسوم فاصله بین مرکز کهکشان راه شیری قرار دارد .

حرارت : ۱۴۶۲ میلیون درجه کلوین

فشار: ۱۲۲۰ اتمسفر

در هر ثانیه ۵۶۴ میلیون تن هیدروژن را به ۵۶۰ میلیون تن هلیوم

تبدیل می کند و چهار میلیون تن تبدیل به انرژی می شود که به

فرم امواج الکترو مغناطیسی خارج می شود .

خورشید در هر ثانیه ۴ میلیون تن انرژی تولید می کند . می توانید

این مقدار انرژی را در ذهن خودتصوّر نمایید؟ آن هم در هر ثانیه .

تصور تولید چنین انرژی عظیمی در هر ثانیه برای ذهن انسان غیر

ممکن است . خورشید در هر ثانیه حدود ۵۶۴ میلیون تن هیدروژن را به ۵۶۰ میلیون تن هلیوم تبدیل می کند ، اختلاف ۴ میلیون تن ما بین هیدروژن و هلیوم تبدیل به انرژی می شود . چنین تغییر و تبدیلی در مدت یک ثانیه از زمان در تصور نمی گنجد . حال آن که انسان توقع دارد به راز هستی و کائنات پی ببرد و علت وجود هستی و نیستی را بداند .

اطلاعات مختصری در مورد هریک از سیارات منظومه شمسی:

### ۱- مرکوری Mercury یا عطارد

قطر : ۴/۸۷۸ کیلومتر

گردش به دور خود : ۵۸/۶۵ روز

فاصله : ۵۷،۹۰۰،۰۰۰ کیلومتر

گردش به دور خورشید : ۸۸ روز

### ۲- ونوس Venus یا زهره یا ناهید

قطر ۱۲/۱۰۴ کیلومتر

گردش به دور خود: ۲۴۳/۱ روز

فاصله : ۱۰۸،۲۰۰،۰۰۰ کیلومتر

گردش به دور خورشید: ۲۲۴/۷ روز

### ۳- ارت Earth یا زمین

قطر ۱۲،۷۵۶ کیلومتر

گردش به دور خود : ۲۳/۹۳ ساعت

فاصله : ۱۴۹,۶۰۰,۰۰۰ کیلومتر

گردش به دور خورشید: ۳۶۵/۲۶ روز

ماه : ۱ عدد

۴- مارس Mars یا بهرام

قطر ۶,۷۸۸ کیلومتر

گردش به دور خود: ۲۴/۶۲ ساعت

فاصله : ۲۲۸,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر

گردش به دور خورشید: ۱۰/۸۸ سال

ماه: ۲ عدد

۵- ژوپیتر Jupiter یا مشتری

قطر ۱۶۲,۷۰۰ کیلومتر

گردش به دور خود: ۹/۹۲۰ ساعت

فاصله : ۷۷۸,۴۰۰,۰۰۰ کیلومتر

گردش به دور خورشید: ۱۱/۸۶ سال

حلقه : ۱ عدد با قطر ۲۵۸,۶۰۰ کیلومتر

۶- ساترن Saturn یا زحل

قطر ۱۲۱,۰۰۰ کیلومتر

گردش به دور خود: ۱۰/۶۷ ساعت

فاصله : ۱,۴۲۷,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر

گردش به دور خورشید: ۲۹/۴۶ سال

ماه: ۲۳ عدد

حلقه: ۱۰۰ عدد با قطر ۱۷۷،۱۰۰ تا ۲۵۸،۰۰۰ کیلومتر

۷- اورانوس Uranus

قطر ۵۲،۴۰۰ کیلومتر

گردش به دور خود: ۱۶ ساعت

فاصله: ۲،۸۶۹،۶۰۰،۰۰۰ کیلومتر

گردش به دور خورشید: ۸۴ سال

ماه: ۵ عدد

حلقه: ۹ عدد با قطر ۹۶۰۰۰ کیلومتر

۸- نپتون Neptun

قطر ۴۴۶۰۰ کیلومتر

گردش به دور خود: ۱۸/۵ ساعت

فاصله: ۴،۴۹۶،۶۰۰،۰۰۰ کیلومتر

گردش به دور خورشید: ۱۶۴/۸ سال

ماه: ۲ عدد

۹- پلوتو Pluto

قطر ۳،۰۰۰ کیلومتر

گردش به دور خود: ۶/۳۹ روز

فاصله: ۵۹۶،۵۲۰،۰۰۰ کیلومتر

گردش به دور خورشید: ۲۴۷ سال

ماه : ۱ عدد

چند رقم به یاد ماندنی :

یک سال نوری : ده هزار میلیارد کیلومتر  $1 \times (10)$

عمر عالم : حدود پانزده میلیارد سال

عمر خورشید : چهار هزار و ششصد میلیون سال

تعداد ستارگان در یک کهکشان: یکصد میلیارد ستاره

سرعت نور : سیصد هزار کیلومتر در ثانیه

( یا یک میلیارد و هشتاد میلیون کیلومتر در ساعت )

سرعت گردش زمین به دور خود :

سرعت گردش زمین به دور خورشید: ۱۰۸,۰۰۰ کیلومتر در

ساعت

سرعت گردش خورشید به دور کهکشان: ۷۲۰,۰۰۰ کیلومتر در

ساعت

یک دقیقه نوری : هجده میلیون کیلومتر

عمر یک اتم : از یک میلیاردم ثانیه کم ترین آن، تا شصت میلیارد

سال بیش ترین آن .

عمر بعضی اتم ها به شرح زیر است :

نیم عمر اتم اورانیوم ۲۳۵ حدود یک میلیارد سال

نیم عمر اتم اورانیوم ۲۳۸ شش میلیارد سال

نیم عمر اتم تورיום ۲/۲۳ بیست میلیارد سال  
نیم عمر اتم ساماریوم ۱۳۲ حدود شصت میلیارد سال است .

### توضیحی درباره ی نیم عمر اتم ها

اگر به عنوان مثال: هزار اتم کربن ۱۴ را در نظر بگیریم و پس از سال ها یعنی حدود شش هزار سال بعد آن ها را اندازه بگیریم ، حدود پانصد اتم باقی می ماند و پس از ده هزار سال فقط دویست و پنجاه اتم باقی خواهد ماند و پس از ۱۸۰۰۰ سال فقط یک صد و بیست و پنج اتم باقی است. بنابراین، نیم عمر اتم عبارت از: زمان لازمی است که طی آن تعداد اتم های بازمانده از نصف کم تر شود. ( باستان شناسان از این خاصیت برای تعیین تاریخ قدمت مومیایی ها و یا سنگ های ساختمان های قدیمی استفاده می کنند) .

( از کتاب صبوری در سپهر لاجوردی )

ارقام و اثار زیر توسط سازمان ملل در سال ۱۹۹۹ منتشر شده است . به آن با دقت و توجه نظری بیاندازید.

۲۰ درصد جمعیت جهان که در کشورهای توسعه یافته زندگی می

کنند، معادل ۸۰ درصد ثروت جهان را در اختیار دارند !

۵۰٪ درصد از جمعیت جهان با درآمدی کم تر از روزی ۲ دلار

زندگی می کنند !

۳۰٪ از جمعیت جهان با درآمدی کمتر از روزی یک دلار زندگی می کنند! و در واقع در فقر مطلق زندگی می کنند و تمامی آن ها ساکن کشورهای توسعه نیافته و یا در حال توسعه می باشند.

در هر ده سال در کشورهای در حال توسعه حدود یک صد میلیون نفر به فقرا اضافه می شوند.

در سال حدود ۲/۴ میلیون نفر کودک بر اثر استفاده از آب ناسالم تلف می شوند.

حدود ۱/۵ میلیارد انسان از آب آشامیدنی سالم و بهداشتی برخوردار نیستند.

کشورهای پیشرفته درحالی که فقط ۲۰٪ از جمعیت جهان را تشکیل می دهند، ۷۰٪ از انرژی جهان و ۷۵٪ از فلزات و ۶۰٪ از غذای جهان را مصرف می کنند.

نور خورشید دارای طول موج های مختلف است. آن چه می بینیم طول موجی بین ۴۰۰ تا ۷۰۰ نانومتر است که برای چشم ما قابل رؤیت می باشد.

طول موج پایین تر از ۴۰۰ نانومتر با عنوان ماورای بنفش و بیش از ۷۰۰ نانومتر مادون قرمز نام دارد. که توسط چشم های ما دیده نمی شود و برای چشم خطرناک هستند.

ماورای بنفش خطرناک تر است.

### در زنجیر احساسات پنجگانه

ما برای کشف و درک و آگاهی از کائنات و هستی ، تنها ابزار و وسایلی که در دست داریم ، همین پنج حس بینایی و شنوایی و لامسه و چشایی و بویایی است که هیچ کدام کامل نیستند . نه حس بینایی ما کامل است و نه احساسات دیگر . آن ها محدود به حدودی هستند ، ما فرکانس های زیر تا بالاتر از حدود مشخصی را نمی شنویم، حس بویایی بسیاری از حیوانات از انسان قوی تر و کامل تر است . موجودات و هستی های کامل تر دارای حواس بیش تری هستند . در مثل : هستی هایی هستند که احتیاج به بینایی ندارند و همه چیز را از طریق جذب و درک امواج آن تشخیص می دهند و در حقیقت می بینند . این دیدن کامل تر از دیدن از طریق انعکاس نور است . دیدن از طریق امواج به این دلیل کامل تر است که نه تنها اندازه و شکل و حالت فیزیکی آن درک می شود، بلکه نقاط ضعف و قوت آن شیء و همچنین حرکات فعلی و حرکاتی که ممکن است در لحظات بعدی از خود بروز دهند را نیز می توان حدس زد. هستی هایی هستند که احساس لامسه در آن ها به قدری قوی است که در یک شعاع زیاد (که بسته به موقعیت می تواند کم و زیاد بشود) هستی خود را گسترش می دهند ( این گسترش به صورت حالت اثیری است) ، و در این شعاع کوچک ترین حرکتی را



از طریق احساس لامسه درک می کنند. به این صورت که هر حرکتی مقداری هوای اطراف خود را به تحرک در می آورد و آن ها از طریق نوع تحرک و سرعت و انتقال هوا به نوع حرکتی که انجام شده است پی می برند. مگس یکی از موجوداتی است که حدود ۱۰،۰۰۰ چشم دارد (یعنی در هر چشم مگس حدود ۵،۰۰۰ چشم کوچک تر وجود دارد که با یکدیگر هماهنگی کامل دارند) و همچنین به وسیله ی همین چشم ها و میلیون ها کرک کوچک ، که در بدن خود دارند می توانند کوچک ترین تغییرات مولکولی هوا را تشخیص داده و نسبت به آن عکس العمل نشان بدهند. به همین دلیل است که می توانند در کم ترین زمان ممکن در جهت عدیده ای تغییر مسیر بدهند و به سرعت خود را در نقاط مختلف حاضر کنند .

### ادراکات در خواب

خواب حالتی از هستی است ، که در آن ادراکات حاصل از زندگی مادی به صورت سیال در می آیند و در واقع هضم می شوند . و در ذهن به صورت جزئی از شخصیت انسان در می آید . در حالت بیداری هر عملی که انجام می دهیم هر قدر هم کوچک باشد به صورت یکی از مواد شیمیایی و در حجمی بسیار کم مثلاً : چند هزارم میلی گرم در بدن تولید می گردد . ترسیدن بر اثر یک عمل

مادی به صورت ماده ای به نام آدرنالین در می آید و وقتی اندازه و حجم این مواد شیمیایی در بدن به یک حدّ مشخصی رسید ، بدن خسته می شود و احتیاج به خواب پیدا می کند .

در خواب این مواد شیمیایی در حقیقت سیر برعکس خود را می پیمایند . مواد شیمیایی به صورت ادراک در می آیند ، یعنی در واقع در مغز هضم می شوند ، در اینجا ادراکات به صورت سیال هستند . به همین دلیل، دیگر زمان و مکان تأثیر بر روی ادراکات را از دست می دهند. آن ادراکاتی که در هنگام بیداری به صورت ماده در آمده بود ، در حالت خواب، به صورت ضد خود یعنی ضد ماده در می آید و جزو ضمیر انسان می شود ، هر وقت این ضد ماده ها به طور عادی متعادل گردیدند ، از خواب بیدار می شویم و دوباره برای تهیه مواد اولیه ای دیگر برای ضد ماده، به زندگی مادی خود ادامه می دهیم.

در خواب مواد شیمیایی تولید شده توسط بدن که حاصل اعمال روزمره بودند ، مثل ماده آدرنالین ، که حاصل ترسیدن است ، سیر برعکس خود را طی می کند ، بدین صورت که اگر از واقعه ای در طی روز ترسیده باشیم ، به هر میزانی که بر اثر آن ترس ، آدرنالین در بدن ما تولید شده باشد ، خوابی خواهیم دید که آن میزان آدرنالین را مورد مصرف قرار دهد، به عبارت دیگر: آدرنالین

موجود در بدن ماده اولیه سناریوی خوابی می شود که به همان میزان ترس تولید کند تا آدرنالین موجود در بدن مصرف شود . تمام اعمال روزانه ی ما ، حتی دیدار کوتاه یک شخص تازه ، حتی دیدن یک فیلم یا خواندن یک مقاله ، بلافاصله مواد شیمیایی خاصی در بدن تولید می کند و شب در هنگام خواب ، آن مواد مورد مصرف سناریوی خواب های ما خواهد شد . به همین دلیل، ما خواب های خود را بلافاصله بعد از بیداری فراموش می کنیم . آن چه به یاد می آوریم درصد بسیار ناچیزی از مجموعه خواب هایی است که دیده ایم . دنیای خواب یک دنیای بسیار واقعی و حقیقی است . همان طور که وقتی ما به خواب می رویم و دنیای مادی را فراموش می کنیم، به نظر می رسد که دنیای مادی واقعی و حقیقی نیست ، وقتی بیدار هستیم ، دنیای خواب را غیر واقعی می پنداریم . و این در حالی است که دنیای خواب بسیار واقعی تر از دنیای مادی و بیداری است ، چرا که در دنیای خواب هاله های ما شکل واقعی خود را پیدا می کنند . و این هاله ها در روز قیامت خمیر مایه و ماده اولیه زندگی و هستی دیگری در قیامت است که محل واقعی ما را در جهنم یا بهشت مشخص می نماید .

سیکل تأثیردنیای مادی یا بیداری و دنیای خواب یا معنوی در زندگی زمینی و هستی دیگری در قیامت به این گونه است :

۱- اعمال و افکار بیداری ما خواب های ما را می سازد .

۲- خواب های ما بخشی ، از تأثیر افکار و اعمال بیداری ما سرچشمه می گیرد و بخشی ، از خواب های ما اعمال و افکار روز بعد ما را می سازد .

۳- خواب های ما، حجم و وزن لازم و کافی را به هاله های ما می دهد که در ذهن ابدیت هستی و کائنات تا قیامت باقی می ماند و بر اساس آن وزن و حجم و محل مناسب برای هاله های ما مشخص می شود . (برای مطالعه بیش تر به مبحث قیامت در همین کتاب مراجعه شود .)

۴- به این ترتیب ما در عین حال که در دنیای روزانه‌ی مادی به سر می بریم ، در دنیای خواب از سرنوشت حیاتی خود در قیامت نیز مطلع می شویم، که بلافاصله پس از بیداری آن را از یاد می بریم . در خواب زمان و مکان وجود ندارد ، همه چیز در حالت سیال است . ممکن است دو واقعه که در مکان های مختلف با هزاران کیلومتر اختلاف اتفاق افتاده است، در خواب، در یک مکان اتفاق بیافتد همین طور در مورد زمان، ممکن است دو واقعه ای که در زمان های مختلف اتفاق افتاده اند، با هم منطبق شوند و در یک زمان واحد اتفاق بیافتند ، در خواب هدف از زمان و مکان آن احساس و ادراکی است که آن مکان و زمان خاص در ذهن ایجاد می کند ، نه خود زمان و مکان . بنابراین، اگر دو مکان مختلف یک احساس خاص یا مترادف یا مکمل را ایجاد کنند ، در خواب آن دو مکان در یک جا

قرار می گیرند و بر هم منطبق می شوند که آن ادراک خاص و آگاهی خاطر را ایجاد نمایند ، در خواب اگر شما یک دایره را ببینید هدف آن دایره نیست، بلکه جوهر دایره است و آگاهی حاصل از قوانین مربوط به آن ، زیرا ممکن است ، دایره ای که من با مداد خود می کشم با یک پاک کن از بین برود ، ولی دایره و جوهر آن وجود دارد و با پاک شدن آن از بین نمی رود . در خواب منظور همان جوهر و ادراک اشیا و مکان و زمان مورد نظر است . به همین دلیل، همه چیز به صورت سیال است ، و به سادگی تغییر شکل و صورت می دهد . هدف اصلی و حقیقی ، از خواب دیدن ادراک آگاهی از جوهر و ذات هستی است و در حقیقت با ادراک جوهرِ جزییات ، جوهر هستی کل ادراک می شود و همین نحوه ادراک و آگاهی است که به ما آن ثقل و حجم لازم را می بخشد که پس از خروج هاله ها از بدن ، جلوه ای از نظم کائنات بر هاله ها ظاهر شود . در این ظهور ، هاله درک مستقیمی از هستی را هضم می کند که متناسب با پتانسیل ادراکش بوده و به آن حجم و وزن معینی می بخشد . این وزن و حجم که هاله بادرک مستقیم از هستی پیدا می کند در ارتباط با تجربیاتی است که در زندگی مادی خود داشته و آن ها را به یاد می آورد . ارواح پاک که در زندگی مادی تجربیات نیکو داشته اند حجم و وزن متناسبی پیدا می کنند، که بر اساس آن در قیامت بعدی یا در مقام بالاتری قرار می گیرند، که

احتیاجی به تکامل بیش تر ندارند و یا حداقل برای سیر تکاملی خود ، در مقام هستی های دلیزیرتری به جهان قیامت وارد می شوند . ارواح خبیث و انسان هایی که صالح و نیکوکار نبوده اند ، باز هم بر اساس تجربیات زندگی مادی خود جلوه کائنات به آنان وزن بیش تری اعطا و حجم کم تری می بخشد که در نتیجه به خاطر سنگینی روح در قیامت در جای پایین تری قرار می گیرد ، و هستی های نامطبوع و نا خوشایندی را تجربه می کند .

بنابراین ، سالک نه تنها باید افکار و اعمال روزانه خود در دنیای مادی را تحت کنترل و نظارت قرار دهد ، بلکه باید بتواند خواب ها و رؤیاهای خود را نیز کنترل کند. در ابتدای کار، به نظر مشکل می رسد که کسی بتواند در عالم خواب رؤیای خویش را تحت اختیار خویش درآورد ، که در ظاهر شخص هیچ اراده ای برای کنترل رؤیاهای خود ندارد ، لیکن این طور نیست ، این به دلیل آن است که معرفت و آگاهی شخص در زمان خواب به استراحت می پردازد. اگر سالک بتواند آگاهی خود را در زمان خواب بیدار نگهدارد ، می تواند ، در عالم خواب نیز رؤیاهای خود را به دلخواه و تحت شرایط خاصی قرار دهد که رؤیاهایش با افکار و آرزوهایش مطابقت و هماهنگی پیدا کنند. در این صورت، در مدت کوتاهی شخصیت و افکار و اعمال سالک در زندگی روزمره نیز تحت کنترل و اقتدار سالک قرار می گیرد. در شروع کار، سالک با بیدار نگهداشتن آگاهی خود،

نظارت گر رؤیاهای خود نیز خواهد شد ، ولی به تدریج می تواند ضمن احترام و حفظ حرمت به اجزا و اشیا و اشخاصی که رؤیاهای وی را تشکیل می دهند به رؤیاهای خود مسلط شده و نحوه انجام و پایان و نتیجه رؤیاهای خویش را ، خود معین کند .

سالک فقط باید بپذیرد و به خود بقبولاند که در موقع خواب بیهوش و بی اراده نیست .

انسان می تواند ضمن خواب هوشیار و بیدار باشد . این یک اصل کلی است . اگر موفق شویم که این اصل کلی را به عنوان یک حقیقت مطلق به معرفت خویش بقبولانیم که بیداری و هوشیاری در خواب یک امکان حقیقی و شخصی است و بپذیریم که این امر امکان پذیر است؛ قطعاً راه موفقیتمان را به هنگام خواب برای کنترل رؤیاهایمان گشوده ایم . کلید ورود به سوی کنترل رؤیاهایمان در خواب این است که بپذیریم و قبول کنیم که کنترل رؤیاهایمان توسط معرفتمان و خودمان امکان پذیر است. پس از آن اقدامات زیر در هنگام خوابیدن باید انجام گیرد :

#### شستن قبل از خواب :

قبل از خواب وضو بگیرید . سرو صورت و دست و پاهای خود را با آب سرد بشویید و هنگام وضو از خود بخواهید که در هنگام خواب هوشیارانه به رؤیاهای خود نظارت و توجه داشته باشید.

خوابیدن در جهت انرژی زمین :

به سمت شمال و جنوب بخوابید . سر و پا یا پای شما به سمت شمال یا جنوب باشد که فرکانس های انرژی زمین به راحتی در بدن شما از سر به پا و یا بالعکس در جریان قرار گیرد .

نوع رختخواب :

در رختخوابی راحت بخوابید ، ولی تشک شما خیلی نرم نباشد.

ارتباط با بالش خود :

به بالش خود با صدای نیمه بلند بگویید که تصمیم دارید به رؤیاهای خود نظارت و دقت کنید و در این مورد به کمک و همراهی وی نیاز دارید.

برانگیختن دقت در خواب :

آرام و با دقت و هوشیارانه بخوابید، ابتدا به مراحل خواب خود دقت کنید

بینید چگونه به خواب می روید ، و تا کجا و تا چه مرحله ای از نحوه خواب رفتن خود را به یاد می آورید .

آیا به رنگ های مختلفی که در پرده سیاه جلو چشمان شما ، کمی قبل از خواب به وجود می آید توجه می کنید ؟ چه رنگ هایی را می بینید؟ ابتدا کدام رنگ هاست و سپس به چه رنگی تبدیل می شود؟ به نحوه به وجود آمدن آن دقت کنید . آیا از اطراف به سمت مرکز به وجود می آیند و سپس در مرکز محو می شوند و یا از یک نقطه



مرکزی به وجود می آیند و در اطراف آن (مانند موج ایجاد شده توسط یک سنگ در آب راکد) پخش و محو می شود؟ که در حالت اول انرژی کسب و در حالت دوم انرژی از دست می دهید ، اراده کنید که رنگ ها از اطراف به سمت مرکز بیایند به رنگ های هر کدام از این پدیده ها به دقت توجه کنید . مراحل را که تا خواب کامل طی می کنید با توجه کافی زیر نظر بگیرید ، آن را به یاد بیاورید، به این ترتیب قسمتی از معرفت شما بیدار می ماند و هنگامی که شما به خواب رفته اید ، رؤیاهای شما را در خواب ثبت می نماید تا به هنگام بیداری ، آن ها را به یاد ذهن بیاورد .

#### سپردن خواب به معرفت :

در ابتدا ، هر یک از رؤیاهای شما که به پایان برسد ، بلافاصله برای زمان بسیار کوتاهی مثلاً یک یا دو ثانیه بیدار می شوید و رؤیای خود را به معرفت می سپارید ، و سپس مجدد بلافاصله به خواب می روید که رؤیاهای بعدی را به سرانجام برسانید ، در شروع کار اصراری نداشته باشید که نتیجه و نحوه رؤیاهای خود را به میل خود تغییر دهید، فقط نظارت کنید و رؤیای خود را به خاطر بسپارید، سعی کنید آن ها را به یاد بیاورید ، همین قدر که صبح وقتی وارد دنیای زمینی و بیداری شدید ، آن ها را کم و بیش به خاطر داشته باشید ، کافی است .

#### شناخت علت خواب :

پس از این که در به خاطر آوردن رؤیاهای خود تبّحر کافی به دست آوردید ، به نتایج و علت دیدن آن رؤیا فکر کنید ، که چرا آن رؤیا را به این صورت دیده اید و نتیجه و تأثیری را که آن رؤیا در افکار شما می تواند داشته باشد چیست ؟ چه احساسی را آن رؤیا بیش تر در شما به غلیان در می آورد؟ با به یاد آوردن آن ، چه احساس و چه آرزوها، و چه حالتی را در خود می آفرینید و حس می کنید؟ چه ادراکی را می خواهد به شما القاء کند؟ و فکر می کنید آن رؤیا نتیجه ی چه عملی بوده که در روز قبل انجام داده اید ؟ مشابه چه احساسی و ادراکی از اعمال روزانه شما به وسیله ی این رؤیا در شما ایجاد شده است ؟

### درک قالب خواب :

پس از ارزیابی و ادراک احساسات و ادراکات رؤیا که من آن را نتیجه رؤیا می دانم . قدم اوّل را برای کنترل رؤیاهای خود بر داشته اید؛ اگر آن ها را به خوبی و بدون غرض و بی عیب و نقص ارزیابی و ادراک کنید ، متوجّه می شوید که اغلب رؤیاهای شما ، نتیجه و ما حصل اعمال روزانه ی شما هستند ، مثلاً اگر در روز از چیزی ترسیده باشید ، در شب رؤیای کوچکی خواهید دید که همان ترس را ، به صورت دیگر و با مفهوم مخصوصی در شما ایجاد خواهد کرد و متوجه می شوید که یکی از رؤیاهای شما مربوط می شود به آن

عمل ترسیدن در روز، و نتیجه و ما حاصل رؤیای مربوطه ، القاء همان ترس اما در قالب ترسیدن است . مثل یک شیء و قالب آن که شیئی را اگر مثبت بدانیم قالب آن منفی و در جهت های مخالف و مساوی است. در رؤیا هم همین اتفاق می افتد . قالب اعمال ما در رؤیا ساخته می شود . ادراک و هضم این مطلب ، قدم دوم برای کنترل رؤیاهاست .

#### نظارت در اعمال روزانه :

پس از ادراک مطلب قالب اعمال و قالب خواب ، که در رؤیا صورت می گیرد ، سالک متوجه می شود که اعمال روزانه اش در حقیقت رؤیاهای شبانه را می سازد و از این رو ، در طی روز مواظب اعمال خویش است و به دقت مانند شخص ثالثی ، اعمال خود را تحت نظارت قرار می دهد .

#### اقتدار بر رؤیاها :

هنگام دیدن رؤیا ، مرحله ای است که ، سالک می تواند در رؤیاهای خود به عنوان شخص ثالث ، - همزمان با نظارت رؤیای خود- بر اساس شخصیت اقتداری خویش ، هدایت آن را نیز در دست داشته باشد . و رؤیاهایش را بر اساس معرفت خود، هدایت نمایدو پایان و نتایج آن ها را نیز خودتعیین کند. اقتدار بر وقایع: با اجرای تمرینات فوق، هنگامی که سالک توانست خواب هاو رؤیاهای خود را کنترل نموده و پایان و نتایج آن ها را تعیین کند ، به مرحله ای از

اقتدار شخصی دست می یابد که می تواند اتفاقات و ترتیب وقایع روزانه خود را نیز معین کرده و نتایج حاصل از آن وقایع را نیز مشخص نماید . کلید آن ، ادراک و آگاهی از تأثیر وقایع روزانه بر رؤیایها و همچنین تأثیر خواب و رؤیایها بر وقایع روز بعد می باشد. که سالک با آگاهی از تأثیر متقابل رؤیا و خواب بر وقایع روزمره و بالعکس می تواند هریک را که لازم بداند تحت اقتدار خویش قرار دهد .

در شروع به کار، برای آن که معرفت سالک عادت کند که در هنگام خواب هوشیار و بیدار باشد ، تمرین زیر بسیار مؤثر است ، به این صورت که در تخت خواب خود در کنار تخت به گونه ای بخوابید که یکی از دست ها از تخت کمی بیرون باشد و قاشق یا چنگالی را در دست بگیرید و آرام اراده کنید که به خواب بروید ، هوشیارانه تمام مراحل دقت که در قبل گفته شد را مورد عمل قرار دهید، اگر خواب شما کمی سنگین شود و معرفت بیدار نباشد ، قاشق ازدست شما به زمین می افتد و از صدای آن فوری بیدار می شوید . مجدد قاشق را بردارید و تصمیم به خواب بگیرید . مراحل خواب خود را مورد دقت قرار دهید . این کار را ابتدا برای خواب های کوتاه بعد از ظهر خود انتخاب کنید. و تا هنگامی که تسلط کامل برای بیدار نگهداشتن معرفت خود در هنگام خواب پیدا کنید، به این

روش ادامه دهید، پس از این که تا حدودی مسلط شدید، دیگر نیازی به نگهداشتن قاشق یا چنگال نخواهید داشت .  
 ( در جلد دوم کتاب راه سالک در خصوص کنترل های خواب و رؤیا در خواب و همچنین خواب دیدن در خواب و کنترل های سالک بر افکار و احساسات خود در خواب با جزییات بیش تری صحبت شده است ، که امید است در صورت کفاف عمر، آن را به چاپ برسانم . )

### یک نقطه ، یک جهان راز

بر خلاف تصور، نقطه یکی از ارکان اصلی هندسی است و آن را بدون بُعد فرض کرده اند. برای ظهور و ادراکش در ذهن ، باید هم طول و هم عرض داشته باشد ، نقطه ای که بدون بُعد باشد در واقعیت امر ، وجود خارجی ندارد و فقط در تصورات می گنجد. در علم هندسه ابعاد نقطه را به دلیل کوچک بودن و در مقایسه با اندازه های انسانی، قابل اغماض فرض کرده اند. اما نکته ی حقیقت بینی و تمام راز همین جاست. نقطه ی واقعی که مورد نظر هندسه می باشدو تمام اشکال واحجام هندسی از آن حاصل می شود، در صورتی که بدون بُعد باشد ، در حقیقت وجود ندارد و تصویری بیش نیست . و آن را بر حسب نیاز برای محاسبات هندسی، فقط تصور کرده اند . ولی اگر ما نقطه ی با ۳ بُعد کامل ولی بسیار کوچک را در نظر بگیریم و سپس به ساخت ابعاد دیگر پردازیم ، به ادراک و

آگاهی تا بُعد هفتم دست پیدا خواهیم کرد ، اکنون به آن می پردازیم ، ولی به قید این شرط که بدون عجله ، با تفکر و توجه به کلمات و معانی آن ها ، مطلب را مورد مطالعه قرار دهید .

جالب آن است ، خط که از تعدادی نقطه تشکیل یافته دارای یک بُعد می باشد ، اما نقطه ، خود هیچ بُعدی ندارد . بدیهی است در مورد خط نیز باید اذعان نمود که برای به وجود آمدن ، بایستی حداقل ۲ بُعد ، طول و عرض موجود باشد ، خطی که دارای عرض نباشد، همانند نقطه ی بدون بُعد، قابل تصور هم نیست و نمی تواند وجود پیدا کند . بنابراین ، خط باید دارای عرض باشد ، تا بتوان آن را به وجودیت خودش متصور شد ، ولو آن که عرض مورد تصور به چند میلیونوم میگرد برسد ، ولی تصور خطی بدون وجود عرض (یعنی بُعد دوم ) از نظر علمی و ذهنی مقدور نیست .

اشکال هندسی و ابعاد که همگی وجود دارند ، در ریشه و بنیان از نقطه هایی به وجود آمده اند که ، در واقع وجود خارجی ندارند و تصویری بیش نیستند . به همین گونه ، هستی و حیات نیز (که وجود دارد) ، از اینفراتم هایی (infratom) به وجود می آید که وجود خارجی ندارند و فقط در نیستی هستند .

از جمله شگفتی های علم هندسه و هستی و حیات ، همین بس که خط یک بُعدی ، سطح دو بُعدی و حجم سه بُعدی ، از نقطه هایی تشکیل یافته اند که در هندسه دارای هیچ بُعدی نیستند . به همین

ترتیب ، از شگفتی های عالم هستی است، که عالم هستی از فرا اتم هایی به وجود می آید که ، مطلقاً وجود ندارند ! نقطه ای که خود هیچ است ، نه بُعدی دارد ، نه وزنی و نه حجم ، خود سازنده تمام خطوط ، سطوح و احجام است . بنابراین، تمام احجام نیز از هیچ به وجود می آیند ، چرا که تجزیه ی تمام احجام مجدد ما را به نقطه می رساند که در واقع ، براساس تعریف هندسی ، هیچ است و حتی تصور وجودیت آن بر روی کاغذ و براساس تعریف هندسی ممکن نبوده و غیر مقدور است .

همان گونه که از نقطه می توان به حجم رسید ، یعنی از بی بُعدی به ۳ بُعد می رسیم ، در حقیقت از حجم ۳ بُعدی نیز می توان به نقطه رسید؛ یعنی از سه بُعد به بی بُعدی دست یافت . انسان تا کنون براساس معیارهای علمی و احساسی خود ، فقط توانسته است که تا بُعد چهارم را کشف کند. اما فقط سه بُعد را ادراک کرده است ، و این در حالی است که در هستی و حیات ما (و نه در کل هستی عالم) هفت بُعد وجود دارد ، ابعاد دیگری نیز در کل هستی عالم وجود دارد، که مجموع تعداد ابعاد موجود در کل عالم هستی (که شامل عالم مادیت و عالم معنویت می شود) را به ۱۴ بُعد می رساند . اما حیات انسان و احساسات وی برای درک سه بُعد ساخته شده است ، بنابراین، به راحتی ۳ بُعد را ادراک می کند و برای شناخت بُعد چهارم و ابعاد دیگر احتیاج به ریاضیات ، هندسه و علوم دیگر دارد.

من می خواهم موضوع نقطه را ، از دیدگاهی دیگر و به گونه ای خاص مطرح نمایم ، تا به این طریق راهی برای ادراک بُعدهای چهارم تا هفتم پیدا کنیم . چون نقطه ای که بدون بُعد باشد ، ولو در حدّ چند میلیونوم میکرن، وجود ندارد . بنابراین، ما به نقطه مورد نظرمان ۳ بُعدی که لازم دارد را می بخشیم ، که بنابراین ، نقطه ای به صورت گرد و مدور، دارای سه بُعد لازم که یک حجم بسیار کوچک را می سازد در نظر می گیریم ؛ که نقطه‌ی مورد نظر ما دارای سه بُعد لازم برای به وجود آمدن است ، ولی در مقیاس اندازه های انسانی این ابعاد بسیار کوچکند و از آن می توان صرف نظر کرد . اما ، در این جا، نکته ی مهم و اساسی همین است که، ما نمی خواهیم از این ابعاد، ولو این که بسیار ناچیز و کوچکند صرف نظر کنیم و معتقدیم که ، در هستی اندازه ها نیز نسبی هستند ، در صورتی که همین اندازه های کوچک، در حدّ یک نقطه، برای موجودات میکروسکوپی ومیکرب ها و همچنین اتم ها ، نوترون ها و پروتون ها ، مقیاس ها و اندازه های قابل ارزش و بزرگی هستند. از این رو ، در این جا ، به جای صرف نظر کردن از این ابعاد کوچک ، در نقطه مورد نظر ، عکس آن عمل می کنیم ، یعنی خود را کوچک فرض می کنیم ، بنابراین، به جای صرف نظر کردن از این ابعاد کوچک، آن قدر خود را در مقیاس کوچک تر می بینیم ، که نقطه‌ی مورد نظر ما به صورت یک کره بزرگ و قابل زیست به نظر برسد .



در واقع به جای آن که ما یک نقطه ی بدون ابعاد را ذهن خویش تجسم کنیم، سپس به حل و فصل ابعاد و مسایل هندسی آن پردازیم. خود را در ذهن خویش، میلیاردها بار کوچک تر از نقطه فرض می کنیم. و سپس سعی می کنیم زندگی در روی این نقطه که اکنون به صورت یک کره در آمده است را مورد تجربه قرار دهیم. اکنون، ما یکی از میلیاردها موجودی هستیم در روی این نقطه ی فرضی زندگی می کند. حالا، اگر ناظر سومی بخواهد از این نقطه یک خط بسازد ( از آنجا که در هندسه خط از مجموع نقاط تشکیل یافته. ) پس بایستی میلیون ها نقطه را کنار هم قرار دهد. به طوری که همگی بر یکدیگر مماس بوده و در یک امتداد قرار گیرند. از نظر ناظر سوم، این ترکیب دارای یک بُعد و از مجموع نقاط تشکیل یافته است. اما از نظر ما، که در سطح آن نقطه ی به ظاهر کوچک، ولی عظیم، زندگی می کنیم و سه بُعد آن را درک کرده و در آگاهی خود هضم نموده ایم، این ترکیب دارای چهار بُعد است، که شامل سه بُعد قبلی موجود در نقطه (طول و عرض و ارتفاع) و همچنین این طول جدید که حاصل تمام نقاط متعدد و بی شمار است، به گونه ای منظم و مماس شده که در امتداد همدیگر قرار می گیرند، می باشند.

پس، ما به عنوان موجودات روی نقطه، موقعیت جدید خود را در یک بُعد تازه بنام بُعد چهارم ادراک می کنیم، که این بُعد جدید ما

را به میلیاردها نقاط جدید مربوط ساخته است و این نقاط جدید در حقیقت جهان تازه ای را برای ما مجسم می سازد .

برای شناخت و آگاهی از موقعیت جدید ، احتیاج به حرکت است .

پس بایستی به نقاط دیگر نقل مکان کنیم و یا حداقل وسایلی برای دیدن و آگاهی از موقعیت و شمایل نقاط تازه در دست داشته باشیم .

از آن جا که ، وجود حرکت ایجاد مکان های تازه ای را می طلبد ؛ برای رسیدن به این مکان های جدید به شناخت ساختار حرکت و فضا و زمان احتیاج است . لازم است که از فضای تازه ای که در سطح خط ایجاد شده ( که حاصل نقاط متعدد است ) آگاه شده و بتوانیم از نقطه ای که محل زندگی ما بود به نقاط جدید حرکت را بشناسیم . تا قبل از ایجاد خط ما فقط در یک نقطه ای زندگی می کردیم ، که بی حرکت و فقط دارای ۳ بعد بود ، و دقیقاً از آن مطلع بودیم و اگر هم حرکت و زمان و یا فضایی در سطح نقطه وجود داشت ، در حدود محدوده حجم کوچک یک نقطه ثابت و غیر متحرک بود ، که نسبت به آن ، در فضای متناهی به آن ، اشراف کامل داشتیم . اما اکنون با ایجاد این بعد جدید ، بایستی به زمان و فضای جدیدی که در طول یک خط ایجاد شده است دسترسی پیدا کنیم ، و چون این فضا و زمان بر ما اشراف دارد و از حدود دنیای متناهی نقطه به مراتب بزرگ تر است ، این جهان تازه را نامتناهی می پنداریم ، ابتدا و انتهای آن را نیز گم کرده و از آن بی خبر می

مانیم و وضعیت قبلی به کلی تغییر می کند . ارتباطات و تأثیرات ما بر نقاط دیگر، و نقاط دیگر بر نقطه ما و شکل و شمایل خطی که نصب شده است ، در سرنوشت ما و نوع نگرش ناظر سوم نیز بر ما تاثیر عمیق دارد . موقعیت قبلی ما ، مانند کره زمینی است که ساکن و ساکت بوده و گردش وضعی و انتقالی را نداشته باشد . ولی پس از ایجاد خط توسط ناظر سوم موقعیت فعلی ما مانند کره زمینی است که فقط حرکت انتقالی خود را شروع کرده و به دور خورشید و حول محور آن می چرخد ، و در حقیقت هر لحظه به کره زمین دیگری مبدل می شود ، خطی که کره زمین را به دور خورشید می گرداند ، از نقاطی تشکیل شده است که اگر میلیاردها زمین را کنار هم بگذاریم آن خط ایجاد خواهد شد . با این تفاوت که اکنون یک زمین، حول یک خط به صورت دایره یا بیضی حرکت می کند، ولی اگر سرعت این گردش را چندین برابر افزایش دهیم، تا به نسبتی برسد که برای ناظر سوم تفکیک لحظه رؤیت و سرعت حدّ میسر نباشد، مسیر حرکت به صورت خط دیده می شود، ولی نتیجه ی حاصل یکی است .

اگر نقطه ای یا به طور قطعی تر، نوترینو یا پروتونی را در نظر بگیریم که بین دو نقطه A و B با یک فاصله در حدود ۱۰۰ سانتی متر، مرتباً با سرعت نور در رفت و آمد باشد، چون فاصله بسیار کوتاه و سرعت بسیار بالاست ، ناظر این صحنه، این نوترینو یا نقطه

را به صورت یک خط ممتد و بی حرکت مشاهده خواهد کرد ، در حقیقت نقطه ی مورد نظر ما با سرعت ۳۰۰ هزار کیلومتر در یک ثانیه یعنی سیصد میلیون متر در ثانیه در حرکت است . این به آن معنی است که فاصله یک متر بین A و B را در هر ثانیه سیصد میلیون بار طی کند. یعنی در هر ثانیه چندین میلیون بار ، نقطه مورد نظر ما ، در تمام طول مسیر A و B حضور دارد ، که ما این نقطه را به صورت سیصد میلیون نقطه ای که در کنار هم بی حرکت چیده شده اند ، یعنی (در واقع) به صورت یک خط ممتد و بی حرکت مشاهده خواهیم کرد . اما اگر موجوداتی بر روی این نقطه زندگی کنند و یا به عبارت دیگر، این نقطه را به اندازه حجم یک کره مثل کره زمین بزرگ کنیم ، موجودات روی آن این حرکت را چگونه مشاهده خواهند کرد ؟ در حقیقت آن ها هیچ حرکت و تغییراتی در زندگی خود مشاهده نمی کنند . آنان چون در هنگام هستی یافتن و تولد تحت همین شرایط به وجود آمده اند و هدف از ادراک هستی و حیات برایشان مفهوم و معنی دیگری دارد ، از وقوع چنین حوادثی اطلاع هم پیدا نخواهند کرد. فقط ممکن است، دانشمندان، ریاضی دانان و یا منجمین و کاشفان چنین موجوداتی ، آن هم از روی تغییرات و شواهد تا حدود بسیار محدودی ، از حالت ایجاد شده مطلع شوند.

بنابراین ، می توان خط را به جای تعریف معمول در هندسه که آن را مجموع نقاط می داند ، به صورت زیر تعریف کرد و گفت : خط از یک نقطه ای تشکیل یافته است که با سرعت متناسب بین مقصد و مبدأ متناهی در حرکت است ؛ تا به صورت یک خط ممتد ادراک شود. و اگر چنین باشد ، مسیری که ناظر سوم برای حرکت نقطه ایجاد کرده بود ، برای ما که در حجم یک نقطه زندگی می کنیم ، فضا و زمان نقطه ساکن اولیه ، اکنون می تواند بین این مبدأ و مقصد با سرعتی بین بیش از صفر تا سرعت نور در حرکت باشد. این حرکت برای ما ساکنین نقطه ، بعد چهارمی ایجاد می کند که شامل خط ( که فضای مورد حرکت ما است ) و زمان لازم برای حرکت نقطه در این طول می باشد و در اصطلاح فیزیک به این بُعد ، فضا - زمان می گویند .

همین حالت را در خصوص کره زمین که در مقابل عالم هستی نقطه ای بیش نیست می توان متصور شد . بُعد چهارم همان خطی است که ناظری رسم کند و کره زمین حول فضای آن در حرکت باشد . فضا و زمان حاصل از این حرکت بُعد چهارم است ، که برای انسان ادراکش به آسانی ابعاد دیگر هندسی نیست .

قبل از ورود به بحث مربوط به ابعاد دیگر ، لازم است به موضوع مهم و قابل توجه دیگری اشاره کنم که ، اندازه ها در جهان هستی نسبی است ، مثلاً : این که ، زمین در مقایسه با ما انسان ها بسیار

عظیم و بزرگ است و به نسبت منظومه ی شمسی متوسط و به نسبت کائنات بسیار کوچک و حقیر است و به نقطه ای بیش نمی ماند ، ما به نسبت زمین بسیار کوچک، ولی به نسبت یک میکروب، موجودی عظیم به شمار می آییم ، پس همه ی اندازه ها نسبی است. دوم این که ، اندازه به طور کلی ، در جهان هستی وجود خارجی ندارد. هیچ چیز نه بزرگ است و نه کوچک ، فقط وجود دارد و به نسبت هستی خویش ، همان اندازه ای است که باید باشد . اندازه و بزرگی و کوچکی فقط مربوط به احساس و ادراک موجودی است که در مقیاسی به اندازه خود ، شیئی مورد نظر را مشاهده و ارزیابی می کند .

به عنوان مثال: اگر همه چیز در جهان هستی ما ۱۰۰۰ برابر کوچک تر شود ، فکر می کنید چه اتفاقی می افتد ؟ شاید شگفت انگیز و در مرحله اول باورنکردنی نباشد که پاسخ بشنوید ، هیچ اتفاقی نمی افتد و ما آن را احساس هم نخواهیم کرد و از این که جهان ۱۰۰۰ برابر کوچک تر شده است مطلع هم نخواهیم شد . چرا ؟ به دلیل این که ما خود نیز هزار برابر کوچک تر شده ایم و همه اندازه ها نیز هزار برابر کوچک تر شده اند ، و بنابراین، ما همه چیز را در مقیاس با خود به همان اندازه سابق خود می بینیم و از هیچ تغییری در اندازه ها مطلع نخواهیم شد .

حال اگر ناظر سوم بخواهد از خطی که ایجاد کرده یک سطح بسازد، آن وقت سرنوشت و احساسات و ادراکات ما که روی آن نقطه اولیه زندگی می کنیم چه می شود ؟

تعریف سطح در هندسه به شرح زیر است :

به طوری، اگر تعداد بی شماری خط کنار هم قرار گیرند که کاملاً بر یکدیگر مماس بوده و علاوه بر طول دارای بُعد دیگری به نام عرض نیز باشند ، یک سطح دو بُعدی که شامل طول و عرض است خواهیم داشت .

حال ببینیم ، با ایجاد این سطح جدید ، چه تغییراتی در زندگی ما به عنوان موجوداتی که روی آن نقطه اولیه که با تصورات ما به صورت یک کره عظیم در آمده بود حاصل می شود ؟ ما اکنون از حیثه ی حرکت و انتقالی که قبلاً در محدوده یک خط در اختیار داشتیم، به دنیای بسیار وسیع ترو شگفت انگیزتری وارد می شویم، که میلیاردها برابر بزرگ تر از دنیای خط اولیه می باشد . اکنون حجم و وسعت خط به چندین میلیون برابر توسعه یافته و ما که فقط می توانستیم در یک جهت محدودو به خط مستقیم حرکت کنیم، اکنون می توانیم در دو جهت اما در زوایای مختلف حرکت نماییم . مسیر حرکت مستقیم قبلی می تواند اکنون به جهات مختلف تا ۱۸۰ درجه تغییر یابد . یعنی به نصف یک دایره تغییرات در جهات

مختلف برای ما میسر شده است و این خود باعث ادراک و آگاهی های بسیاری از جوانب و دنیای اطراف ما می شود .

### قیامت

خورشید بزرگ ترین عضو خانواده منظومه ی شمسی می باشد ، فاصله اش تا زمین حدود ۱۵۰ میلیون کیلومتر است ، یعنی یک هواپیمایی که سرعتش ۱۰۰۰ کیلومتر در ساعت باشد ، حدود ۱۷ سال طول می کشد که از زمین به خورشید برسد . نور خورشید پس از هشت دقیقه و چند ثانیه به زمین می رسد ، قطر آن حدود  $1/400/000$  کیلومتر است ، یعنی معادل ۱۰۹ برابر قطر کره زمین. حجم آن برابر یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین می باشد. جرم آن  $10 \times 199$  یعنی هر متر مکعب آن به طور متوسط دارای ۱۴۱۰ کیلوگرم وزن از گاز فشرده می باشد ، محل دقیق آن در دو سوم فاصله بین مرکز کهکشان راه شیری قرار دارد . بدون آن زندگی در زمین غیر ممکن است و نبودن خورشید به منزله ی نابودی منظومه ی شمسی است . درجه ی حرارت آن به طور متوسط معادل  $14/7$  میلیون درجه کلوین حرارت و فشار آن ۱۲۲۰ اتمسفر است ، خورشید (منظومه شمسی) هر روز مقدار زیادی از انرژی خود را از دست می دهد .

در هر ثانیه حدود ۵۶۴ میلیون تن هیدروژن را به ۵۶۰ میلیون تن هلیوم تبدیل می کند . این اختلاف ۴ میلیون تنی ، تبدیل به انرژی



می شود که به فرم امواج الکترومغناطیسی خارج می شود ، بنابراین ، خورشید در هر ثانیه ۴ میلیون تن انرژی تولید می کند ، می توانید تصور کنید، این مقدار انرژی را در ذهن خود ؟ آن هم در هر ثانیه؟ تصور تولید چنین انرژی عظیمی برای ذهن انسان غیرممکن می نماید. این انرژی، در هر ثانیه از خورشید ساطع می شود ، درحقیقت خورشید در هر روز معادل ۳۴۵/۶ میلیارد تن انرژی تولید می کند و در هر سال ۱۲۷ تریلیارد تن انرژی در منظومه ی شمسی می پراکند . تا جایی که انرژی خورشید به حداقل خود می رسد و در نهایت به کدورت و تاریکی می گراید (وَإِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ)<sup>۱</sup> دیگر قدرت جاذبه ی خود را از دست می دهد .

کرات از گردش به دور خورشید باز می ایستند و آن روزی است که در

مجموعه ی منظومه شمسی ، انفجار عظیم صورت می گیرد . (يَوْمَ تَرْجَبُ السُّرُورُ . . .)

کرات و خورشید با یکدیگر تصادم می کنند، زیرا نیروی عظیم جاذبه ی خورشیدی و انرژی عظیم آن که باعث گردش کرات به دور آن است از بین می رود و موجب می شود که کرات از مسیر گردش خود خارج شوند. و از این تصادم آن انفجار عظیم صورت

۱- سوره التکویر، آیه ۱، چون خورشید بی فروغ شود.

۲- سوره النازعات، آیه ۶، که اولین نفحه ی قیامت زمین را بلرزاند.

می گیرد و همه چیز به صورت بخار در می آید (وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ)<sup>۱</sup> آن وقت نه تنها کوه ها ، بلکه کره زمین و سایر کرات و همه چیز به صورت گاز و بخار است ، که محیطی در حدود کل فضای منظومه ی شمسی را دربر می گیرند .

از آن انفجار عظیم، آرام آرام و طی میلیاردها سال ، زندگی و هستی دوباره ای شکل می گیرد. همین روز، روز قیامت است. روز رستاخیز است. روزی نیست ! بلکه آن روز برابر با میلیاردها سال است .

اما ، در مقایسه با عمر کائنات روزی بیش نیست . و ما چون در بُعد کائنات صحبت می کنیم ، از آن به عنوان روز یاد کردیم ، که در حقیقت، محدوده ای از زمان ، متشکل از میلیاردها سال می باشد . در آن روز ،

قیامت برپاست ، قیامت از قیام و برخاستن می آید ، در این محدوده زمانی ، آن چه هستی گرفته بوده و زندگی کرده است، یعنی هر چه شکل

ماده و انرژی را به صورت سیکل هستی داشته است ، بر می خیزد . در آن روز ماده به شکل حداکثر توان انبساطی خود ، و انرژی در حداکثر توان انقباضی خود ظهور می کنند ، ماده در حقیقت انرژی متراکم شده است و انرژی در واقع ماده ای است که در حداکثر توان انبساطی است ، ولی در قیامت که فضای واقعی برای ایجاد

۱- سوره القارعه، آیه ۵، و کوه ها چون پنبه ی رنگی زده شده در آیند.

یک هستی جدید است ، و در شروع هستی جدید، این دو شکل متفاوت و متضادی دارند ، از همین تضاد است که هستی جدیدی شکل می گیرد . در حقیقت جوهر ماده و جوهر انرژی به پا می خیزند . این برخاستن انتخابی نیست ، بلکه اجباری است. انفجار وانرژی حاصل از آن ، هر هستی را به برخاستن وا می دارد زمین که خود یک هستی است ، ثقل خود را از دست می دهد ، هستی های دیگری نیز که در زمین بودند ، سنگینی و ثقل خود را از دست می دهند. ما انسان ها و تمام هستی های دیگر زمینی، به طور طبیعی از سرنوشت زمین تبعیت خواهیم کرد؛ و سنگینی خود را از دست می دهیم ، دیگر زمینی نیست ، هرچه هست ، گاز است و بخار و انرژی خالص (وَ أَخْرَجَهُ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا)<sup>۱</sup> از گردشی عظیم و آهسته، در طی میلیاردها سال که حاصل انفجار در روز قیامت است ، و از

---

۱- سوره الزلزال ، آیه ۲، و زمین ثقل خود را از دست می دهد . (از آنجا که ثقل به معنای جرم و سنگینی است و در ضمن به معنای مرکز ایستایی نیز می باشد، و هر چیزی که دارای حرکت باشد، بالمال دارای ثقل نیز می شود. مثلاً: یک دوچرخه در حال بی حرکتی دارای مرکز ثقل نمی باشد و نمی تواند روی دو چرخ بایستد، ولی همین دوچرخه در حال حرکت دارای مرکز ثقل گردیده و روی دو چرخ می ایستد، از این رو، می توان این استنباط را نمود که در روز قیامت، زمین سنگینی و جرم خود را از دست می دهد، درحقیقت پس از آن انفجار عظیم، زمین وسایرکرات منظومه ی شمسی، به صورت بخار و گاز درمی آیند. با استنباط از آیه (وتكون الجبال كالعهن المنقوش- و زمین به صورت پنبه زده شده در می آید- ) تمثیل پنبه زده شده که به صورت ابر و بخار می باشد کنایه از همین حالت زمین در روز قیامت است .

خورشید و کرات منظومه ی شمسی که همه به صورت بخار درآمده اند ، هستی جدید و کرات و خورشید جدیدی به وجود می آید . این اتفاق شاید میلیاردها سال به طول بیانجامد ، تا ضمن گردش بخارات به دور خود، به آهستگی دارای حجم کم تر و فشردگی بیش تری بشوند ، بخارات و ذرات حاصل از انفجار، ضمن چرخش خود، هر لحظه به هم فشرده تر می شوند؛ تا پس از ترکیب و تجزیه های متوالی، در آن حرارت چند میلیون درجه ای دارای ثقل و جرم بیش تری شده و در نهایت به صورت کرات و منظومه های جدیدی دربیایند، و از آن مقوله هستی ها و حیات تازه و جوان تری شکل بگیرد، وقتی این منظومه ها خود را پیدا کردند و ثابت شدند، در طی میلیون ها سال محیطشان برای ایجاد هستی های کوچک تر مساعد می شود، و در هریک از کرات ، به نسبت شرایط اقلیمی خود زندگی و حیات های کوچک تر ، شروع به پیدایش می کنند . بر اساس ادراکات و معرفت موجودات به هستی خویش ، خوبی ها و بدی ها شکل می گیرند . زندگی های جمعی شروع می شود ، آنان که در مجموع احساس رضایت از هستی خویش را تجربه می کنند، در بهشت (فَهْوٌ فِی عِیْشَهٗ رَاضِیَّهٗ)<sup>۱</sup> و آنان که نارضایتی را درک می کنند جهنم را ادراک می کنند و بهشت و جهنم به این گونه شکل می گیرد . انفجار مقدس و یا قیامت ، ممکن است میلیاردها

۱- سوره القارعه، آیه ۷، در عشرتی رضایت بخش قرار خواهند داشت.

سال دیگر به وقوع پیوندد، و یا بر اساس حساب احتمالات هر لحظه امکان ایجاد آن فراهم شود، پس هر لحظه امکان فراهم شدن شرایط برای انفجار مقدس یا روز قیامت فراهم است .

یک مثال : (فرمول خاص استخر)

استخر بزرگ پر از آب را در نظر بگیرید. چند شیء مختلف با حجم و وزن مختلف در آن بیاندازید، مثلاً: یک قطعه آهن ، یک قطعه چوب و یک قطعه پلاستیک ، بلافاصله هر کدام جای خودشان را در این استخر معین می کنند ، آهن ته استخر و چوب در وسط آب و پلاستیک در روی آب می ماند . چرا ؟

هیچ کس به سبب آن در این استخر به این نتیجه نرسد . . . .  
 آن ها خود بر اساس یک قانون ساده فیزیک و بر اساس حجم و وزن خود و فشاری که آب بر حجم آن ها وارد می کند ، در جای معین قرار می گیرند . سه قانون مهم در این آزمایش نهفته است؛ که این سه قانون در تمام مراحل هستی و برای تمام موجودات یکسان عمل می کند .

اول - جای هر شیء در کائنات بر اساس قانون فیزیک و بر اساس حجم و وزن معین می شود .

دوم - این قانون برای همه ی اشیا و موجودات یکسان عمل می کند و از یک عدالت مساوی پیروی می شود .

سوم - در واقع خود اشیا براساس کیفیت وجودی خود جای خود را معین کرده اند. در واقع شکل، نوع، حجم، وزن و سایر مشخصات فردی، هریک از اشیا موجب تعیین محل آن ها شده است .

حال اگر تمام کائنات را یک استخر بزرگ در هستی فرض کنیم ، در آن برهه از زمان ، یعنی در قیامت ، هر هستی که خود شامل حجم و ثقل بوده است ، براساس همین قانون فیزیکی ، جای خویش را در میان بخارها و گازهای حاصل از انفجار بزرگ روز قیامت معین می کند ، درست همانند استخر آبی می ماند که جای اشیا که در آن می افتند را خود اشیا بر حسب وزن و حجم خود معین می کنند .

هستی ها در استخر عظیم کائنات براساس همین قانون ، اخبار و حالات مربوط به حجم و ثقل خود را بیان می کنند و جای خویش را در آن کائنات و استخر عظیم هستی مشخص می کنند، (يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا)<sup>۱</sup>. حال سؤال اساسی دیگر این است که این حجم و ثقل، از کجا و چگونه برای هستی ما تعیین گردیده است ؟ که اکنون روز انفجار مقدس ، ما و هستی ما تحت تأثیر این حجم و ثقل جای خویش را مشخص می کنیم ؟

اگر ما قیامت را قبول کنیم ، و بپذیریم که قیامت محدوده ای از زمان است که در آن محدوده نتیجه ی هر عمل خوب یا بدی

۱- سوره الزلزال، آیه ۴، (و در این روز خبرها حکایت می شود).

مشخص می شود ، و سپس بر اساس آن ، هستی تازه ای شکل می گیرد ، و اعمال خوب در هستی خوب و دلپذیر و رضایت بخش به نام بهشت ، و اعمال ناپسند در هستی نامطبوع و زجرآوری به نام جهنم قرار می گیرند . پس لاجرم باید بپذیریم که پس از قیامت ، نیز زندگی دوباره ای شکل می گیرد ، اگر زندگی و هستی نباشد بهشت و جهنمی هم نخواهد بود ، به هر حال ، نوعی از هستی باید باشد که بهشتی و یا جهنمی شکل بگیرد و بهشت و نعمات دلپذیر احساس کنیم .

همین طور که در روبروی ما و در آینده قیامتی وجود دارد ، که پایان هستی زمینی در منظومه شمسی ما و آغاز زندگی جدیدی، به گونه ای دیگر است . در گذشته و در پشت سر ما نیز قیامتی بوده که در گذشته های دور اتفاق افتاده است ، و این زندگی زمینی کنونی ، حاصل آن قیامت است .

حاصل زندگی گذشته ی ما در آن قیامت قبلی، مواد اولیه ای بوده است که زندگی فعلی ما را تشکیل می دهد ، و ما آن را به خاطر نداریم و به همین دلیل ، از رنج ها و ناملایمات گله و شکایت داریم در حالی که نمی دانیم این ها همه حاصل اعمال خود ما در قیامت گذشته بوده است .

در زندگی قبلی، ما شاید و انسان نبوده و موجود هستی یافته ای به شکل دیگری بوده ایم ، پس از قیامتی که انجام یافت و زندگی به

همان شکل ، اما در یک سیکل بالاتر مجدد شروع شد ، هستی در منظومه ی ما ، به شکل کنونی موجود ، ظاهر گشت . و از مجموع اندیشه های حیاتی ، شکل و شمایل این هستی ظهور یافت .

در همین زندگی زمینی ، ما حداقل سه سیکل هستی را تجربه کرده ایم ؛ ولی هیچ کدام را به یاد نداریم ، فی المثل زندگی خود در رحم مادر را به خاطر نمی آوریم و هیچ گونه ارتباط خاطراتی و ذهنی از آن مرحله از هستی خویش نداریم ، و همچنین زندگی خود را به صورت اسپرم و تخمک نیز به یاد نمی آوریم . بنابراین ، زندگی در قیامت قبلی را نیز به هیچ وجه نمی توانیم حتی به تصور بیاوریم ، و این درحالی است که هستی و حیات فعلی ما ، نتیجه ی اعمال ، حجم و وزن اندیشه های هستی قبلی ما در قیامت قبل می باشد . این نتایج به صورت کدهای اطلاعاتی در معرفت ما ثبت می شوند . درواقع هر عمل و اندیشه ای که انجام می دهیم ، به نسبت تأثیر آن در هستی ، روی کدهای اطلاعاتی معرفت ما نیز تغییر و تبدیلاتی انجام می دهد . هر موجود که به هر صورتی در هستی وجود پیدا کند ، معرفتی دارد که این معرفت با معرفت خداوند در ارتباط مستقیم است .

ما در قیامت آینده ، بدنی با خود نمی بریم . بدن ما ، پس از مرگ ، آرام آرام تبدیل به خاک شده ، و جزیی از زمین می شود ، هزاران تغییر و تبدیل در آن واقع می شود ، به انواع مواد تبدیل و ترکیب و



تجزیه می شود ، اما ، همیشه صرف نظراز هر تبدیلی که روی بدن ما در زمین انجام شود ، هر ذره آن دارای فرکانس خاصی است که درهر ترکیب و تبدیلی این فرکانس حفظ و وجودیت خودرا اگر چه درشما یل دیگری،ولی در کیفیت مخصوص به خود، حفظ می کند. که همان معرفت کلی حیات است . در روز قیامت بدن ما همراه زمین ، به صورت گاز و بخار درمی آید ، یعنی در حقیقت قسمتی از مواد تشکیل دهنده همان استخر بزرگ کائنات می شود . آن چه می بریم همین کُد معرفت است ، هستی ، در کائنات آینده ، این کُد معرفت را به عنوان مایه ی اولیه زندگی و حیات مورد استفاده قرار می دهد. این کُد دارای اطلاعات کامل از کلیت معرفت ما است ، و دارای همان فرکانس و طول موج مشخص و معلومی است که بدن ما در هنگام مرگ داشته است . گفتیم: که بدن ما پس از تجزیه ها و تبدیل ها همراه با زمین در آن انفجار عظیم به صورت گاز و بخار درمی آید و در واقع قسمت بسیار کوچکی از آن استخر عظیم کائنات را به وجود می آورد. این قسمت کوچک دارای کد و فرکانس مخصوص به خود است ، که با فرکانس و کد مخصوص معرفتی که حاصل زندگی زمینی ما بوده است همسو و یکسان است ، بنابراین، در آن زمان مقدس<sup>۱</sup> ، به وسیله ی همین فرکانس مخصوص ، آن

---

۱- ممکن است این زمان میلیاردها سال به طول بیانجامد که به عنوان سمبل زمانی آن را روز می نامیم و به این برهه از زمان که تغییرات در هستی شکل می گیرد و از هستی

قسمت از استخر بزرگ کائنات که بدن ما قسمتی از آن را تشکیل می دهد ، فرکانس مخصوصی که مربوط به کد معرفت ما است را پیدا می کند ، و در آن چرخش عظیم ، در میان آن قسمت از گازها و بخاراتی که مربوط به بدن ما می شود ، قرار می گیرد . درواقع به وسیله ی همین امواج همسو و اطلاعات متوازن، این دو ، یکدیگر را پیدا می کنند و با ترکیب مجدد با یکدیگر، حجم و وزن مشخصی را تشکیل می دهند .

این حجم و وزن براساس همان قانون فیزیکی که برای استخر و اشیاء درون آن صادق بود ، ما را در موقعیت و محل مناسب خود قرار می دهد<sup>۱</sup> . در طی میلیون ها سال و میلیون ها بار چرخش و قوامی که به وجود می آید ، ما در هیبت یک شمایل جدید ، زندگی و حیات تازه ای را تجربه می کنیم (وَ إِذَا النُّفُوسُ رُوِّجَتْ)<sup>۲</sup> ، اما این کد همیشه با ماست ، مانند کروموزوم ها که آن ها نیز دارای کد هستند ، گرچه در اشکال مختلف ظهور پیدا می کنند؛ ولی آن ها همیشه ثابت و پایدارند. آن چه برای ما اتفاق می افتد ، اجباراً حاصل تأثیر این کُد بر وقایع و حاصل تأثیر وقایع بر این کُد است ، که به نسبت در تمام هستی ها وجود دارد . حتی در حیوانات و گیاهان نیز

قدیم یک هستی جدید ایجاد می شود، روز قیامت می گوئیم.

۱- به این گونه است که بدن ها دوباره زنده می شوند .

۲- التکویر، آیه ۷، و چون نفس ها با هم جنس خود زوج شوند.

نحوه تجربه ی خوشبختی یا بدبختی حاصل همین کد است . (کَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ آمَوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ، ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ، ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ)<sup>۱</sup> هر کدام از بارگدهای معرفت که ابدان و یا در واقع ماده هم سو و هم جهت با خود را پیدا کنند، بلافاصله با آن زوج شده و با هم به هستی جدیدی راه می یابند ، در این هستی تازه محل و موقعیت هر کدام نشان دهنده ی هر کدام نشان دهنده ی کیفیت ادراک بهشت یا جهنم است . روز قیامت پایان زندگی و هستی نیست . روز جدایی است ، (لِیَوْمِ الْفَصْلِ)<sup>۲</sup> است؛ اما پایان یک هستی نیست. پایان هستی کهنه و شروع هستی تازه ای از نوع دیگری از

---

۱- سوره البقره ، آیه ۲۸، چگونه خدا را انکار می کنید؟ درحالی که مرده بودید و او شما را زنده ساخت. باز می میراند و دوباره زنده می کند و بالاخره به نزد او بازگردانده می شوید. همین آیه نشانگر آن است که قیامتی در گذشته بوده است. که او ما را در آن قیامت زنده کرد و مجدد در زمان فعلی خود باز می میراند و دوباره در قیامتی که در پیش داریم ما را زنده می کند. مفهوم زنده بودن در بُعد ادراکات انسانی به صورت و شمایل زندگی در حیات مادی و به شکل فعلی است. درحالی که زنده شدن و یا بودن، در بعد کائنات یعنی هستی یافتن در قالب داشتن شعور و معرفت. همه چیز در هر شکل و شمایل و کیفیتی که باشد از دید کائنات هستی دارد و بودن را تجربه می کند. مردن و حیات از دید کائنات مفهوم و معنی دیگری دارد که با ادراکات انسانی همسو و هم معنا نیست. از دید کائنات یک انسان مرده وجود دارد و هست. درحالی که از دید انسان یک فرد مرده دیگر وجود ندارد و نیست شده است. از دیدگاه کائنات و عالم هستی ، مردن و زنده شدن ، یعنی موجودی ، هستی و حیات خود را با شعور و معرفت مشخص ترک کند و در هستی و حیاتی و شعور و معرفتی در سیکل بالاتر ظاهر شود.

۲- سوره المرسلات ، آیه ۱۳.

هستی است. (تَبَعَهَا الرَّادِفَهُ)<sup>۱</sup>. روزی است که گذشته ها را می بینی و آینده به تو تفهیم می شود، زمان از حالت سه بعدی خود یعنی گذشته و حال و آینده ، به یک بُعد می رسد و همه چیز حال است (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَمَتْ وَ آخَرَتْ)<sup>۲</sup> و ما با انتخاب جای خود در این هستی جدید ، درحقیقت ، محل و نوع هستی خود را برای آینده انتخاب می کنیم، که اگر مطبوع و دلپذیر باشد آن را هستی بهشتی (فی عِشِهِ رَاضِيَةً) و اگر نامطبوع و اندوهگین باشد، هستی جهنمی می خوانیم (فَأُمَّةٌ هَاوِيَةٌ) . که این محل براساس حجم و سنگینی جسم و معرفت مان در اختیار ما قرار می گیرد . این حجم و سنگینی از دو عامل برای ما حاصل می شود :

#### عامل اول: (اجبار)

عامل اولی که حجم و ثقل ما را معین می کند، زندگی در سیکل قبلی هستی و یا قیامت قبلی و نتایج حاصل از آن زندگی بر کُد معرفت ما است . برای توضیح بیش تر در این مورد ، بایستی به بُعد هستی

۱- سوره النازعات، آیه ۷، و نوحه دوم پس از آن بیاید.

۲- سوره الانفطار، آیه ۵، هر نفسی به گذشته و آینده وقوف می یابد و در هستی و حیات در سیکل بالاتر و با شعور و معرفتی بالاتر زنده شود. (درواقع ازلیت و ابدیت را می بیند و نه تنها به اعمال خویش در گذشته واقف می شود، بلکه اگر آینده را تا قیامت بعدی توسعه دهیم، او به هستی خویش در آینده که در بهشت یا جهنم خواهد بود و چگونگی آن نیز واقف می شود. و این ادراک همان درک بهشت یا جهنم است که در معرفت خویش هضم می شود.)

قبلی خویش برگردیم ، اگر باور کنیم که قیامت محدوده زمانی خاصی است که در آن شکل هستی ما تغییر می یابد، و ما براساس رفتارها و اندیشه های خویش به هستی دیگری در بهشت یا جهنم دست می یابیم ، پس باید بپذیریم که هستی فعلی ما نیز حاصل یک قیامتی بوده است که در گذشته های دور و در پشت سر ما واقع شده است ، و هستی فعلی ما حاصل آن قیامت است . زمان، ابزاری است که برای هستی ما درک و آگاهی خاص خود را می آفریند، و بستگی به عوامل خارجی و ذهنی ما دارد. درک ما، از زمان، همان گونه نیست که درک کائنات از زمان می باشد. درکائنات و هستی عظیمی که روز قیامت در آن واقع می شود، زمان مفهوم دیگری دارد . یک محدوده زمانی که شامل میلیاردها سال انسانی است ، شاید برای کائنات ساعتی بیش نباشد . ما که در قیامت قبلی، جا و هستی خویش را برای این زندگی فعلی خود معین کرده بودیم، شاید که هزاران سال برای تلاقی معرفت خویش (یعنی ضد ماده) با فرکانس های بدن خود (یعنی ماده) به انتظار نشسته بوده ایم . هستی، به صورت ادراکی، آن موقعی به وجود می آید که ماده و معرفت تلاقی کنند . برای این هستی فعلی ما، هیچ مفهومی از زمان گذشته وجود ندارد

ساعت ، در آن لحظه ساعت صفر است، زمان بعد از آن لحظه ای که هستی شکل می گیرد ، یعنی معرفت و ماده با هم تلاقی کرده و

یکدیگر را می یابند ، مفهوم و معنی پیدا می کند . و این درحالی است که قبل از به وجود آمدن این هستی زمان وجود داشته است؛ ولی هستی ما وجود نداشته که زمان را ادراک کند . در قیامت قبلی ، من شکل زندگی خویش را ، در این دوره فعلی حیاتم تعیین کرده بوده ام. از این رو، عدالت خداوندی ، همان گونه که در قیامت آینده ، ( بر اساس همان فرمول فیزیکی استخر ) ، برقرار می شود ، در قیامت قبلی نیز برقرار بوده است ، و من جای خویش و شکل زندگی خود را در این زندگی فعلی خودم تعیین کرده بوده ام . اما آن را به یاد ندارم ، زیرا زمان حال از لحظه به وجود آمدن هستی جدیدم قابل ادراک است و به گذشته ام اشرافی ندارم.

#### عامل دوم : (اختیار)

اختیار ، تعادل و توازنی است که در زندگی و هستی ما در زمین و در طی عمر کوتاهی به دست می آید ، که در قالب انسان به تجربه های زندگی برای متعادل کردن ماده و انرژی پرداخته ایم . هر عمل خوب و رضایت بخشی ، ما را به انبساط و حجم بیش تری رهنمون می شود ، و از وزن معرفت ما به همان نسبت می کاهد ، و به همین دلیل ، احساس سبکی می کنیم. و هر عمل ناپسند به ما وزن بیش تری می دهد و ما را به سمت انقباض می کشاند و ما احساس کدورت و سنگینی می کنیم . این سیکل ، زنجیروار در تمام اعمال و حتی اندیشه های ما تأثیر می گذارد و مرتب کدهای

معرفتی ما را تغییر می دهد. در زندگی زمینی، مجموعه ی اعمال، رفتار و اندیشه های ما، حجم و سنگینی مخصوصی به معرفت مامی بخشد، که این حجم و سنگینی، در گد های اطلاعاتی که از زندگی قبلی خود، یعنی از قیامت قبل با خود آورده ایم تغییراتی می دهد، که تعیین کننده جای مخصوص ما در روز انفجار مقدس و یا قیامت آینده است؛ و تمام این اعمال و حرکات، فقط براساس همان فرمول فیزیک استخر عمل می کند. هیچ کس به غیر از خود شما در کار نیست که اعمال و رفتار و اندیشه های شما را در بیلانی بیآورد. این خود شما هستید که با ایجاد انبساط یا انقباض و در نتیجه ی ایجاد آن کد یا با فرکانس مخصوص بیلان عملیات خود را به استخر بزرگ کائنات ارائه می دهید، و او جای شما را بر اساس این بیلان و بر اساس وزن و حجم شما در میان خود به شما می بخشد. در حقیقت این خود شما هستید که جای خودتان را معین می کنید. قوانین روز رستاخیز، به عنوان یک قاضی عادل، فقط عدالت این فرمول خاص فیزیکی را در تمام مراحل و برای تمام هستی ها به صورت یکسان و مساوی به اجرا درمی آورد. در حقیقت ما، اکنون با ادراک و آگاهی از هستی زمینی خویش، در این مقطع از هستی، از یک طرف بهشت و جهنم قیامت قبلی را تجربه می کنیم. که اگر احساس رضایت کنیم، در "عیش راضیه" که همان بهشت موعود است می باشیم، و اگر در قلبمان نارضایتی و

حسادت و آتش بی قراری را احساس می کنیم ، در "فامه هاویه" که همان جهنم است هستیم، و از طرف دیگر، در همین هستی زمینی نیز به دو کار مشغولیم :

#### کار اوّل (جبر) :

حساب زندگی قبلی را پس می دهیم ، که همان اجبار است ، و در کشف و ادراک و دیدن آن چه در هستی قبلی انجام داده ایم ، حتی به ذره و مثقال به صورت احساس، آگاه می شویم ، حتی اگر ذره ای کار خیر یا شر کرده باشیم (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ)<sup>۱</sup>.  
من در اینجا پا را فراتر گذاشته و می گویم ، حتی خانواده ، و جامعه ای که در آن زندگی می کنید و نوع زندگی، نوع مغز و تن و حتی زمان به دنیا آمدنتان ، این ها همه به نسبت میزان انبساط و وزنی که در قیامت قبلی داشته اید انتخاب گردیده است. هیچ چیز جز اعمالتان در این انتخاب دخالتی نداشته ، هیچ چیز شما را مجبور به این انتخاب نکرده است، مگر همان فرمول خاص استخر . در هریک از تجربه های ما عدالت مطلق وجود.

#### کار دوم (اختیار) :

اختیار دارم که ضمن پس دادن حساب های گذشته ، و اندوختن تجربه و درس عبرت ، برای آینده ام ، در زندگی بعدی که در

۱- سوره الزلزال، آیه ۷، هرکس به قدر ذره ای کارخوب کرده باشد، پاداش آن را



قیامت آینده شکل می گیرد ، انبساط و سبکی لازم را تهیه بینم ، تا جای مناسب خود را بتوانم انتخاب کنم . این اختیار را دارم که در قالب هستی فعلی خود، به سلسله اعمالی دست بزنم و یا از انجام برخی از اعمال چشم پوشم، تا آن احساس سبکی و وزن و حجم را، در سطح بالاتری احساس کنم ، و تجربیات و اندیشه های لازم را پیدا کنم، که در حدّ تکامل برای بهبود زندگی آینده ام قرار بگیرد. و در قیامت آینده در آن برهه از زمان ، زندگی جدید خود را، در سطح بالاتری احساس کنم، و تجربیات و اندیشه های حاصل از زندگی در زمین تناسب کامل دارد. بنابراین ، همه قادر به انتخاب و یا کناره گیری از هر عملی می باشیم .

پس اگر طالب بهشت هستیم ، شایسته است، از همین حالا به ساختن بهشت خود مشغول شویم.

می توانیم آن چه را در محیط اطرافمان اتفاق می افتد ، و حتی آن چه در ذهن ما اتفاق می افتد را ، انتخاب ، یا از آن کناره گیری نماییم. همین تصمیمات، زندگی آینده مارا، در قیامت آینده می سازد، و همچنین زندگی فعلی ما را در زمین شکل می دهد ، این زندگی زمینی ما در واقع به عنوان مواد اولیه ، برای زندگی بعدی ما، مورد استفاده قرار می گیرد.

اگر با چشم بصیرت به همین زندگی فعلی خویش بنگریم، در میان انبوه جانداران و انسان ها، بهشت و جهنم را به وضوح می توان

تشخیص داد. در جهنم آتش نیست، آتش را جهنمیان با خود به جهنم می آورند. آتش در قلب جهنمیان است.

"زاهد دگر گولم نزن دوزخ ندارد آتشی"

"آنان که دوزخ می روند آتش زدنیامی برند"

(نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَّةُ، الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفْتَدَةِ)<sup>۱</sup> در همین هستی فعلی هستند آدمیانی که به ظاهر همه چیز دارند و با چشم فیزیکی و در ظاهر امر، خوشبخت و سعادت‌مند می نمایند، ولی با دیده بصیرت، همان آتش وعده داده شده خداوند را در قلب خویش حمل می کنند و در میان ستون های متعدد آتش، هستی خویش را تجربه می کنند. هیچ چیز راضی و آرامشان نمی کند، چرا؟ هیچ موفقیتی به آن ها رضایت خاطر و عیش رضایت بخش را نمی بخشد. همه چیز دارند، اما آرامش ندارند. اینان همان جهنمیانند که در هستی خویش، نتیجه ی قیامت قبلی خود را تجربه می کنند. در مقابل، هستند انسان های والایی - که کم هم نیستند - و در هر شرایطی راضی و خوشنودند و هستی خود را با سرور و رضایت تجربه می کنند. در نهایت زمان، فرصت بیش تر و شرایط بهتری برای رسیدن به تکامل و آماده سازی زندگی آینده خود در قیامت آینده را دارند. در عیش و رضایت خاطری به سر می برند، که گویا بهشت موعود

۱- سوره همزه، آیه ۷۶، آتش افروخته خداست که بر دل های کافران غلبه می

را لمس می کنند . توازن و تعادل خاصی در موازین وضوابط زندگی آن ها برقرار است ، همان توازنی که رضایت خاطر و حال و هوای بهشتی را به زندگی آن ها می بخشد<sup>۱</sup> ، (وَمَنْ ثَقَّلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ) .

(( دوزخ ، شرری ز رنج بیهوده ماست

فردوس ، دمی ز وقت آسوده ماست))

و جهنمیان که در "فامه هاویه" هستند به دو کار مشغولند :

کار اول (جبر) :

باز هم حساب هستی قبلی خود را پس می دهند. اگر در هستی قبلی، یعنی قیامت قبل در هستی بالاتری و یا حتی در سطح بالاتری از همین هستی بوده اند ، اکنون رجعتی به هستی پایین تر را تجربه می کنند ، چه آتشی سوزان تر از برگشت به عقب و به جای تکامل یافتن ، ضد تکامل را تجربه کردن .

مادر ، کسی است که پرورش می دهد و سپس موجود پرورش یافته را به هستی تقدیم می کند ، فقط آنان که در جهنم قرار می گیرند و حجم و ثقل روحشان در استخر بزرگ کائنات، آنان را در سطح پایین تری قرار می دهد ، در واقع ، مادرشان ، هاویه است . هاویه فقط آتش نیست ، آتش به وسیله ی هاویه تجربه می شود . رجعت

۱- سالک می تواند با دقت و توجه، بهشتیان و جهنمیان را از شکل و رخساره و حرکات تشخیص دهد .

آتشی سوزان برای یک هستی است. انسانی که مجبور باشد زندگی انسانی خود را در آینده به صورت حیوان ادامه دهد، هاویه را تجربه می کند ، چه آتشی سوزان تر از این می تواند باشد ؟ در قیامت قبلی اگر به صورت هستی والاتری بوده است، ولی نتوانسته که امکانات داده شده به خود را در جهت ایجاد، حجم و سبکی بیش تر و وزن و ثقل کم تر به کارگیرد ، لاجرم در قیامتی که پیش رو است، در سطح پایین تری از هستی قرار می گیرد، و اکنون برگشت و رجعت را تجربه می کند و چون در ذات هستی اش ، شعوری والاتر نهفته است و معرفتش به هستی والاتری واقف بوده است ، این معرفت ناخودآگاه از سطح زندگی و هستی قبلی وی آگاه است . بنابراین، هرگز احساس رضایت از هستی فعلی خویش ندارد ، و همیشه خود را ناراضی و ناخشنود می بیند ، و این ناراضیتی باعث می شود که آتش را در قلب خود احساس کند . مادر جهنمیان هاویه است ، هاویه آتش سوزان است . آتش اگر در مدت زمان کوتاهی بسوزاند ، می توان سوزندگی و تغییرات حاصل از آن را با ادراکات و احساسات انسانی دید و تشخیص داد ، ولی همین آتش، اگر در مدت زمان طولانی تری بسوزاند ، دیگر با دید و شعور انسانی نمی توان آن را تشخیص داد<sup>۱</sup> ، (مانند سوختن چوب در طی

---

۱- اگر یک قطعه چوب را به صورت طبیعی در محیط باز قرار دهیم، در طی زمان بر اثر اکسیژن موجود در هوا و سایر عوامل طبیعی، به طور مطمئن می سوزد. همین قطعه

هزار سال). برگشت به زندگی های پست تر و آمدن به زندگی های بالاتر یک سیر تکاملی بسیار سوزان و پالاینده دارد، که چون در زمان طولانی (از نظر انسان) صورت می گیرد، انسان آن را احساس نمی کند، ولی اگر همین سیر تکاملی که در طی میلیون ها سال صورت می گیرد، زمانش را به طریقی بتوانیم کوتاه کنیم و در طی چند روز انجام گیرد، آن وقت به آتش سوزانی که در پس آن قرار دارد واقف می شویم. پس در حقیقت، ما در همین زندگی زمینی خود نیز بهشت و جهنم را تجربه می کنیم. و به همین دلیل، در قیامت آینده، بایستی هستی جدیدی به ما بخشیده شود، که بتوانیم بهشت یا جهنم آینده را تجربه نماییم. هستی تازه این گونه شکل می گیرد و همانند یک دایره که به دور خود می چرخد و به شکل یک فنردر می آید، هربار در سطح کامل ترو بالاتری تکرار می شود.

آن هایی که سبک ترند و حجم بیش تری دارند، در جای بالاتری قرار می گیرند، و آن ها که سنگین ترند و حجم کوچک تری دارند، در هستی های پست تری واقع می شوند. و هستی انسان از نوع هستی متوسط کائنات است؛ ولی در روی زمین از نوع بهترین

---

چوب را اگر هر ۱۰۰ سال یک بار مورد بازبینی قرار دهیم، میزان سوخت و سوز آن بسیار چشمگیر و قابل دیدن است، ولی اگر آن را هر روز مورد دقت قرار دهیم، سوخت و سوز آن مشهود نیست، و حدود ۵۰۰ سال تا هزار سال بعد به طور کلی سوخته و تبدیل به خاکستر می شود.

هستی ها می باشد ، از هستی های دیگر به غیر از هستی انسان در زمین ، هستی های پست تر (مانند حیوانات) و هستی های بالاتر (که مانند هستی های غیر ارگانیک زمینی و فرشتگان زمینی می باشند) هستی جامدات و مایعات و گازها نیز مراحل دیگری از هستی و وجود هستند، که خود احتیاج به بحث و گفتگوی جداگانه ای دارند. اما، آن ها نیز نوعی از هستی هستند و به نوبه‌ی خود برای تکامل و ادراک نوع مخصوصی از هستی به وجود آمده اند ، که برای تکامل هستی های دیگر لازم و ضروری است. و شاید هستی های دیگری نیز در زمین وجود دارند که حتی از وجود آن ها هیچ اطلاعی نداریم.

اگر به پایین پای خودتان نگاه کنید ، در همین زمین ما ، هستند هستی هایی که در آتش سوزان با میلیون ها درجه حرارت ، حیات را تجربه می کنند . آتشفشان هایی که از قعر زمین بالا می آیند و مانند سیل در سطح زمین به جریان می افتند ، دارای میلیون ها درجه حرارت هستند . و از هستی هایی تشکیل یافته اند که در حقیقت، ما به صورت فیزیکی آن ها را در آتش جهنم می بینیم ، ولی هستی های متکامل تر آتش را در قلب و روح خود دارند . آتش خلقت شده خداوند که در قرآن و سایر ادیان از آن به مراتب یاد شده است، هم جنبه ی فیزیکی دارد و هم جنبه ی سمبلیک. آتش سمبل سوزندگی و نارضایتی است ، همچنین سمبل تکامل و

تغییر شکل هم می باشد . آتش می سوزاند ، و به حداکثر تکامل می رساند. آتش به انرژی خالص ، به پلاسما ، و به خاکستر تبدیل می کند. و این برای آنان که در شرایط عادی هستی نمی توانند خود را در مسیر تکامل قرار دهند ضروری است. آتش آن ها را متکامل می گرداند. هستی هایی که با داشتن امکانات و شرایط یک هستی کامل ، باز هم نمی توانند خود را در مسیر تکامل جدید قرار دهند ، و در شرایط عادی تکامل قرار نمی گیرند ، در حقیقت آتش به کمکشان می آید .

چرا که در هستی ، نمی توان از سیکل آن خارج شد . یا بایستی از آگاهی و شرایط آن استفاده کرد و در مسیر تکاملی بالاتر قرار گرفت، و یا هستی کل از امکانات خود استفاده می کند و هستی های جزئی تر را به اجبار در مسیر تکامل قرار می دهد . یکی از ابزارها و امکانات هستی کل، آتش و گداختگی است، این آتش هم به صورت فیزیکی عمل می کند و هم به صورت سمبلیک که به صورت نسبی است ، آتش در هستی های پیشرفته، در قلب و روح اثر می گذارد و به صورت نارضایتی و سمبلیک ادراک می شود ، و در هستی های پست تر به صورت فیزیکی و گداختگی و حرارت عمل می کند . بهشت و جهنم نیز نسبی هستند ، هزاران هزار دلیل می توان آورد که ما به نسبت زندگی فعلی خویش بهشتی هستیم و

هزاران هزار دلیل می توان آورد که موجود دیگری به نسبت جهنمی است .

### کار دوم (اختیار) :

در اینجا جهنمیان باز هم اختیار دارند که انتخاب کنند . به مقاومت و معرفت در اینجا ، به مراتب بیش تر از کسانی که در بهشت و در احساس "فی عیشه راضیه" هستند، احتیاج است. در این جا چون به زندگی پست تری رجعت کرده اند، و این را ، معرفتشان می داند ، از این رو ، در هر سطح و کیفیت زندگی باشند، احساس رضایت و آرامش نمی کنند. در این جا به مقاومت شکست ناپذیری احتیاج است، که از میان افعال و اعمال خوب و بد، آن ها که ما را به سبکی و وزن لازم می رسانند تا در سطح هستی بالاتری هدایت شویم را انتخاب کنیم. این انتخاب آسان و ساده نیست. همیشه اعمال نیک انتخابشان سخت تر و اعمالی که انرژی شیطانی دارند، انتخابشان آسان تر است و زودتر هم به آدمی می چسبند. اعمال شیطانی همیشه لذت بخش بوده و لذت آنی آن را ، به سرعت درک و هضم می نماییم . ولی اعمال روحانی لذتش آنی نیست و همیشه پس از مدتی از گذشت آن ، که معرفت آن را در خود هضم می کند ، لذت آن اعمال پس از هضم اعمال در معرفت ادراک می شود. (بنابراین، آدمی همیشه به دنبال انتخاب اعمال لذت بخش و آنی می باشد .)



سالک باید موقعیت خود را دقیق ادراک کند ، بداند که در این هستی، در کجاست. حالات، روحیات، وضع زندگی، برخورد اطرافیان و اجتماع را با خود و نتیجه ی اعمال و رفتار خود را با دیگران به دقت ارزیابی کند، ببیند در کجاست؟ آیا در عیش رضایت بخش است، یا "فأمه هاویه" را تجربه می کند؟ این را هیچ کس نمی تواند به سالک بگوید ، فقط خود اوست که می تواند تشخیص بدهد که در کجای کار است . حتی نحوه خواب هایی که سالک می بیند ، نشان دهنده این است که وی در کجاست<sup>۱</sup> ، کار سالکی که تشخیص دهد در این قسمت از هستی (یعنی جهنم) قرار گرفته است یا نه، کاری بس دشوار و طاقت فرساست ، تا سالک نداند که در کجای هستی واقع شده ، نمی تواند قدمی در جهت لمس و پیش رفت تکامل خویش بردارد . هر قدمی که برمی دارد، ناآگاهانه است و به طور تصادفی و با حساب احتمالات ممکن است سالک را به مراحل برساند، ولی قطعی و حتمی نیست ، اما سالکی که تشخیص داد، در کجای هستی فعلی خود قرار دارد ، می تواند آگاهانه ولی با توکل، در راه رسیدن به لمس تکامل قدم بردارد . و این حرکت آگاهانه، سالک را به طور قطع و حتم به مقصد می رساند.

---

۱- در این مورد در قسمت خواب کامل تر توضیح داده شده است.

سالکی که در این قسمت از هستی قرار گرفته ، یعنی به هستی پایین تری رجعت کرده و به خاطر اعمال گذشته اش دارای کد کم ارزشی شده است، این رجعت را احساس می کند و اگر دقت و توجه خاص به زندگی خود کند، متوجه می شود، اتفاقاتی که برایش رخ می دهد، در شأن و مقام و موقعیت وی نمی باشد ، ولی او باید این اتفاقات را تجربه کند، و پس از هر تجربه، ارزش و معیار جدیدی به کد وی اضافه می شود . معرفت سالک که با او هستی یافته است ، معرفت زندگی گذشته وی می باشد ، و تمام آگاهی ها را با خود دارد، که حاصل زندگی قبلی وی بوده است ، معرفت سالک می داند که قسمتی از کدهای ارزشی اش را از دست داده است و در یک زندگی جدیدی ، با کدهای کم ارزش تری قرار دارد . از این رو ، به ذهن و آگاهی سالک فشار می آید که باید در راه کسب ارزش های جدید و آگاهی های والاتر اقدام کند ، و از طرف دیگر هیچ کدام از کوشش ها و اقدامات سالک ، چون هنوز سطح، معرفت را حتی به سطح هستی قبلی اش نرسانده است ، او را ارضا نمی کند ، و به این جهت ، سالک خود را در آتش احساس می کند. این آتش از درون سالک ، به صورت احساسات مختلف بروز و ظهور می کند ، و سالک اسیر و برده ی آن ها می شود . در این قسمت از هستی ، سالک باید بسیار هوشیارانه و آگاهانه قدم بردارد. مواظب باشد که فریب رفتارها و اعمال شیطانی را نخورد . مثال مار در آستین را

همیشه مد نظر داشته باشد ، فکر کند که ماری در آستین دارد و لحظه ای غفلت باعث چشیدن زهری تازه از نیش مار است، که در نتیجه موجب توقف در همین مرحله از تکامل وی می شود .

در این مرحله ، امتحانات سخت ، مشکلات ، مصائب و ناراحتی های فراوان برای سالک رخ می دهد ، ولی همین که وی در راه سیر و سلوک قدم برمی دارد، خود یکی از عوامل و مراحل خوش بختی و اقبال وی می باشد . باید قدر این نعمت را بداند ، همین خود یک نشانه ی بارز برای سالک است که، این بار بتواند تکامل را لمس کند و جبران خطاهای زندگی گذشته اش را بنماید .

همچنین سالک باید بداند که مشکلات و مصائبی که برایش پیش می آید آگاهی ها و افزایش ارزش کدهای معرفتی وی می باشد، و این به خاطر رجعتی است که نموده و عدالتی است که هستی ، برای به تکامل رسانیدن موجودات اجرا می کند . این مصائب برای کسانی پیش می آید که در این مرحله از هستی واقع می شوند ، آنان باید رجعت را به تجربه هضم کنند و رجعت آسان نیست . تحمل و صبر و استقامت لازم است ، تا از این هاویه گذر کنیم ؛ و باید هم گذر کنیم .

حق انتخاب با سالک است ، می تواند بازهم به دنبال لذت های آنی برود و مواد اولیه زندگی بعدی خویش را به طریقی تهیه کند، که به رجعتی مجدد هدایت شود . و همچنین می تواند اعمال و رفتاری

مغایر را در پیش بگیرد و با صبر و حوصله و استقامت، از هاویه بگذرد و برای قیامت خود، کد با ارزشی بهتر و معرفتی در حد لمس و احساس کمال خویش را به دست آورد.

قبل از پایان بحث در مورد قیامت، ذکر این نکته نیز ضروری است که، قیامت روز و یا برهه‌ی خاصی از زمان نیست، که از هستی کل کائنات منفک و جدا باشد. بلکه دورانی از زمان است که از یک هستی کهنه و پیر، نوع دیگری از هستی در سطحی بالاتر و متکامل تر و جوان تر شکل می‌گیرد و زنده می‌شود. و این تغییرات به تمامی در تداوم مسیر هستی قبلی صورت می‌گیرد. حدوث قیامت به این گونه نیست که زندگی و هستی پایان یابد، و سپس پس از پایان یک هستی، قیامت شروع و به حساب‌ها رسیدگی شود، بلکه در تداوم هستی‌ها، و پی‌در پی حوادث و اتفاقات باعث تغییر هستی‌ها و تکامل آن‌ها می‌شود، و به حساب‌ها نیز به همین گونه رسیدگی می‌شود.

در حقیقت جهنم و بهشت، مجازات اعمال نیست، بلکه نتیجه و حاصل آن است. مجموع اثرات اعمال، نتیجه‌اش مکان خاصی است که در اختیار معرفت ما قرار می‌گیرد. و این مکان احساس خاص بهشت (رضایت خاطر) و یا جهنم (نارضایتی) را در معرفت ما بر می‌انگیزد. همان‌طور که مستی نتیجه‌ی شرب الکل است و نه مجازات و حسابرسی آن، بهشت و جهنم نیز نتیجه‌ی اعمال است،

نه جزای آن . مفهوم عدالت نیز همین است ، که نتیجه ی هر عملی به آن عمل برگردانده شود<sup>۱</sup> . که آن نیز یکی از قوانین بدون تغییر فیزیک است .

بهشت و جهنم در دو محل جداگانه و مختلف نیز نیستند که بینشان حصار و یا تفکیک کننده ای باشد ، هر دو به طور هم زمان در یک محل واقع می شوند ، منتهی افراد بهشتی و جهنمی در آن مکان دو احساس مختلف دارند، جهنمیان با خود آتش را به آن مکان می آورند، و در قلبشان احساس نارضایتی است و بهشتیان رضایت خاطر و آرامش را .

داد درویشی از سر تمهید      سر قلیان خویش را به مرید  
گفت که از دوزخ ای نکو کردار      قدری آتش به روی آن بگذار  
بگرفت و ببرد و باز آورد      عقد گوهر ز دُرج راز آورد  
گفت که در دوزخ هر چه گردیدم      درکات جحیم را دیدم  
آتش و هیزم ز ذغال نبود      اخگری بهر اشتعال نبود  
هیچ کس آتشی نمی افروخت      ز آتش خویش هرکسی می سوخت  
(صغیر اصفهانی)

۱- هر عملی را عکس العملی است، مساوی و مختلف جهت ( قانون عمل و عکس

## بیان فلسفی عالم

فلسفه هر دوران از زندگی بشر بستگی بسیار زیادی با علوم همان دوران دارد. هر تغییر و تحولی که در علوم ایجاد شود، در فلسفه نیز واکنش مستقیم ایجاد می کند. به همین دلیل، طرز بیان عالم، در فلسفه های ادوار مختلف، با هم تفاوت دارد، و در اعصار مختلف همراه با پیشرفت علوم فلسفه نیز متحول شده است.

به عنوان مثال: در وحله ی اول، وقتی دستگاه نجوم قرون وسطی که زمین را مرکز عالم می دانست، به وسیله ی کپرنیک درهم شکسته شد، جریان فلسفی تبیین عالم نیز بعد از آن متحول شد، آدمی دانست که دیگر خانه ی او مرکز ثابت عالم نیست، که همه چیز به دور آن بچرخد و همه چیز به خاطر آن به وجود آمده باشد، بلکه زمین او یکی از کرات کوچکی است که ضمن عظمت انفرادی خود با دیگر همسالان خویش به دور یکی از ستاره های بی شمار آسمان می چرخد، که در مقام مقایسه با همسالان بزرگ تر از دانه ی خردلی بیش نمی ماند. پس از این دوران بود که انسان به تدریج، به تنهایی خود در عالم هستی پی برد و بی محابا در پی کشف عالم هستی و شناخت خویش برآمد.

در حله ی دوم تئوری مکانیکی نیوتن و قانون جاذبه ی عمومی او و سیب معروفش<sup>۱</sup> آدمی را به درک مفاهیم جدیدی از عالم هستی رهنمون شد.

فلسفه ی طبیعت مکانیکی در ذهن انسان متبلور شد و دیگر اعتقاد به آزادی انسان در مورد انتخاب نیک و بد، خیالی بیش نمی نمود. جمله معروف (مسیر تیر جز راهی که تیر انداز معین می کند نیست) اعتقاد به جبر را بیش از پیش در ذهن آدمی رسوب می داد. و از آن جا به بی اعتباری و بی اختیاری خویش واقف شد، حال به دنبال فلسفه ای می گشت که تا حدودی بتواند قدرت از دست رفته خویش را اگرچه به طور ذهنی تجدید کند.

در همین دوران و یا دوران قبل از نیوتن، فلاسفه ی عصر، سوالات و مسائل مهم فلسفی زمان خود را بدون آن که دقیق و مشخص شده باشند پاسخ گفتند، در واقع ارزوها و تخیلات خود را که هیچ گونه منطق علمی جز منطق احساس و اشراق نداشت به صورت مکاتب مختلف فلسفی بیان داشتند. هرکدامشان با بیان فلسفه ی خود، کلماتی به کار می بردند که معنی و مفهوم روشنی نداشتند و درواقع می خواستند خود را با بیان احساسات و اشراقشان از رنج سال های

۱- سببی که از درخت افتاد و نیوتن را به فکر فرو برد که اگر زمین گرد است، چرا این سیب، به آسمان نمی افتد؟ و از همین چرا بود که قانون جاذبه ی زمین را کشف نمود.

دراز تحقیق و آزمایش برهانند و در خصوص مسایل مهمی چون :

وجود یا عدم وجود خدا

بودن یا نبودن روح

راست و دروغ بودن معاد

تقرر یا عدم استقرار ماهیت

اصالت یا عدم اصالت وجود

تناهی یا عدم تناهی ابعاد

قدمت یا حدوث ماده

کثرت یا وحدت وجود

جبر و اختیار

و سایر مسائل فلسفی دیگر مطلبی ابراز نمایند ، و چون اظهار این مطالب هیچ کدام مبنای علمی و تحقیقی و آزمایشگاهی نداشتند ، بلافاصله پس از ارائه ، به وسیله ی یک قانون تجربه شده فیزیکی ، و یا یک مکتب فیلسوفانه دیگر دچار تزلزل ، تغییر و یا فراموشی می شدند ، از اینجا مکاتب مختلف فلسفی به وجود آمدند . عده ای فلسفه اختیار را انتخاب کردند و عده دیگر فلسفه جبر را ، بعضی قدمت را به ماده نسبت می دادند و برخی به حدوث آن. هر کدام هم برای اثبات نظریات خود دلایل متعدد و برای ردّ ادعای رقیب شواهد مختلفی ارائه می دادند که از دیدگاه خود، همه هم درست بودند .



تحولات فیزیک در سال های اخیر ، و فرضیه ی نسبیت انیشتین ، اثر بسیار مهم دیگری بود که در فلسفه نوین و بیان عالم ، آدمی را به ادراک نوع تازه ای از عالم هستی رهنمون شده است، که البته با پرسش های تازه ای هم روبروست . گرچه تحولات فیزیک خود رنگ فلسفی دارند ، اما به مسائل فلسفی مبتلا به آدمی ، هنوز به طور دقیق و علمی، به وسیله ی فیزیک پاسخ داده نشده است .

مسائلی چون : جبر و اختیار

جرم نماد نهایی جهان که آیا مادی است یا مجرد؟ از ماده و یا از هر دو است ؟ آیا جنبه ی ماده جهان اصیل تر است یا جنبه ی مجردی آن؟

و آیا ماده مخلوق مجرد است و یا بالعکس ؟

آیا جهان ادراکی آدمی ، که در زنجیر فضا و زمان درک می شود ، حقیقت واقعی است و یا فقط سایه ای از حقیقت است که در جهان معنا اتفاق می افتد ؟

به همین دلیل ، فلسفه نیز به موازات فیزیک راه خود را در علوم گشوده است و هم زمان با پیشرفت های انسان در فیزیک، فلاسفه نیز در جهان بینی خود تغییراتی داده اند . فیلسوفان جدید از علوم تازه و نوشکفته فیزیک در جهان بینی خود استفاده می کنند . در واقع فیزیک و فلسفه دوقلوهایی هستند که مکمل یکدیگر و هر کدام باعث پیشرفت و توسعه ی دیگری می شوند .

فلاسفه عصر حاضر ، دارای جهان بینی مشخص و نشأت گرفته از یکی از علوم خاص فیزیکی نیستند و هریک برای خود اندیشه ها و مدل های مختلفی برای عالم هستی دارند . سالک باید مطالعات مفصلی در خصوص بیان فلسفی عالم در مکاتبات مختلف داشته باشد . که ذکر مفصل آن از این کتاب خارج است .

### مراحل مدیتیشن :

شناخت انرژی

دیدن انرژی

تبدیل انرژی کیهانی به انرژی حیاتی انسان

هدایت آن به مراکز انرژی در بدن

به حرکت درآوردن این انرژی در بدن، به سمت قسمت فوقانی نخاع و تبدیل آن به ارتعاشات برتر انرژی به مصرف رسانیدن آن توسط کالبدهای برتر ( کالبدهای هفت گانه) که امید است این مراحل در جلد دوم (راه سالک) به طور مفصل توضیح داده شود.

### موضوعاتی برای مدیتیشن :

- حرکت انسان در هستی ، از اسپرم شروع و در بطن مادر و پس از تولد ، به سمت مرگ می باشد . در حالت مراقبه فکر کنید که اگر جریان برعکس اتفاق می افتاد چه پیش می آمد ؟ یعنی انسان از قبور بر می خاست و از پیری به سمت جوانی و سپس کودکی می

رسید و آنگاه در بطن مادر خود فرو می رفت و به صورت اسپرم و تخمک تجزیه می شد و همین طور این سیر و سلوک را ادامه دهید تا به نقطه اولیه هستی دست پیدا کنید، توضیح این که ، ممکن است با اولین و یا چندمین تجربه به راز هستی دست نیابید و تا مراحل پایین تری پیشرفت کنید؛ اما چنان چه ، به این مراقبه در محل ساکت و با توجه ، حداقل هفته ای یک بار ادامه دهید؛ به زودی به روشن بینی غیر قابل بیانی که در قالب کلمات نمی گنجد دست می یابید و آرامش و توکل سالک را صاحب می شوید.

- یک بادکنک را باد کنید ، موزیک به نسبت بلندی با صدای بم بگذارید ، بادکنک را در میان دو دست خود آرام بگیرید که تمام سطح کف دست شما با سطح بادکنک در تماس باشد ، سعی کنید ضربات موزیک را بر روی حجم آن احساس کنید ، فکر کنید که چگونه ضربات موزیک به سطح و حجم بادکنک انتقال می یابد ، و بادکنک تحت تأثیر این فرکانس ها می تواند حتی اگر شنوایی شما به طور کامل از بین برود ، به وسیله ی تغییر حجم خود ، متن موزیک را به وسیله ی احساس لامسه به شما منتقل کند . پس از مدتی تمرین ، متوجه می شوید که با احساس لامسه هم می توان شنید .

- هستی نیز از فرکانس های موجود در کائنات ، به نسبت اهمیت آن، به همین منوال تأثیر می پذیرد، رفتارها و اعمال هر موجودی، مانند همین فرکانس های موزیک بر هستی اثر می گذارد .

- ابتدا چندین بار ، به همین منوال به متن یک موزیک مشخص گوش دهید ، هم با توجه به صدا و هم با توجه به تغییرات سطح بادکنک . حال گوش های خود را با گوشی یا وسایل دیگری کامل ببندید، و سعی کنید صدای موزیک را فقط از طریق تغییرات حجم بادکنک که به دست های شما منتقل می شود بشنوید و به تفاوت شنوایی و نوع کیفیت آن توجه و دقت خاص کنید . هستی صدای موجودات را لمس می کند، صدای حرکات و حتی افکار موجودات به این گونه به هستی منتقل می شود . به نحوه انتقال این صدا - از یک صدای کوچک تا صدای گردش کره زمین به دور خود- فکر کنید . چگونه این صداها روی یکدیگر تأثیر می گذارند و هریک دیگری را مورد تقویت قرار می دهد ، تا در حد شنوایی هستی بشوند ، در حقیقت در حد لمس هستی می شوند ، تا آن صداها را هستی بتواند لمس کند .

صدا یکی از ارکان موجودیت هستی است ، همه چیز دارای صدا هستند و یکی از خواص موجودات ایجاد صداست . کره زمین نیز دارای چندین نوع صداست . اول صداهایی که موجودات زنده در روی زمین ایجاد می کنند، که دارای پتانسیل بسیار زیادی است.

دوم صدای گردش زمین به دور خود و سوم صدای گردش زمین به دور خورشید است. این صداها را ما نمی شنویم، چون فرکانس آن بسیار بالاست و از محدوده ی شنوایی انسان خارج است.

هستی، تمام صداهای موجود در عالم را لمس می کند. و بر اساس نوع کیفیت و مقدار آن از آن صداها متأثر می شود و بر اساس تأثیرپذیری خود، عکس العمل مناسب را نشان می دهد. همان طور که شنیدن صدا احتیاج به گوش ندارد و با حس لامسه نیز می توان فرکانس های صدا را شنید، به همین گونه نیز اعمال ما دارای فرکانس هستند و هرکدام به هستی اثر خاص خود را دارند.

در میلیون ها سال قبل، زمین با سرعت بیش تری به دور خود می چرخیده است. مثلاً: به جای هر ۲۴ ساعت که اکنون یک بار به دور خود می چرخد، در آن زمان هر ۱۵ ساعت یک بار به دور خود چرخیده، در چند میلیون سال دیگر این سرعت کم تر می شود. مثلاً: هر ۳۰ ساعت یک بار به دور خود می چرخد و این نشان می دهد که در هستی هیچ چیزی ثابت و پایدار نمی باشد و کل کائنات در حال تغییر و تحوّل است. روزی می رسد که زمین آن قدر آهسته حرکت می کند و خورشید آن قدر گرمایش را از دست می دهد که کرات منظومه ی شمسی جاذبه ها و انرژی های خود را از دست می دهند و با هم تصادم می کنند و از این تصادم انفجاری می مهب و گسترده ای به وجود می آید، که شاید همان روز قیامت

باشد. آن روز را در نظر بیاورید، و خودتان را در آن فضایی که همه چیز در آن به صورت گاز است پیدا کنید. مراقبه ای در سکوت برای نیم ساعت و در این مورد خاص به شما بینش و آگاهی خاصی عطا می کند که کل هستی و رمز و راز زندگی ها و هستی های متعدد و نحوه این که هر هستی چگونه، در جای مخصوص خود قرار می گیرد برای شما مشخص و گشوده می شود.

- برای انسان سرعت نور (سیصد هزار کیلومتر در ثانیه) حتی در اندیشه اش نمی گنجد. اصولاً رسیدن به سرعت نور برای ماده و عدم امکان تجاوز از این سرعت یکی از اصول موضوعی فیزیک نوین می باشد. ماده در حداکثر توان خود به سرعت نور می رسد و بیش از این سرعت برای ماده امکان پذیر نیست. اما تصور سرعتی بیش از سرعت نور در فیزیک نوین غیرممکن نیست - دنیای سرعت های پایین تر از سرعت نور را جهان تاردیون<sup>۱</sup> و دنیای بالاتر از سرعت نور که در آن سرعت نور حدّ پایین سرعت های ممکن است را جهان تاخیون<sup>۲</sup> می نامند. البته تصور چنین دنیایی برای ما انسان ها و تمامی موجودات مادی امکان پذیر نخواهد بود، زیرا دو جهان هیچ گونه تلاقی با هم نمی توانند داشته باشند. می توان تصور کرد که جهان تاخیون همان دنیای معنویت باشد که

۱ - Tardyon به معنای کند

۲ - Takhyon به معنای تند

موجودات غیر ارگانیک در آن هستی می یابند و دنیای مادیت متأثر از افکار و اندیشه های آنان است. در جهان سه نوع ذرات وجود دارند .

نوع اول: ذراتی که هرگز به سرعت نور نمی رسند .

نوع دوم: فوتون ها و کوانتوم های مشعشع دارای امواج الکترو مغناطیسی و نوترینوها، که به سرعت نور می رسند .

نوع سوم : تاخيون ها که سرعتشان همیشه از سرعت نور بيش تر است . (جهان معنویت از تاخيون ها شکل می گیرد و تحت تأثیر نوع اول ذرات ، جهان مادیت را می سازد .)

حال همین مطلب را برای مدیتیشن و توجه و تمرکز در خصوص جهان تاحیون به حداقل سرعت در آن جا معادن سرعت نور اسب و چگونگی ادراک ، حیات و هستی توسط موجودات آن دنیا و شکل و شمایل آنان قرار دهید ، توضیح این که موجودیت چنین دنیایی چون با سرعت فوق نور در حرکت و غیر ارگانیک هستند ، شاید شمایی مانند شکل بادام خواهند داشت .

### برای روشن بین شدن

هر امر معنوی عالی یک پایه ی شیمیایی دارد ، و هر ماده شیمیایی در حرکت به سوی تکامل به سمت یک هدف معنوی عالی است . تا ماده شیمیایی لازم ، برای ادراک هر مقوله ای ، در بدن انسان یا هر

موجود زنده دیگری، تشکیل نشود، ادراک و آگاهی آن مقوله و آن حالت معنوی خاص حادث نمی شود. حاصل ادراک و آگاهی از ترس، آدرنالین یک ماده شیمیایی است و یا برعکس، آدرنالین باعث احساس ترس و تند شدن ضربان قلب می شود. آدرنالین به سمت هدف تکاملی خود که ادراک و آگاهی از ترس است پیش می رود، و همچنین ترس در یک سیستم ارگانیکی باعث ایجاد ماده شیمیایی آدرنالین می شود. ما انسان ها برای رسیدن به فضیلت انسانی و روشن بینی و تکامل یا بایستی از بالا به پایین، یعنی از حالت معنویت به ماده عمل کنیم و یا به وسیلهی ایجاد ماده ی شیمیایی لازم در بدن در شرایط ادراک فضیلت انسانی قرار بگیریم، یا باید اقتدار ما برای درک فضیلت و روشن بینی آن قدر زیاد باشد (مثل لزوم هوا برای تنفس) تا بدن مواد شیمیایی لازم را تهیه کند (مانند ترسیدن) و در شرایط ادراک قرار گیرد، و یا با دانستن نوع تغذیه و مواد شیمیایی لازم، آن را در بدن تهیه کنیم که حالت آگاهی و روشن بینی دست بدهد، چون در حال حاضر، آگاهی و دانش انسان در آن حد از بینش نیست که مواد شیمیایی لازم برای درک فضیلت و روشن بینی را بشناسد و شناخته است، پس تنها راه باقی مانده، درخواست و آرزوی اقتدار فراوان برای رسیدن به فضیلت است، که در نتیجه ی اقتدار، بدن مواد شیمیایی لازم را در خود تولید و ترشح می کند که انسان به حالت روشن بینی دست پیدا کند. شما



فقط باید بخواهید ، مانند لازم ترین و ضروری ترین وسیله ی حیات، روشن بینی را طلب کنید، و خود را در شرایط آن قرار دهید، که روشن بینی ، خود به سراغ شما می آید . اگر انسان مواد شیمیایی لازم برای روشن بین شدن را می شناخت ، می توانست آن را در آمپول هایی تهیه ببیند و شما با تزریق یک آمپول روشن بینی و فضیلت ، به آن مقام دست می یافتید . همان طور که با تزریق آمپول آدرنالین ، شما به حالت ترس و وحشت دست پیدا می کنید و یا با مصرف گیاهان توهم زا به برخی از شرایط رؤیا بینی دست پیدا می کنید ، شاید چنین روزی خواهد رسید ، که با خوردن قرصی و یا تزریق آمپولی ، فضیلت و آگاهی و روشن بینی انسان را به درجه ی بهتری از کمال برساند. و یا بتوان با نوع تغذیه خاصی انسان های وارسته و صالح تری به وجود آورد (مانند زنبور عسل) . در واقع با کنترل و درجه بندی نوع تغذیه بتوان انسان را به ولکان تبدیل نمود ، (که البته برای این که دانش انسان به این مرحله برسد ، هزاران هزار سال وقت لازم است) . اما امروزه ، تنها راه برای دستیابی به فضیلت ، درخواست است و شناخت مراحل و طرق رسیدن به آن و خود را در آن شرایط قرار دادن ، بقیه راه مربوط می شود به اقتدار شما و نوع بدنی که دارید و میزان اطاعت و تسلیم شما در مقابل درخواست هایتان . اگر بدن شما از درخواست هایتان پیروی می کند، و به زودی تسلیم خواسته های شما می شود،

مطمئن باشید که به سرعت به روشن بینی می رسید . تمرین های ریاضتی ، برای ادراک بدن شما از اقتدار و اراده تان کمک بزرگی به سریع تر شدن روشن بینی شما خواهند کرد.

برای روشن بین شدن :

- ۱- باید مسیر روشن بینی و تکامل را شناخت .
- ۲- خود را در این مسیر قرار داد .
- ۳- در انتظار تابش نور آگاهی بود که در مسیر قرار داشتن و در انتظار بودن باعث می شود که در زمان مناسب نور آگاهی تابیده شود.

شاید انتظار برای تاییدن این نور ، سال ها طول بکشد ، شاید هم به ساعتی نکشد .

غره مشو که مرکب مردان مرد را

در سنگلاخ بادیه پی ها بریده اند

نومید هم مشو، که رندان جرعه نوش

ناگه به یک خروش، به منزل رسیده اند

(حکیم عبدالرحمان جامی)

### سیکل نیستی یا آگاهی منفی

۱- بودن نبود یا هستی نیست

۲- نبودن قبل از نیستی یا نیستی ماقبل هست

۳- نیستی

۴- نیستی های نا آگاه

۵- نیستی های آگاه به نیستی خویش

۶- نیستی های منتظر برای تکامل

۷- نیستی های هستی بخش ( که خود باعث تکاملند ، و در ابتدای

سیکل هستی قرار می گیرند . )

وجودیت و هستی ، همیشه با رنج و اندوه همزاد و همراه است . عارفان کهن معتقد بودند که رنج و اندوه باعث تکامل و به ثمر رسیدن هدف اصلی حیات است . تجربه ی، رنج و تعب برای هر موجودی نتیجه اش تکامل آن موجود است ، آنان می پنداشتند که هستی زمینی ، با این همه رنج و اندوه و اشکال مختلف نارضایتی در آن همان جهنم واقعی ، اما ، در سطوح مختلف که خداوند وعده داده است می باشد ، و زمین ، جهنم خداوند است .

دلیل اساسی و مهم خود را ، کیفیت بروز تنازع بقا در هستی زمینی می دانستند و این که هر موجود برای بقای خود لازم است که موجودات و هستی های دیگر را بخورد و آنان را مجبور سازد که مرگ را تجربه کنند. می گویند: که آیا نمی شود زندگی و حیات به گونه ای شکل می گرفت که برای بقای هستی، موجود الزامی به کشتن و خوردن موجودات دیگر نداشت ؟ و مثلاً : مانند هوایی که تنفس می کنیم، کسب انرژی برای دوام هستی نیز همه جا و به وفور

در زمین یافت می شد. در این صورت، موجودات مانند تنفس کردن می توانستند از نعمات دیگر زمین برخوردار شوند و لزومی به کشت و کشتار یکدیگر نداشتند، و دیگر از بسیاری از صفات ناپسند که بالمال به دنبال این نوع از هستی در موجودات وجود پیدا می کند، خبری نبود.

### رابطه هستی و نیستی

هستی و نیستی صورت های مختلفی دارند<sup>۱</sup>، من به صورت انسان هستم و در سیر تکاملی خود نیستی را در وجودیت انسانی خود، از قوه به فعل درمی آورم. و آن را تبدیل به هستی می نمایم. دیگر هرگز نیست نمی شوم. حتی پس از مرگ، از حالت انسانی خود در واقع نیست می شوم، که این نیستی خود آغاز هستی دیگری است، که به صورت دیگر و با شکل و شمایل تازه ای آغاز می شود. همان طور که قبل از انسان بودم، در هیئت انسان، نیست بودم ولی به صورت موجود تک یاخته ای به نام اسپرم یا تخمک وجود داشته ام. که هستی اسپرمی در طی سیر تکاملی خود، وجودیت

---

۱- همان طوری که هستی ها صورت های مختلفی دارند، نیستی ها هم صورت های مختلفی دارند. نیستی ها در شمایی به گونه ی نیستی های مطلق، نیستی های در انتظار هستی و نیستی های ماس با هستی می باشند، که در فصل مربوط به نیستی توضیح داده شده است.

اسپرمی اش از هست به نیست تبدیل می شود و درمقابل وجودیت انسانی اش از نیست به هست درمی آید. وجود جهان به هیچ وجه تصادفی نیست ، ضمن آن که تصادفی و بر حسب احتمالات متکامل می شود (حساب احتمالات بخش بسیارمهمی در ریاضیات عالی است .) ایجاد جهان و عالم هستی برحسب تصادف نبوده است ، بلکه براساس وجودیت بالقوه ای بوده است که در نیستی وجود دارد. اگر جهان نیستی را بطورکلی نبود پنداریم و آن طور که از کلمه ی نیستی مفهوم می شود ، آن جهان را نیست بدانیم، آن وقت درک چنین حالتی که در جهان نیستی به طور بالقوه هستی وجود دارد، مشکل می شود. ولی در جهان نیستی، بودن ، بالقوه هست ، همان طور که در جهان هستی ، نبودن و نیستی ، بالقوه وجود دارد. البته این درک نیستی و هستی از دیدگاه انسانی صحیح است . در واقع چون انسان به جهان نیستی مسلط نیست و آن را درک نمی کند، به این جهت آن جهان را نیستی می پندارد، درحالی که بین هستی و نیستی فقط یک تبدیل و ترکیب و تجزیه وجود دارد.از تجزیه یک عنصر دو یا چند جهان<sup>۱</sup> به وجود می آید که برای

---

۱- در حقیقت از تجزیه ی یک عنصر ممکن است یک یا چند عنصر دیگر به دست آید. مثلاً: از تجزیه یک پیون (Pion) که کوچک تر از اتم است یک الکترون و یک پوزیترون حاصل می شود. اگر هریک را زیر نظر بگیریم ، آن وقت روابط دنیای هستی و نیستی برای ما روشن می شود. به قسمت روابط دنیای مادی و معنوی در همین کتاب مراجعه شود.

هریک از جهان ها جهان دیگر قابل تکاملی خود هست می شود و این گردش بین هستی و نیستی دایم صورت تصادفی و برحسب احتمالات صورت می گیرد. به این جهت ، برخی دانشمندان فکر می کنند که جهان به صورت در جریان است. لیکن در سیر تکاملی موجودات ، حوادث و اتفاقاتی که باعث ایجاد تعادل در (بودن) و یا (نبودن) موجودات می شود به تصادفی به وجود آمده است . زیرا با احساسات و ادراکات انسانی فقط می توان سیر تکامل بودن که به سمت نبودن است را دید و ادراک کرد، ولی سیر تکامل نبودن که به سمت بودن است را انسان چون نمی تواند ببیند ، آن را ادراک هم نمی کند، درواقع این سیر تکامی دردنیای دیگری اتفاق می افتد ، که ضمن مظهریت فیزیکی ، قابل رؤیت برای انسان نمی باشد. از این رو، انسان آن را درک نمی کند .

درک چنین حالتی مستلزم آن است که انسان آگاهی و ادراکی نسبت به نبودن و جهان نیستی داشته باشد. که این حالت فقط در مراحل بالای سیر و سلوک و همزمان با تسلط سالک بر احوالات شخصی و دشمنان بالقوه ای که دارد حاصل می شود .

### درباره هستی

هستی و حیات اشکال مختلف دارد . هستی انسان به گونه ای است که از حیات خود و از حیات دیگر هستی ها مطلع است . هستی

هایی وجود دارند که نمی دانند هستند و به هستی خود واقف نمی باشند . در این گونه هستی ها معرفت هست، ولی ظهور معرفت وجود ندارد . هستی هایی هم وجود دارند که بین نیستی و هستی قرار می گیرند و در واقع در مرز بین نیستی و هستی در انتظار اظهار وجود هستند ، به طور کلی دایره هستی را می توان به طریق زیر تقسیم بندی نمود:

### سیکل هستی یا آگاهی مثبت

- ۱- نبودن بود ، یا نیستی هست
  - ۲- بودن قبل از بود ، یا هستی ماقبل هستی
  - ۳- هستی
  - ۴- هستی های ناآگاه از هستی خویش (گیاهان ، برخی از حیوانات، و برخی از انسان ها)
  - ۵- هستی های آگاه به هستی خویش (برخی از حیوانات، انسان های والا ، ولکان ها (۱) ، فرشتگان ، موجودات غیرارگانیک و معرفت)
  - ۶- هستی های منتظر برای تکامل (ارواح و اندیشه های منتظر برای تکامل و روز رستاخیز)
  - ۷- هستی های نیستی بخش
- قسمت ۷ مجدد به قسمت اول برمی گردد. (پس از سیر تکامل و گذراندن دوره تجزیه، در سیکل نیستی، در یک سیکل بالاتر هستی می بخشند.)

## راز هستی

" رازی در جهان وجود ندارد. سرّی در هستی نیست ، آن چه را که نمی دانیم راز است. به محض این که آن را دانستی، دیگر راز نیست، اسرار فقط همان ندانسته ها هستند ، نادانی بزرگ ترین اسرار است. هیچ رازی به جز نادانی در هستی نیست ."

بشر از ابتدای شناخت خویش تا کنون ، نشان داده است که هزاران بار، فلسفه های مختلف و ایدئولوژی های متفاوتی را به تجربه کرده و به آن معتقد شده و سپس به بی اعتباری آن ها پی برده است . ولی همین بشر ، تا زمانی که از دیدگاه علمی به بی اعتباری اعتقاد خود پی نبرده بود ، متعصبانه تا مرز پرستش به معتقدات خود پیش رفته و گاه خون های بی گناهان را نیز بر زمین ریخته است که در مخالفت با عقیده اش سخنی و یا اشاره ای گفته بودند . جالب آن است که پس از پی بردن به بی اعتباری و مجازی بودن عقاید خود ، بدون اظهار تأسفی از اتلاف وقت گذشته و تعصبات بی موردی که باعث جنگ ها و ویرانی های متعددی گشته بود بلافاصله به فلسفه جدید و عقیده تازه دیگری ، با همان شدت و حدّت معتقد می گشت و دوباره نسل های تازه بشری ، همان اشتباهات خود را تکرار می کردند ، و بحث ها و جدل ها ، مجدد شروع می شد ، هر یک در اثبات مدعای خود دلایل متعدد می آورد و در رد عقاید رقیب کتاب ها و مقاله ها می انگاشت ، و حاصل این جدل ها گاه



دوباره به جنگ و نزاع و ویرانی کشیده می شد . جنگ و دعوای فلاسفه در طی قرون و لشگرکشی ها و خونریزی های ادیان مختلف با یکدیگر ، سراسر تاریخ بشری را پر کرده است . شگفت انگیزتر آن است که این همه ، برای وادار کردن بقیه ی انسان ها به جهت پرستش خدای یکتا بوده است و هر دو طرف دعوا از یک خدا سخن می گفته اند .

در حقیقت هر دو طرف خدای خویش را با نیزه ها و شمشیرها در جنگ ها جستجو می کردند .

حدود و ثغور اعتقاد به یک فلسفه یا ایدئولوژی ، بشریت را تا آن جا پیش می برد که حاضر بود ، خون بشر دیگری را بریزد ، چرا که ، اعتقاداتش همانند و معادل اعتقادات او نیست ، اما آیا ، انسان باید این چنین باشد ؟ آدم در زمانِ آدمیت هنوز به مرحله ی اعتقاد و ایمان نرسیده بود . حدود پرش معرفتش در حد گذران زندگی روزانه و مقابله با طبیعت بی رحم و شکننده بوده است . هنوز نمی دانست در کجاست ، و چرا و چگونه به زندگی و حیات آمده است ؟ (گرچه انسان هنوز هم پاسخ صحیح این سؤالات را نمی داند) ولی برای انسان نفس مطرح شدن چنین سؤالاتی ، نشان دهنده توسعه و حجم معرفتش می باشد . آدم هنوز برایش سؤالی پیش نیامده بود ، این بشر بود که در زمان بشریت اولین سؤال برایش مطرح شد و جهان و هستی والاطر و قوی تر از خود را شناخت ، آدم در ابتدای

زمان آدمیت به دست خود بت ها می ساخت و از او خواهش های درون خود را می جست . مثال های فراوان به جهت نقصان عقل آدم و بشر می توان آورد . گرچه انسان نیز به همین گونه است و ولکان های هزاره سوم همین ایرادات را از ما خواهند گرفت ، در همین قرون گذشته ، ادیان مختلفی با باورهای گوناگون در جهان بودند ، که یکی از آن ها، آفتاب را خدا می دانستند . و چون زندگی و حیات و نور و گرما را از او ساطع می دیدند ، از این رو ، هستی و حیات خود را از خورشید می دانستند، هر سال در اول بهار ، زیباترین دختران شهر را به حمام می بردند، آرایش می کردند و بهترین لباس ها را به او می پوشانیدند، و طی مراسم احمقانه ای که با شکوه هرچه بیش تر نیز برگزار می شد، وی را برای آفتاب قربانی می کردند ، چه دختران بی گناهی قربانی جهل و نقصان عقل همین بشر شده است . جالب توجه آن است که پدر و مادر آن دختر ، نه تنها کوچک ترین ناراحتی از ازدست دادن فرزند خود نداشتند ، بلکه افتخار هم می کردند که قربانی آفتاب امسال از خانواده آن ها انتخاب شده است . اگر در آن زمان یکی به نام انسان پیدا می شد و به آن بشر ناقص عقل ، آگاهی می داد که این خورشید خود کره ای است ناچیز و همچون تو هیچ اراده ای از خود ندارد و حتی از تو ناتوان تر و بیچاره تر است و نه تنها هیچ احتیاجی هم به قربانی و ریختن خون ندارد بلکه هرگز هم از وجود چنین قربانی هایی هیچ

اطلاع و خبری نخواهد داشت و اگر تمام بشریت روی زمین قربانی شوند کوچک ترین تأثیری در تشعشع و حرکاتش نخواهد کرد ، یقین بدانید که او را می کشتند و خون وی را نیز به خورشید خود هدیه می کردند .

در دوران قرون وسطی ، که بشر به صورت ، انسان در آمده بود و خواندن و نوشتن می دانست ، هنوز آن چه را که نمی دانست راز و اسرار جادوگری می پنداشت، بسیاری را کشتند. فقط به این جرم که از حدود دانسته های آن ها فراتر رفته بودند ، از جمله زنی را که توانسته بود در زمستان گلی را پرورش بدهد ، جادوگر دانستند و خونش را به کلیسا هدیه کردند .

همین بشر معتقد بود که زمین مرکز عالم است. ستارگان و خورشید به دور زمین می گردند و بالاتر از آن ، فکر می کرد که هستی و عالم به خاطر وجود ذی جود او به وجود آمده است و تمام اجرام سماوی و طبیعت و هستی زمین به خاطر آن است که، او بتواند از زیبایی ها و نعمات آن بهره مند شود . می پنداشت که خورشید برای نوردهی در روز و ماه برای روشن شدن نسبی در شب و ستارگان در آسمان برای آن است که او آن ها را در شب ببیند و لذت ببرد . و آسمان در شب خالی و بی روح نباشد ، گیاهان و دریاها و حیوانات و هستی های روی زمین نیز فقط و فقط برای آن است که او بتواند از آنها استفاده کرده و زندگی خود را لذت

بخش تر نماید . همه و همه چیز برای او خلق شده اند ، و او برترین و بالاترین مخلوقات است. حال اگر باز کسی پیدا شود و به او بگوید که " همین که موجودی خود را برترین موجودات بداند ، به معنای آن است که کم ترین اطلاعات را از موجودات دیگر دارد ، و در واقع صرف مطرح شدن چنین ادعایی ، نشان دهنده آن است که مدعی خود در بی اطلاعی و عدم آگاهی صیرف به سر می برد ، والا موجود برتر که احتیاج به مطرح کردن برتریت خود ندارد ." بایستی انسان شجاع و از جان گذشته ای باشد که خود را با جهل بشریت درگیر کند .

در تاریخ آدم، بشر، و حتی انسان، نشان داده‌اند آن‌هایی که شهادت درگیر شدن با جهل و نادانی آدمی را داشته‌اند و سعی کرده‌اند که چشم و گوش وی را به روی معرفتش باز کنند، در اکثر موارد جان ناقابل خود را هدیه مقابله با جهل انسان کرده‌اند ، و انسان‌های دیگر پس از سال‌ها ، فقط یاد وی را گرامی داشته‌اند . گالیله وقتی گفت: زمین مرکز عالم نیست و عالم نیز برای خاطر بشریت به وجود نیامده است ، بلکه این انسان است که به خاطر هستی به وجود آمده است ، او را مجبور کردند که زهر تعصبات انسان گونه انسان را بنوشد ، و به اجداد طاهرینش چون سقراط و دیگران بیوندد.

## لزوم شناخت هستی

چرا باید هستی را شناخت ؟ چه احتیاجی به شناخت هستی داریم ؟ این سؤال بزرگ که از کجا آمده ایم ؟ برای چه هستی یافته ایم ؟ و سرانجام به کجا می رویم ؟ سؤالی است که هزاران سال و یا شاید از ابتدای زمانی که انسان خود را شناخته ، تا کنون در ذهن انسان وجود داشته است . علی رغم به وجود آمدن مکاتب مختلف و متعدد فلسفی و ادیان ، فیلسوفان بزرگ ، هیچ کدام به این سؤالات پاسخ درست و منطقی و قابل قبولی نداده اند . هر کدام از آن ها بر اساس بینش ها و گرایش های خویش و در چهارچوب افکار و آگاهی های خود ، به تعبیرات و تفسیرات مختلفی پرداخته اند . اما پاسخ درست آن است که ، ما چرا باید هستی و علت وجود خود و هدف از ایجاد هستی را بشناسیم ؟ و این شناخت چه دردی را از ما دوا می کند ؟ به نظر من : شناخت هستی نه تنها دردی را دوا نمی کند ، بلکه مشکلات و سؤالات فراوان و بدون جواب دیگری را به دنبال خود دارد . اگر لازم بود که انسان هستی را بشناسد ، این امکان نیز به او داده می شد و او می توانست این ادراک را از هستی به دست آورد ، که هستی چیست ؟ از کجا می آید ؟ و سرانجام به کجا می انجامد ؟

با یک نگاه کوتاه به موجودات دیگر، متوجه می شویم که هر موجودی به قدر احتیاج خود به امکانات و ادراکات مخصوص برای زیست مسلح است، نه بیش و نه کم .

اگر یک کرم خاکی ، قرار باشد که از هستی خویش به طور کامل آگاه باشد و بداند که برای چه به هستی دست یافته است و نتیجه حیاتش چه می باشد و سرانجام کارش به کجا می کشد؟ شاید دیگر نتواند و نخواهد به هستی خویش ادامه دهد و نظام هستی دچار دگرگونی و نابسامانی شود ؛ برخلاف فیلسوفان که ادراکات و آگاهی های خود را بر اساس تجربه و تفکر به دست می آورند .

پیامبران آگاهی های خویش را به صورت الهام و اشراق کسب می کنند. اگر قرار بود که انسان به راز هستی پی ببرد و جواب این سؤالات را بداند ، به یقین به وسیله ی پیامبران به این سؤالات پاسخ داده می شد. درحالی که به وسیله ی آنان فقط نتیجه ی اعمال در آینده و در زندگی مجددی به نام معاد به تصویر کشیده شده است. ولی انسان خود داستان های عجیب و غریب و ناهماهنگی در این زمینه ها ساخته است که هیچ کدام نمی تواند حقیقت داشته باشد .

رابطه ی ما با هستی مانند رابطه ی یکی از سلول های ما با کل متابولیسم بدن است . ما می خواهیم از راز هستی خویش و از عالم هستی با خبر شویم . بیایید فکر کنیم که یکی از سلول های ما نیز همین آرزو را داشته باشد. مثلاً: یکی از سلول های روده بخواهد از

راز هستی خود مطلع شود. اوّل آن که این سلول بایستی به احساسات و ادراکات مختلف مسلّح بشود. این سلول به دلیل وظیفه ی خاص که در متابولیسم کل بدن به عهده دارد، نه چشم دارد و نه احساس شنوایی و یا بویایی که بایستی برای درک راز هستی خود، ابتدا این احساسات و لوازم و ابزار را به جهت انتقال احساس هستی خود به ادراک کسب کند، در حقیقت باید به یک نوع هستی دیگری تبدیل شود، درحالی که سلول روده برای انجام تکالیف و وظایف خود که مختصّ آن به متابولیسم روده آورده شده است، احتیاجی به حواس فوق ندارد. داشتن حواس فوق او را ابتدا به ساکن از انجام تکالیف مخصوص خود در روده و دستگاه گوارش که متعلق به آن است باز می دارد. او دیگر آن سلول روده نیست که فقط یک خاصیت را می شناخت و آن خاصیت اسموزی بود. او نمی داند حتی ماده ای که جذب می کند سمّی است یا ویتامین. هر چه باشد تحت این خاصیت اسموز جذب می شود، از لحظه ای هم که هستی می یابد، تا موقع مرگ، خود را در مقابل موادی می یابد که به نظر او همیشه هستند، و او نمی داند که این مواد از کجا آمده اند. عمر این سلول حدّاکثر ۳ تا ۴ هفته است و در این مدت درست مانند متابولیسم کلی خود (یعنی انسان) متولد شده، جوان و برومند می شود و ازدواج می کند، تولید مثل کرده و پیر می شود و سرانجام می میرد. اگر عمر یک سلول روده را با عمر هفتاد یا

هشتاد سال یک انسان - که این سلول در آن متابولیسم قرار دارد - و در حقیقت عالم هستی اوست، مقایسه کنیم، برای او عمر متابولیسم کلی بدن که این سلول در آن قرار دارد، یک عمر جاودان و ابدی به نظر می رسد. برای یک عمر ۸۰ ساله انسان، حدود هزار نسل از سلول های روده در این مدت به دنیا می آیند و می میرند، که اگر با همین مقیاس نیز به عمر ما افزوده شود، برای انسان حدود هزاران نسل، معادل یکصد هزار سال می باشد. پس عمر یک انسان برای یک سلول روده یک ابدیت است. و برای انسان نیز یک عمر یکصد هزار سال، می شود یک عمر ابدی تلقی شود.

حال ببینیم اگر این سلول بخواهد به آرزوی خود جامه عمل بپوشاند و بخواهد پا را از حدود شعور هستی خویش فراتر بگذارد، به چه امکانات و شرایطی نیازمند است؟ اول آن که باید بتواند سفری دور و دراز را در طول عالم هستی خویش یعنی کل دستگاه گوارش، که در آن قرار دارد انجام دهد، برای این منظور باید اول از محدوده هستی خود خارج شود و سفری به دستگاه گوارش بنماید، از سرتاسر روده بگذرد به معده، نای، دهان، دندان و زبان سفر کند، و تازه هنوز در محدوده منظومه ی حیات خویش قرار دارد و از حیات ها و هستی های عالم دیگر در کل متابولیسم بی خبر است. پس بعد از این مرحله و ادراک کل دستگاه گوارش و علت وجودی و فلسفه بنیادی آن هنوز هیچ گونه ادراک کلی از متابولیسم نمی



تواند در ذهن خود داشته باشد. فقط سیستم گوارش را شناخته که یکی از هزاران عمل لازم و یک عمل کوچک برای زندگی متابولیسم کل است. تا همین مرحله به نظر می رسد که، این کار یک عمل غیر ممکن است و تا حد رؤیا و آرزو برای سلول ما همیشه باقی می ماند. چرا که ابزار و لوازم مناسب را برای چنین ادراکی در هستی خویش ندارد و نمی شناسد. اما همیشه تصورات، دنیای خاصی است که می شود در آن بدون داشتن لوازم ضروری تفحص و تفرج کرد. حال متصور می شویم، که سلول کوچک ما از محدوده هستی خویش به قصد سفر به قلب و ریه و کبد و مغز و چشم و گوش و پوست و استخوان که هریک در منظومه ای و کائناتی جداگانه هستند عزم جزم دارد و احساسات و ابزار لازم را هم کسب کرده است. یعنی چشم، گوش، ابزاری برای بویایی، وسیله ای برای پرواز سریع و سایر لوازم لازم را در خود دارد. مقایسه حجم و وزن و اندازه بسیار کوچک یک سلول و بُعد مسافتی که باید بپیماید تا از روده به قلب برسد، مانند آن است که انسان بخواهد پس از سفر به مریخ و سایر کرات دیگر منظومه شمسی، از منظومه ی خود خارج شده و سفری به کهکشان ها و سپس به کل کائنات بنماید و سپس از یک کائنه هم خارج شده و به کائنات دیگر و کل عالم هستی سفر نماید، که حتی اگر وسیله ای در اختیار داشته باشد که با سرعت نور حرکت کند، (یعنی در هر یک ثانیه حدود ۳۰۰،۰۰۰

کیلومتر)، از یک طرف یک کهکشان به طرف دیگر آن حدود یک صد میلیون سال طول خواهد کشید . و این تازه سفری در یک کائنات کوچک است ، با توجه به این که حتی با گذشتن از این مرحله هنوز انسان قادر به درک هستی نیست ، چرا که فقط توانسته است در متابولیسم عالم مادی سفر کند و در این مرحله فقط عالم ماده را سیر کرده است ، در حالی که در عالم ، هستی های غیر مادی و حتی هستی های غیر ارگانیک نیز وجود دارند و انسان تحت هیچ شرایطی حتی اگر سفرهای فوق را انجام دهد قادر به شناخت هستی های غیر مادی و غیر ارگانیک نیست ، چرا که خود یک هستی ارگانیک است. این مانند این است که سلول موردنظر ما پس از آن که قادر شد به تمام سفرهای خود جامه عمل بپوشاند، هستی و کل عالم متابولیسم خود را بشناسد ، بتواند به متابولیسم های دیگر نیز سفر کند ، یعنی بتواند در بدن انسان ها و حیوانات دیگر و حتی گیاهان و سنگ ها و جمادات نیز سفر نماید و سپس به کل کره زمین و منظومه شمسی نیز دسترسی پیدا کند . و این سیکل هرگز پایانی نخواهد داشت و برای سلول فرضی ما در این مراحل آگاهی (که هرکدام پایه ای برای شناخت آگاهی های برتر است) ، این ادراکات فقط باعث می شود که از هستی عادی خود نیز غافل و پشیمان و نا امید و شرمنده شود .

اگر او بتواند هستی خود که فقط برای یک منظومه ی خاص آفریده شده است را تغییر دهد ، و آن را تکامل بخشیده و هزاران بار بلکه میلیاردها بار بزرگ تر و بزرگ تر شود و این اعضای مهم و ضروری را نیز در وجود خود اضافه نماید - که خود امری محال است- با توجه به مسافتی که در نظر دارد طی کند و حجم و وزنی که دارد به یک عمر طولانی به مدت حداقل چند هزار برابر عمر طبیعی خود احتیاج دارد . و اگر حتی توانست ظرفیت ادراک مغز خود را نیز هزاران برابر بیش تر و سریع تر کند، برای درک هستی خود و متابولیسمی که در آن قرار دارد ، بایستی بتواند از کل متابولیسم خود خارج شود و سپس خود را روبروی من قرار دهد؛ تا هماهنگی و همکاری و علت وجودی هریک از اعضا و ارگان های من را بداند، یا بتواند متابولیسم یک بدن که خود جزیی از آن است را ، ادراک نماید .

حال تصور کنیم که تمام این مراحل انجام شد و سلول ما توانست به راز متابولیسم خود پی ببرد . اول آن که آیا او دیگر همان سلول قبلی روده است ؟ و یا به طور کلی موجود دیگری شده است ؟ و دوم آن که آیا تا همین جا ، شناخت و آگاهی برای سلول ما کافی است و دیگر احتیاجی به شناخت های دیگر نیست و سؤالات او پایان می گیرد ؟ و سلول ما به راز کائنات و هستی پی می برد ؟ و یا این که این شناخت آغاز شروع سؤالات مهم تری برای شناخت

متابولیسم های دیگری در همین زمینه می شود ، نکته مهم تر این است که کیفیت و نوع آگاهی که در این مرحله برای سلول ما حاصل شده است، چیست ؟ وقتی که بداند ، او فقط یک سلول کوچک در یک روده عظیم و فقط برای کسب انرژی است که متابولیسم بزرگ تری هستی یابد ، او هیچ است ، و ضمن آن که هیچ است، همه چیز هم هست و حیاتی دارد ، بسیار کوتاه و پس از مرگ نیز از کل متابولیسم خارج و وارد دنیای عظیم تری می شود و ماده اولیه ای خواهد شد به جهت ایجاد متابولیسم های دیگری در هستی های عالم دیگر ، مثلاً: یک درخت و یا یک گل و غیره ، آن وقت این سلول ، آیا حاضر است پس از کسب این آگاهی ها (که کامل و وافی هم نیستند و خود سؤالات دیگری می آفرینند) به زندگی عادی خود برگشته و به کار واقعی خود که عمل اسموزی بود ادامه دهد ؟ و اگر حاضر به این کار شد، آیا این ادراکات خود را برای سلول های دیگر هم سلک خویش چگونه و با چه زبان و در قالب چه کلماتی بیان خواهد کرد؟ و اگر سلول های دیگر روده همین ادراکات را کسب کنند ، چه اتفاقی در سطح کل دستگاه گوارش رخ می دهد ؟ کل متابولیسم بدن از آن اتفاق چه نصیبی خواهد برد ؟ آیا دیگر هیچ سلول روده ای حاضر به ادامه ی کار و زندگی می شود؟ و اگر هم حاضر بود، احساس این سلول از زندگی

خود درحالی که هستی های والاتر و کل متابولیسم را شناخته است چه خواهد بود ؟

این است که طبیعت هستی و عقل حیات به گونه ای شکل یافته و آگاهی ها و ادراکات موجودات به صورتی محدودگشته است که هر موجودی به قدر آن چه احتیاج است بداند، نه کم تر و نه بیش تر. هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند (مولوی)

### سرعت در هستی

سرعت در هستی ، در واقع سرعتی است که در تمام حجم کائنات همیشه به صورت واحد و مطلق وجود دارد . یعنی اگر هر نقطه از کائنات متأثر شود، در همان موقع امواج آن عمل به مرکز کائنات رسیده است و شاید در همین مدت نیز عکس العمل آن به نقطه ی متأثر برگشت شود . همین سرعت در فضاهای بسته کوچک تر نیز صادق است . به عنوان مثال : اگر اتفاقی در محیط بسته و محدودی مانند یک کره ( مثل توپ) صورت گیرد ، سرعت انتقال آن اتفاق مساوی است با حجم کل محیط بسته ، تقسیم بر فاصله نقطه ی اتفاق تا مرکز محیط بسته. چون هستی ها به طور کلی در کائنات جنبه ی نسبی دارند (یعنی ما می توانیم یک کره غول پیکر را هستی ناچیزی در مقایسه با کل هستی کائنات بدانیم و هم می توانیم یک حیوان کوچک را هستی عظیم و بی نظیری بخوانیم) بنابراین، ما

خود را به عنوان انسان می توانیم یک واحد هستی متوسط که تشکیل دهنده هستی بزرگ تری به عنوان انسانیت می باشد بدانیم؛ که هستی انسانیت نیز به نسبت هستی متوسطی است که با مجموع هستی های موجودات دیگر حیات ، کره ای را به نام زمین تشکیل داده اند. پس، اگر ما خود را هستی متوسطی بدانیم ، هر عملی که انجام دهیم و یا اندیشه ای که از مغز ما خطور می کند ، طبق همین فرمول در کل کائنات تأثیر خودش را می گذارد و در کم تر از ثانیه ای به مرکز کائنات منتقل می شود ، و عکس العمل آن برای حفظ تعادل در مرکز کائنات، فوری به محل متأثر شده از عمل ما بازگشت می کند. حال اگر می بینیم که عکس العمل ها مدتی بعد به ما برمی گردد، یا ما فکر می کنیم که برنگشته است ، به این دلیل است که ما عکس العمل رسیده را دریافت می کنیم، اما درک آن مدتی به طول می انجامد . دریافت و درک دو مقوله ی مختلف هستند ، درک عکس العمل با وجود این که دریافت شده اند، به دلایل زیر مدتی طول می کشد :

۱- ناقص بودن احساسات پنجگانه است که حد درک و هضم محدودی دارند .

۲- عکس العمل به کل هستی زمین منتقل گردیده است ، ولی تا این عکس العمل به طور نسبی از هستی زمین به هستی انسان منتقل و سپس به نتیجه ی عمل ما منتقل شود، از دیدگاه هستی

ما که با زمان مرتبط است، به نظر ما می رسد که مدتی طول کشیده است؛ که درحقیقت این طور نیست . این درک و هضم احساسات پنج گانه ما از زمان است که خیال می کنیم از عمل تا عکس العمل مدتی طول کشیده است. ( که خود این مطلب بحثی است مفصل، که در موقع خود به آن اشاره خواهد شد ، درک و مفهومی که انسان از زمان دارد، به عوامل مختلف مثل گردش زمین، گردش خورشید، گردش کائنات و احساسات پنج گانه و سرعت انتقال خون و غیره بستگی دارد) .

۳- در هرم هستی ، ما به عنوان واحد متوسط هستی، هم چنین متأثر از عمل و اندیشه های هستی های کوچک تری هستیم که ما را تشکیل داده اند، که عمل و عکس العمل آن نیز بر طبق همین فرمول انجام می گیرد و مدتی طول می کشد تا ما آن را درک کنیم .

۴- عکس العمل دریافتی که به ما منتقل شد، نا خودآگاه ما آن را به هستی های کوچک تر خود منتقل می کنیم و پس از دریافت عکس العمل مجدد از آن ها آن را در خویش هضم می کنیم، تا لحظه ی درک عکس العمل را فراهم آوریم ، در این لحظه است که عکس العمل را دریافت و درک کرده ایم . طی این مراحل، به نظر می رسد که طولانی شده است؛ در حالی که این طور نیست. ممکن است دریافت عکس العمل از یک عملی

چندین نسل به طول بیانجامد (مثلاً: اگر شما عملی را از سلول های معده خود دریافت کرده و آن تبدیل به عکس العمل زخم معده شود. از نظر شما ممکن است چند ماه یا چند سال طول کشیده باشد، ولی از دیدگاه سلول های معدی که فقط سه هفته زندگی می کنند، بسیار طولانی و شاید چند نسل طول کشیده است. شاید نسل های بعد که از دید یک سلول معدی هزاران سال بعد می باشد عکس العمل کارهای نسل های گذشته خود که زخم معده بوده است را دریافت کرده اند). همین نسبت در تمام اعمال کائنات نیز صدق می کند. حال مشخص می شود که بزرگان دین و انسان های وارسته در نسل های گذشته گفته اند که: ممکن است کارهای خوب یا بد ما در فرزندانمان نیز اثرات منفی یا مثبت به جای بگذارد و کفاره گناهان ما را فرزندانمان بدهند چه مفهومی دارد.

نه تنها هر عمل ما در زندگی شخصی خودمان و نسل های آینده از طایفه ی ما اثر دارد، بلکه در زندگی حال و آینده انسانیت نیز به همین نسبت تأثیر می گذارد و در زندگی و هستی کره زمین و منظومه ی شمسی و کائنات نیز، را البته به نسبت اهمیت خود تأثیر خواهد داشت - تزکیه نفس و کنترل اعمال هر یک از ما :

۱- باعث تزکیه و پالایش زندگی شخصی خودمان می شود.

۲- باعث تزکیه و پالایش زندگی خانواده ما می شود.



۳- باعث تزکیه و پالایش زندگی اجتماعی که در آن قرار داریم می شود.

۴- باعث بالارفتن درک و تفاهم همگانی در انسانیت و بالارفتن شعور انسانی در سطح کره زمین می شود .

۵- در هستی و منظومه ی شمسی و کائنات تأثیر می گذارد، که تأثیر آن داشتن کائناتی خوشحال تر و خوشبخت تر می باشد که از امواج شادی بخش آن، ما هستی شاد و بهتری را درک خواهیم کرد .

- الگوهای شخصی که به وسیله ی آن برای خود تعیین هویت می کنید، نباید چیزهایی باشد که اگر آن ها را از دست بدهید ، هویت شما تغییر کند . مثلاً: پول و ثروت و یا مقام نباید به عنوان الگوی تشخیص هویت باشند ، چون اگر آن ها را از دست بدهید، مقداری از هویت خود را گم می کنید. برای انتخاب الگوهای فردی خود ، به دنبال ارزش هایی باشید، که همیشه با شما هستند و هیچ کس و تحت هیچ شرایطی آن ها را از شما نمی تواند جدا بکند . مثلاً: تحصیلات یک دکتر و یا یک مهندس را هیچ کس نمی تواند از او بدزدد و یا بگیرد . اعتماد به نفس و توکل نیز چنین هستند. سالک باید بتواند برای این که بتواند آگاهی اندیشه را تحمل کند، عاری از هرگونه وابستگی زاید باشد. سالک باید

- قبل از رویارویی با ابر آگاهی که از اندیشه مطلق می آید یاد بگیرد که چگونه در حدّ کمال و عاری از هرچیز زایدی باشد .
- رهایی از وابستگی های زاید و افکار و احساسات زاید باید در حد کمال باشد، مسایل غیرلازم، چه در زندگی عادی و چه در افکار و احساسات او نباید باشد. هر وقت سالک به این حالت دست یافت، می تواند با اندیشه ی مطلق روبرو شود و از آن حکمت ، معرفت و ابرآگاهی کسب کند. تا آن لحظه که به این حالت دست نیافته است کسب معرفت و آگاهی یا صورت نمی گیرد و یا اگر صورت بگیرد، بسیار خطرناک و برای سالک مهلک است .
- سالک می داند که هیچ کس در جهان کامل و بدون عیب نیست . خود او نیز از این قانون مبری نمی باشد .
- بنابراین، توقع کامل دیدن اشخاص را ندارد. هرگز کسی کامل و بدون عیب و نقص نیست. سالک باید افراد را همان طور که هستند بپذیرد؛ ولی به خوبی موارد مثبت و منفی اشخاص را تشخیص بدهد و سعی بر آن داشته باشد که بیش تر موارد مثبت را ببیند.
- تغییرات در رفتارهای اجتماعی بایستی از نزدیکان شروع شود . سالک اگر می خواهد تغییراتی در اجتماع ایجاد کند، باید از نزدیک ترین کسان خود شروع کند. از خانه: رفتارش باید در خانه و با نزدیکانش به گونه ای باشد که آن ها تحت تأثیر امواج

مثبت و خالص حاصل از رفتار وی قرار گیرند، که اگر رفتار سالک از روی خلوص و تمام عیار باشد، خالصانه و از سر صدق و صفا و از روی باور قطعی کاری را شروع و مطلبی را که قبول کرده است اجرا کند، خواه و ناخواه تأثیر خود را بر دیگران خواهد گذاشت، البته صبر و حوصله نیز لازم است. همه می خواهند که دیگران را عوض کنند. اما هیچ کس فکر نمی کند که ابتدا از خودش شروع کند، اول خودش را عوض کند.

البته، این دیگران از خود سالک شروع می شود، سالک اول باید خودش را عوض کند؛ آن وقت دیگران هم عوض می شوند.

- هیچ چیز نخواستن، بهترین هدف یک سالک است. اما در عین حال، هیچ نخواستن با هیچ چیز را دوست نداشتن تفاوت کلی دارد. سالک باید ضمن آن که هیچ چیز را نمی خواهد، اما همه چیز، را دوست بدارد. زندگی سالک با دوست داشتن همه چیز، ولی با نخواستن هیچ چیز، سرشار از نشاط و آرامش و سکون و می شود.

- اگر انسان رشد فکری و معنوی اش همگام و هماهنگ با رشد سنی اش باشد، در سنین مختلف دچار افسردگی و ناراحتی روحی و روانی نمی شود. افراد مسنی که رشد بدنی شان در حد سنشان می باشد، ولی افکار مادی و یا معنویشان با سنشان هماهنگی ندارد و در واقع افکارشان جوان تر از سنشان است. اغلب دچار

ناراحتی روحی می شوند ، مثلاً: شخص مسنی که هنوز تمایلات و افکار جنسی اش چند سال از سنش عقب تر است، می بایست برای آن که خود را هماهنگ با افکارش نشان دهد، سعی کند که خود را جوان تر از سن واقعی خود نشان بدهد و برای این کار باید از لباس ها و آرایشی استفاده کند که در حقیقت مناسب سن و سالش نیست ، و حتی در رفتارش نوعی تغییرات بدهد ، که این باعث تعجب و تمسخر دیگران می شود. همین طور است در مورد مردانی که موهای خود را رنگ می کنند و به انواع لطایف الحیل متوسل می شوند که بتوانند خود را کمی جوان تر از واقع نشان بدهند .

- در مورد زنان این مطلب بیش تر صادق است ، چون در ذات زنانه مورد توجه قرار گرفتن جزو اصول اصلی است. اما در اشخاصی که سن و سال و عقل و رشد فکری و معنویشان هماهنگی دارد ، یعنی به همراه سن، عقل و فکرشان نیز رشد کرده است، تمایلات و احساسات خود را با سن و سال خویش هماهنگ می کنند. بنابراین، هیچ گونه ناراحتی از موقعیت و سن خود نداشته و خواسته ها و تمایلاتشان باموقعیت سنی تطابق دارد. به این جهت از موقعیت خود راضی و از وضع و حال خود لذت می برند و احتیاجی به جلب توجه دیگران ندارند .

- سالک باید در خصوص فروتنی دچار افراط نشود، فروتنی بیش از حد نیز باعث برداشت های غلط در افراد می شود. فروتنی و غرور باید از یک تناسب و هماهنگی برخوردار باشند، و در هماهنگی خود این بینش را در سالک ایجاد کند که تمام موجودات در کل کائنات در یک هماهنگی و تساوی بیکران به سر می برند و تمام هستی ها برای کائنات لازم و یکسانند. ما نه از احدی بزرگ تریم و نه کوچک تر. سالک در مقابل هرکس که قرار گرفت خواه این شخص مقام بزرگ دنیوی داشته باشد و یا فقیر و کارگری بی مال و منال باشد، او فقط به هستی اش احترام می گذارد و خود را با او یکسان و هماهنگ احساس می کند. برخورد باید با تمام موجودات اعم از انسان و حیوان و گیاه با احترام و در شرایط مساوی باشد، حتی لحن صحبت، نباید تغییر کند. وقتی شما توانستید این دانش را در آگاهی خود ایجاد کنید که تساوی در هستی کائنات اصل و رکن اساسی وجود است و شما نیز یک هستی مانند تمام هستی های دیگر و مساوی با آن ها هستید، از ثروت بزرگی (شادکامی و نیک اندیشی معنوی) برخوردار شده اید و در واقع الفبای روشن بینی را به تجربه آموخته اید.

- جمادات نیز مانند حیوانات و انسان زنده اند و حیات دارند، فقط نوع کیفیت حیات آنان با انسان متفاوت است، و به همین دلیل،

حیات آنان قابل تشخیص برای انسان نیست ، ولی با چشمان مسلح ، امروز دیگر متوجه شده اند که جمادات نیز از نوع خاصی از حیات برخوردارند و دارای حرکت و تلاش و همچنین ادراک نیز می باشند؛ منتهی ادراکات آنان بسیار بطئی و به کندی صورت می گیرد، مانند حرکت عقربه های ساعت است که برای چشم انسان قابل رؤیت نیست .

- مجموع ادراک جمادات ، شخصیت و منش جمادیت را به وجود می آورد که یکی از احساسات کره زمین و برای هستی کائنات از ضروریات است . شما اگر حقوق جمادات را رعایت نکنید و از آنان در طریق صحیح استفاده ننمایید، در شخصیت و منش جمادیت آن ها اثری ناخوشایند و نامطبوع به جای می گذارید ، که این اثر هم مانند سایر تأثیرات ، در مدت زمان کوتاهی به شما بر می گردد، این که می بینید شخصی بدون هیچ گونه علتی ، پایش به سنگ گیر می کند و یا پیشانی اش به در برخورد می کند و می شکند. درحقیقت چندان هم نمی تواند بی دلیل باشد ، این همان برگشت اثر ناخوشایندی است که ، با رفتار نامناسبش بر منش جمادیت برجای گذاشته است ، و اکنون جماد دیگری به صورت سنگ ، آن تعادل لازم و تسویه حساب را انجام می دهد . سالک باید حتی با جمادات مهربان باشد و در موقع استفاده ی از آن ها ، با درک صحیح و ایجاد ارتباط و حتی معذرت خواهی این

کار را انجام دهد . مثلاً: شعله ی یک شمع را موجودی زنده بپندارد و هنگام خاموش کردن آن از شمع معذرت بخواهد .

- دوستی داشتم که اغلب وقتی زیر درخت یا بوته گیاهی قرار می گرفت ، به طریقی یکی از شاخه ها و خارهای آن گیاه به دست یا گوشه چشمش گیر می کرد و از این بابت همیشه گله مند بود و می گفت: اگر زیر درخت و یا جایی بخواهد که گیاهان در آن جا باشند خواب های پریشان می بیند، در رفتارش دقت کردم ، متوجه شدم که عادت بسیار بدی دارد و به هنگام قدم زدن در پارک یا خیابان ، بی اراده شاخه ها و برگ های کوچک گیاهان را می شکند ، یا می کند و پس از کندن و بازی کردن آن ها را دور می اندازد ، به او گفتم، که از این عادت زشت دست بردارد، با گیاهان مهربان باشد ، آن ها را هم زنده بدانند و بی جهت در پی آزار و کندن برگ و شاخه های آن ها نباشد، حتی وقتی می خواهد میوه ای را از درختی بکند ، اول از درخت اجازه بگیرد و پس از معذرت خواهی و فقط به قصد ارتزاق این کار را انجام دهد ، بعد از مدتی در این کار آن چنان پیشرفت کرده بود که هرگز گلی را از شاخه جدا نمی کرد و هرگز به کسی گل هدیه نمی داد. می گفت: اکنون گیاهان با وی مهربان شده اند، به طوری که آن ها را درک می کند و آنان در بیش تر موارد هاله ی رنگی بسیار زیبایی خود را به او نشان می دهند . روزهای تعطیل

بهاری ، ساعت ها در کوه های اطراف راه پیمایی می کرد تا گل های شقایق وحشی را پیدا کند و آن ها را بغل کرده و پس از نوازش با آن ها به بینش و روشن بینی خاصی برسد. او پس از مدتی فقط با دیدن و بوییدن هرگیاهی از شکل ظاهر و بوی آن گیاه به خاصیت های دارویی آن پی می برد و این از ادراک مستقیم و تفاهم خالص وی با گیاهان حاصل شده بود .

- آرزوها و تخیلات ما در چهره مان متجلی می شود. مشکلات و رنج ها و نگرانی ها نیز در چهره ما نقش می بندد و باعث تغییراتی در چهره ما می شود. ما انسان ها به طور کلی هیأت و ترکیبی هستیم از آرزوها و رنج ها و تخیلات و افکار گوناگون که تمام از چهره مشخص می شوند. آنان که افکار سالم و آرزوهای منطقی دارند ، بهتر از آنان که آرزویی ندارند چهره ای آرام و قابل اطمینان پیدا می کنند.(رنگ رخساره حکایت کند از سر ضمیر). به همین دلیل است که انسان باید افکار و احساسات و آرزوها و و حتی تخیلات خود را تحت کنترل خویش درآورد. پندار نیک زرتشت نیز به همین دلیل گفته شده است.

- سالک نباید که به دور خودش حصار بکشد و از معاشرت با دیگران دوری جوید . برعکس بایستی با مردم معاشرت نماید و حتی بایستی بیش تر با افراد ناصالح روبرو شود ، نه این که تحت تأثیر آن ها قرار بگیرد، بلکه به دو هدف ، اول آن که آن ها را



تحت تأثیر قرار دهد و شاید بارقه‌ی امید به تکامل در آن‌ها روشن شود، دوم این که افکار و رفتار ناصالحین را بشناسد و در آگاهی خود بتواند این عوامل را تصور نماید که در نتیجه‌ی قدرت و توان، مهار آن را نیز کسب کند.

- آن‌چه را که نتوانید درباره‌اش بیان‌دیشید، نمی‌توانید آن را مهار و در تسلط خود دریاورید. پس اگر نتوانید خشونت و جنایت را تصور کنید، و آن را بشناسید چه بسا که خود قربانی خشونت بشوید، چرا که هوشیاری شما نمی‌داند چگونه باید از آن احتراز کند، این درست است که پندار شما باید نیک باشد، اما در عین حال، باید پندارهای ناشایست را نیز بشناسید. اگر فقط و فقط به پندارهای نیک بیان‌دیشید و پندارهای ناشایست را نادیده بگیرید، آگاهی شما بعد دیگر هستی، یعنی پلیدی‌ها را رفته رفته از یاد می‌برد و در مقابل آن بدون هیچ پادزهری باقی می‌ماند و شما با اولین ملاقات با پلیدی در مانده و گول خورده باقی می‌مانید. سالک بایستی اول پلیدی‌ها را بشناسد و راه مقابله با آن را بداند و سپس به نیکی و نیک خواهی بگراید. اگر بدی‌ها را انکار کنید، به آن‌ها هم فکر نمی‌کنید و در نتیجه نمی‌بینید که به سوی شما می‌آیند و راه مبارزه با آن را هم نمی‌دانید.

- کوشش بی‌وقفه برای بالا رفتن مداوم از نردبان جامعه، و ترس دایمی از شکست و عدم موفقیت آن چنان اضطراب و فشار روانی

در جوامع انسانی می آفریند که آدمی وجود خود را و همچنین وجود عالم هستی را به کلی از یاد می برد . اغلب مردمان به دنبال کسب دارایی و مال و منال و موفقیت های ظاهری هستند ، و در این امر آن قدر متکامل شده اند که حتی خودشان و دیگران و زن و فرزند را نیز به صورت یک نوع دارایی می انگارند . این گونه افراد نمی توانند بفهمند که دارایی ، وسیله ای جهت لذت بردن از هستی است ، و در حدی خوب و قابل پذیرش است که آدمی بتواند از آن برای زندگی خویش استفاده برد . این افراد ، به ماشین و ابزار و وسایل زندگی بیش تر از موجودات جاندار و انسان و خود زندگی اهمیت می دهند . درواقع به ابزار و وسایل عشق می ورزند . در شهرهای خیلی بزرگ انسان ها نیز گاهی فاقد هرگونه معرفتی می شوند .

- آدمی به صورت اشیا و کالا اداره می شود ، که این خود باعث ازبین رفتن حیات معنوی انسان می شود. برای سالک راه مبارزه، قناعت است و ارضای نفس به آنچه که دارد ، و توجه بیش تر به کیفیت زندگی کردن است. درحدی که بتواند از زندگی خود لذت کافی و شادمانه ای ببرد . سالکان باید بیش تر به نوع زندگی و هستی خویش بیاندیشند و نه به وسایل و ابزاری که برای زندگی کردن لازم است .

- اگر بتوانید به هرچه می اندیشید و به خاطر آن اندیشه خودتان را دوست بدارید، آن اندیشه در عالم مادی به طور حتم به وقوع خواهد پیوست . یکی از راه هایی که سالک قصد خود را به اقتدار تبدیل می کندو این اقتدار در عالم مادی به وقوع می پیوندد، دوست داشتن اندیشه ی خویش است، که به خاطر آن قصد کرده است . با اعتقاد به یکسان و مساوی بودن هستی ها و دوست داشتن خود به خاطر آن اندیشه و تبدیل آن به قصد، بدون استثنا آن قصد به وقوع می پیوندد. حال، کمتر سالکی می توان یافت که به خاطر مطالب دنیوی و مادی قصدی کند، تبدیل اندیشه به قصد به سادگی انجام نمی شود و سالک باید تجربیاتی در زمینه ی هماهنگی و بینش، بین آگاهی بدن و آگاهی اندیشه داشته باشد . تفاهم و هماهنگی بین این دو، بستگی به انجام تصمیمات قبلی سالک دارد و این که تا چه حدی در گذشته، هرچه قصد کرده را به انجام رسانیده. (مثلاً: اگر گفته است دیگرسیگار نمی کشم، تحت هیچ شرایطی دیگر سیگار نکشیده) انجام قصد ولو هرچه کوچک و بی اهمیت باشد ، مانند ترک سیگار و غیره ، باعث می شود که آگاهی بدن ، تفاهم مثبتی از قصد و اندیشه ی روح به دست آورد ، و درواقع تسلیم او شود، چرا که در مقابل خواهش ها و درخواست های مکرر و بی شمار بدن برای کشیدن سیگار، قصد مقاومت کرده و تسلیم نشده

است . در واقع همان ریاضت ها و تسلیم نشدن در مقابل خواهش ها و درخواست های بدن ، باعث تقویت قصد سالک می شود، و آگاهی بدن که در حقیقت آگاهی ماده می باشد، به تدریج تسلیم اندیشه که آگاهی روح است می شود . اندیشه بایستی بی عیب و نقص و بدون وابستگی های مادی تبدیل به قصد شود. به طوری که ، اگر آن اندیشه به قصد تبدیل نشود ، در مقابل زندگی و هستی سالک قرار گیرد . در این لحظه سالک باید خود را به خاطر آن اندیشه دوست بدارد، تا قصد تبدیل به ماده شده و در عالم مادی به فعل درآید. همان طور که ترس در بدن تبدیل به ماده می شود و به صورت آدرنالین (ماده شیمیایی) در هیبت ماده ظهور کرده و در عالم مادی به فعل درمی آید، اندیشه های دیگر نیز می توانند ، بیرون از عالم تن ، به فعل درآیند .

دوست داشتن خود به خاطر اندیشه ای که قصد آن را کرده اید ، یعنی در حقیقت، سالک علاوه بر قبول آن اندیشه و تطبیق آن با روح و شخصیتش، بایستی مسؤلیت کلیه ی اعمال حاصل از انجام مادی اندیشه اش و عواقب آن را نیز بپذیرد .

- هر موجودی که هستی دارد، پس از رسیدن به حدّاکثر هستی خویش به ضد خود تبدیل می شود، یعنی مرگ را تجربه می کند. مرگ در حقیقت تغییر نوع هستی است، به این گونه که با مردن، موجود به نوع دیگری از هستی دست پیدا می کند، که ضمن

بزرگ شدن کوچک می شود ، یعنی با مقایسه با هستی قبلی خودش بزرگ می شود و نسبت به قرارگرفتن در دنیای جدیدش کوچک تر می شود. به عنوان مثال: یک اسپرم نسبت به حجم کل بدن کوچک است، ولی وقتی به تکامل برسد، یعنی مرگ را تجربه کرده و تبدیل به انسان شود، نسبت به هستی جدید خود میلیاردها برابر بزرگ تر شده است، (از یک سلول کوچک تبدیل به یک متابولیسم بزرگ، با میلیاردها سلول شده است) ، اما نسبت به دنیای جدید خود (منظومه ی شمسی و کائنات) بسیار کوچک تر شده است. البته تمام اسپرم ها به نقطه تکامل نمی رسند و از میان میلیون ها اسپرم، فقط یکی به مرحله ی تکامل بعدی می رسد و بقیه مرگ را تجربه می کنند و به تغییر نوع هستی دیگری در سطح پایین تر دست پیدا می کنند . سطوح تکاملی مانند هرم است، در سطوح پایین تر موجودات بیش تر ولی آگاهی ها کم تر است، و در سطوح بالاتر موجودات کم تر و دارای آگاهی های بیش تری هستند؛ تا جایی که به یک موجود برسیم که دارای آگاهی کل و مطلق باشد .

- شخصیت هر فرد، در هر موقعیتی که باشد و در هر زمان، همان است که باید باشد . برای تغییر در شخصیت، نمی توانیم عنصر ناباب آن را بزدااییم ، بلکه باید عنصر مورد قبول را جایگزین عنصر ناباب شخصیت کنیم، به این دلیل که شخصیت در هر زمان

کامل است و نمی توان هیچ عنصری از آن را از جایش برداشت. ولی می توان یک صفت خوب را به آن اضافه کرد که به یک صفت بد مسلط شود. برای تغییر در شخصیت، بایستی ابتدا صفت بد و غیر قابل قبول را شناسایی و صفت خوب و مورد پذیرش را نیز معین و به طور همزمان جایگزین کرد. به عنوان مثال: یک فرد ترسو نمی تواند عنصر ترس را از خود دور کند، مگر پس از شناخت عوامل ترس خود و همچنین شناخت عنصر شجاعت. با تقویت عنصر شجاعت، ترس خودبه خود از بین می رود، بنابراین، تغییر به معنای زدودن عنصری در شخصیت نیست، بلکه جابجایی آن است.

- مردان خدا پرده ی پندار دریدند

یعنی همه جا غیر خدا، یار ندیدند

هر دست که دادند، از آن دست گرفتند

هر نکته که گفتند، همان نکته شنیدند

(فروغی بسطامی)

همیشه هر تفکر و هر عملی را که از خود صادر نمایید، در جایی و در زمانی عین همان را دریافت خواهید کرد. سالک با تزکیه نفس، گسترش و جریان انرژی را در وجود خویش افزایش داده است، هر

عمل سالک چون تحت اقتدار بیش تر صورت می گیرد، به همین میزان نیز قدرت وی افزایش می یابد، چنان چه هر مقدار از این قدرت و اقتدار را در قالب منفی به کار گیرد در نهایت همان عمل منفی، با اقتدار بیش تر به سوی وی باز می شود. هرچه سالک مقتدرتر و ایمنش قوی تر باشد، مسؤلیتش سنگین تر و به همان میزان بیش تر در معرض اغوا و گمراهی است.

برای کمک به دیگران، احتیاج به ثروت هنگفت نیست، شما هم از ثروت کافی برای کمک به دیگران برخوردارید، یک لبخند ممکن است گاهی از میلیون ها تومان کمک نقدی، مؤثرتر و کمک بارزش تری باشد. اخلاق و رفتار محبت آمیز بهترین کمک است که شما می توانید بر همنوعان خود بکنید، حتی رفتار و اعمال محبت آمیز در مورد اشیا و حیوانات نیز بهترین کمک است. حق و حقوق حیوانات و همچنین اشیا را باید محفوظ بدارید. رفتار با اشیا باید همانند رفتار با همنوعان، متعادل و محبت آمیز باشد.

کمک و مساعدت فقط به صورت مالی و نقدینگی نیست، توجه و دقت به مسایل دیگران، همدردی با آنان و گوش کردن به مشکلاتشان به روح و روان آن ها مستقیم تأثیر می گذارد و انرژی های مثبت و همسو با شما ایجاد می کند که باعث ایجاد حجم و انبساط در معرفت شما می شود و شما را برای ادراک آگاهی های والاتری آماده می سازد.

## علم خداوند و علم انسان

علم و آگاهی بر دونوع است : اول علمی که فعلی و ایجابی است، یعنی معلوم از علم ریشه می گیرد و آگاهی ها با کل علم از یک ریشه است ، دوم علم انفعالی که از معلوم ریشه می گیرد . اولی معلوم از علم ریشه می گرفت و دومی علم از معلوم ریشه می گیرد. علم موجودات به طور کلی از نوع انفعالی است، انسان علمش نسبت به حوادث و عوالم از نوع انفعالی است . یعنی اطلاعات و آگاهی های وی از معلومات ریشه می گیرد و جمیع معلومات علم او می شوند . اما علمی هم هست که به طور مطلق وجود دارد و معلوم از آن علم ریشه می گیرد. در چنین علمی جمیع معلومات ازلی و ابدی است ، در واقع جمیع معلوماتِ عالم است که وقتی جمع شود ، از این علم معلومات تازه ای ریشه می گیرد. که از یک طرف به معلومات گذشته ارتباط دارد که خود علم را به وجود آورده بود و از طرفی معلومی تازه است که خود از آن علم قدیم حادث شده است . قضا و قدر الهی و همچنین حوادث عالم در آینده و آنچه مشیت و ازلیت خداوند که از این نوع علم سرچشمه می گیرد ، دارای دو جنبه است ، که از یک طرف به عالم ازلیت خداوند وابسته است و از طرفی به اعمال و افعال و اتفاقاتی که در زمان حال رخ می دهد. این مجموعه و روابط بین این دو جنبه از علم سرنوشت و زمان ، آینده ای نزدیک را می سازد . پس سرنوشت و آینده جهان



تا حدودی به ازلیت خویش و همچنین به انفعالات زمان حال بستگی دارد. علم انسان جمیع معلومات اوست و چون آینده جزء معلومات او نیست به این سبب به آینده تسلطی ندارد. همین طور به گذشته های بسیار دور نیز معلوماتی ندارد. اما در علم خداوندی چون معلومات از علم می آیند و علم در کل مطلق خود وجود دارد، پس در هر لحظه ای که اراده شود معلومات شامل گذشته های بسیار دور تا آینده ای بسیار بعید خواهد بود، به طوری که آینده ای بسیار بعید به گذشته ای بسیار دور می چسبد و علم، مانند یک کره در بی نهایت خود به آینده و گذشته مسلط می شود، که همان ازلیت و ابدیت خداوندی باشد.

### فایده ایمان به خدا

از توجه به خداوند، و خداشناسی و ایمان به او سه حاصل به دست می آید.

اول، آن که با شناخت خدا و معرفت به او و وجود هستی بخش و پرورنده و به تکامل رساننده اش، انسان به یک نوع امنیت خاطر و جهان بینی خاص دست پیدا می کند، که حاصل آن، توکل و اعتماد به نفس است. اعتماد به نفس یکی از بهترین و باارزش ترین حالات روانی است، که انسان به آن، هم برای برقرار کردن ارتباط با خویشتن نیاز دارد و هم در جهت زندگی روزمره و ارتباط با اجتماع.

اعتماد به نفس باعث آرامش درونی در انسان می شود ، که عامل مؤثری برای شکوفایی استعدادها و توان های بالقوه موجود در انسان است ، که این خود ، یکی از عوامل مهم تکامل است .

دوم ، با معرفت به ذات خداوند و دست یابی به حالت روانی توکل و اعتماد به نفس ، اطرافیان ما ، این تغییرات را مشاهده و ادراک می کنند . و تحت تأثیر امواج حاصل از بدن ما ، که با طیف اطمینان و اعتماد ساطع می شود ، آن ها نیز در یک نوع آرامش و اعتماد نسبی قرار می گیرند ، به همین دلیل است که انسان در ملاقات با مردان خدانشناس و متوکلین واقعی احساس آرامش (ولو به طور موقتی) می نماید و به یک نوع اعتماد می رسد .

حالت سوم ، که به خود خداوند برمی گردد ، به این صورت که اگر به طور نسبی آرامش و اعتماد حاصل از خدانشناسی و توکل در میان افراد انسانی گسترش یابد ، جامعه انسان به یک جامعه ی متوکل و معتمد و آرام و قابل اعتماد تبدیل می گردد، که نتایج حاصل از آن در مجموع جوامع بر کسی پوشیده نیست . علاوه بر آن امواج حاصل از این جوامع در کل کائنات و عالم هستی نیز تأثیرمی گذارد و موجب رضایت خداوند می شود. که رضایت خداوند خود باز به طور نسبی، باعث ایجاد شرایط بهتر برای یک نوع از هستی در زمان حال می شود . یکی از دلایل ترغیب افراد به اعمال و افکار

نیکو همین می باشد و در حقیقت ادیان با همین هدف به وجود آمده اند .

باید اضافه کنم که رضایت خداوندی ، مانند رضایت خاطر انسان صورت نمی گیرد ، انسان چون تحت تأثیر احساسات پندجگانه خود ، که همگی ناقص هم هستند ، با هستی ارتباط دارد ، بنابراین ، رضایت خاطر را به گونه ای انسانی تعبیر و تفسیر می کند . در حالی که ، رضایت خداوندی در حقیقت با عدالت او مرتبط است و عدالت در سطح هستی ، تحت شرایط و قوانین فیزیک همین هستی خواهد بود ، و نتیجه رضایت خداوندی ، ایجاد هستی بهتر و والاتری می باشد که برای تمام موجودات به طور نسبی و عادلانه صورت می گیرد ، چرا که امواج حاصل از اعمال و افعال و حتی افکار ما ، همیشه به صورت مواد اولیه ای برای ایجاد هستی های بعدی مورد استفاده خداوند قرار می گیرد ، که ما به نوعی در آن هستی بعدی نیز حضور خواهیم داشت . پس اعمال فعلی ما ، باعث ایجاد شرایط والاتر در هستی کائنات می شود و مستقیم روی زندگی آینده ما مؤثر واقع شده و تغییر دهنده هستی های ما در روز قیامت است .

### دانش خداوند

خداوند دانش کلی است ، اگر دانش را آگاهی به قوانین حاکم بر یک واقعه بدانیم . خداوند ، دانش کلی است ، یعنی بر تمام وقایع

آگاهی دارد. آگاهی همیشه با تسلط همراه است ، حتی انسان هم اگر بر دانشی آگاهی داشته باشد، می تواند بر آن مسلط گردد (چنان که وقتی انسان بر دانش پرواز و فرمول فیزیکی آن آگاهی پیدا کرد، به تدریج به موازات گسترش آگاهی خود نسبت به عمل پرواز نیز مسلط گردید).

همین دانش کلی است که وحدانیت خداوند را موجب می شود، احاطه بر قوانین هر واقعه ای باعث وحدت با آن واقعه نیز می شود. و چون خداوند بر کل قوانین وقایع آگاهی دارد ، پس با تمام وقایع وحدت واحدی داشته و بر تمام وقایع به دلیل دانش کلی خود مسلط می باشد. خود و خودآ، مفاهیمی هستند که ماهیت وجودشان مربوط به خودشان است . خودآ ، که از دو کلمه خود و آمدن به وجود آمده است و بعد به صورت (خدا) نوشته شده است ، به معنی موجودی است که خودش آمده و خودش علت وجودی خودش می باشد . خود آمده، و خودآ و خدا مفاهیمی هستند که انسان از همان ابتدایی که خود را شناخت و توجهی به ماوراء الطبیعه کرد به نیروی برتر طبیعت و هستی نسبت داد . پروردگار ، نام دیگر خداوند است(به معنی پرورش دهنده) که یکی از نام هایی است که انسان به خداوند نسبت داده است. پروردن و پرورش دادن، یعنی به تکامل رسانیدن. پروردگار نیرویی است که پرورده می کند و به تکامل می رساند. نه تنها انسان ، بلکه به معنی عام آن تمام موجودات و تمام هستی ها

بر اثر قرار گرفتن در حیطه ی این نیروی پروردگاری، پرورش یافته و به تکامل می رسند .

خداوند دارای نیرویی است که موجودات موجود در هستی را پرورش می دهد و آن ها را به تکامل می رساند ، این هستی ها به طور اعم می تواند هرگونه هستی ای باشد که از دنیای نیستی خارج شده. این پرورش و تکامل بیش تر تحت قوانین و فرمول های خاص صورت می گیرد که همچون قوانین فیزیک لایتغیر و همیشگی هستند و تحت شرایط خاص برای همه موجودات عالم یکسان عمل می کنند ، و این به دلیل عدل خداوند است .

### کلام خداوندی

کلام خداوند ، اندیشه ی هستی است . باید خود را به گونه ای پیدا کنیم که پتانسیل درک آن را داشته باشیم .

چه مثال زیبایی را حضرت عیسی(ع) در کنار دریاچه جلیل به مردم در خصوص بارقه ی الهی گفته است : " برزگری برای کاشت بذر به صحرا رفت ، وقتی مشغول پاشیدن بذر بود ، مقداری از بذرها در راه افتاده و پرندگان آمده آن ها را خوردند ، بعضی از دانه ها روی سنگلاخ جایی که خاک کم بود افتاد و چون زمین عمقی نداشت زود سبز شد، اما وقتی خورشید بر آن ها تابید، همه سوختند و چون ریشه ای نداشتند خشک شدند . مقداری از بذرها در میان خارها افتاد و خارها رشد کرده آن ها را خفه کردند و جوانه ها حاصلی

نیاوردند . و بعضی از بذرها در داخل خاک خوب افتادند و سبز شدند و رشد کردند و ثمر آوردند و حاصل آن ها سی برابر ، شصت برابر ، و صد برابر شد. و بعد عیسی(ع) اضافه کرد: هر که گوش شنوا دارد بشنود، برزگر کلام خدا را پخش می کند، دانه هایی که در کنار راه می افتند، کسانی هستند که به محض این که کلام خدا را می شنوند شیطان می آید و کلامی را که در دل هایشان کاشته شده است را می رباید، دانه هایی که در زمین سنگلاخ می افتند، مانند کسانی هستند که به محض شنیدن کلام خدا و با خوشحالی آن را قبول می کنند ، اما کلام در آن ها ریشه نمی گیرد ودوامی ندارد و وقتی به خاطر کلام زحمت و گرفتاری برای آن هایش می آید فوری دلسرد می شوند .

دانه هایی که در میان خارها می افتند، مانند کسانی هستند که کلام را می شنوند، ولی گرفتاری های زندگی و عشق به مال و منال دنیا و یا هوی و هوس و چیزهای دیگر داخل می شوند و کلام را خفه می کنند و آن را بی ثمر می سازند و دانه هایی که در خاک خوب می افتند به کسانی می مانند، که کلام را می شنوند و از آن استقبال می کنند و سی برابر و شصت برابر و صد برابر ثمر به بار می آورند . حقیقتی شگرف در غالب مثالی ساده بیان شده است . شما در هر سطحی که باشید، به همان میزان از امواج الهی را می توانید جذب و هضم نمایید . اگر در زمین سنگلاخ باشید، کم تر و اگر در زمین

خوب باشید، صد و هزار برابر بیش تر امواج الهی را درک می کنید. این بستگی به پتانسیل و ظرفیت شما دارد، زمین، خود شما هستید : می توانید سنگلاخ را تبدیل به زمین خوب و حاصل خیز کنید، هرچه سطح تموجتان بالاتر برود و منبسط تر شوید، آگاهی شما نیز تغییر می کند. یک باطری ۱/۵ ولتی فقط به اندازه ۱/۵ ولت می تواند از برق شهر شارژ شود، در حالی که برق تا بی نهایت موجود است. پس باید اول ظرفیت خود را بشناسید و بدانید که در کجا هستید و سپس نسبت به تغییر مکان خود اقدام می کنید .

ما در زمان بسیار تاریک، و مبهم، و پیچیده ای زندگی می کنیم . وقت زیادی باقی نیست. زمان طلایی که حضرت آدم به عنوان سمبل آدمیت، هرچه قصد می کرد انجام می شد، و درحقیقت اندیشه فعل بود، به سرعت گذشت، در آن زمان دنیای ماده و عالم معنا بر هم منطبق بودند، ولی با شناخت ماده، این زمان آرام آرام به زمان نقره ای تبدیل شد. در زمان نقره ای اندیشه در قالب ماده به فعل در می آمد. اما هنوز اندیشه ها پاک بود، و ماده تکامل چندانی نداشت . هرچه ماده سیر تکاملی خود را بیش تر می پیمود، بر اندیشه بیش تر مسلط می شد. تا جایی که دیگر این ماده بود که اندیشه را به وجود می آورد، و یا آرزوهای مادی بودند که به اندیشه ها شکل می دادند . در ابتدای دوران نقره ای اندیشه ها در شکل ماده به فعل در می آمدند، و در پایان این دوره، عوامل مادی، باعث به

وجود آمدن اندیشه می شد. وقتی تسلط ماده بر اندیشه و تکامل ماده به حداکثر خود رسید، پایان دوران نقره ای بود و آغاز دوره خاکستری. در پایان این دوره که ابتدای دوران سیاه است، ماده خود دارای اندیشه است. اندیشه های مادی ، عوامل اصلی شناخت هستی و زندگی شدند. اندیشه های اندیشه دیگر در حداقل وجودی خود هستی دارند. بدی و سیاهی و تباهی سراسر این کره را گرفته است و عمر کره انسان ها در بُعد مادی آن به پایانش نزدیک می شود . ماده کدر است، و اندیشه تابناک، سیاهی ماده را در دوران تاریکی که ما متأسفانه در آن دوران زندگی می کنیم، در همه ابعاد زندگی ، به سهولت می توان دید. نه تنها امروز ، بلکه آن روز که حضرت زرتشت شعار پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک را سر داد نیز این دوران سیاه آغاز شده بود . و سیاهی ماده در ابعاد زندگی انسان خود را نشان داده بود ، به طورحتم اندیشه نیک در آن زمان نیز نبوده ، یا کمبود آن به شدت احساس شده که پندار نیک لازم و حضرت زرتشت آن را جزو رکن اصلی دین خویش قرار داده است. گرچه امروزه نیز اندیشه ی نیک به همان مقدار نادر است که مؤمنین واقعی در مساجد .

گرایش انسان ها در این دوران به سمت آگاهی است . این گرایش در ذات اندیشه است. همان طور که همه چیز در حداکثر اوج تکامل خود از هم می پاشد ، ماده نیز در حداکثر شکل ساختاری خود از



هم می باشد و دوباره اندیشه که در حداقل شکل ساختاری خود می باشد بیدار و فعال می شود . و دوباره آن دوران طلایی حضرت آدم آغاز خواهد شد. ( یعنی همان ثبت که اندیشه فعل است . )

آنان که آگاهی خود را به سطح اندیشه های نیک برسانند ، کسانی خواهند بود که در شروع تکامل مجدد ، اندیشه خود را ، انتخاب می کنند، تا در بهشت طلایی، (دوران مجددی که اندیشه همان فعل باشد) هستی یابند. اینان همان ها هستند که کلام خدا در جانشان می نشیند و میوه ای مجدد می دهد و خود را در "عیشه راضیه" احساس خواهند کرد

شما نیز خودتان باید انتخابی کنید، که لایق شنیدن کلام خدا باشید . کلام خداوند ، اندیشه های هستی است . در همه جا هست و همیشه می توان آن را شنید ، کلام خداوند را باید با حس لامسه شنید ، و یا حتی آن را با حس باصره دید، کلام خداوند با تمام احساسات پنجگانه قابل درک و حتی قابل شنیدن است . یک لحظه ی خاصی وجود دارد که روشن بین می شوید . شاید سال ها ریاضت ، و عبادت نتواند به شما آن روشن بینی را عطا کند، که اندیشیدن به هستی خودتان ، و شناخت آن لحظه این روشن بینی را به شما هدیه خواهد کرد. اگر لحظه ای دیگر نباشید ، چه می شود ؟ هیچ ، و اگر هزاران هزار مثل من و شما نباشند باز هم چیزی نمی شود . پس طوری عمل کنید که هر لحظه آماده رفتن باشید ، آن وقت دریچه

ای برای دیدن و شنیدن و احساس کردن کلام خداوند برای شما باز می شود .

پیغام خداوند را حتی با احساس ذائقه می شود شنید ، از خوردن یک میوه شیرین، پس از غذای سالم پیغام خداوند را دریافت کنید ، از وزش باد بر گونه های خود صدای خدا را بشنوید ، از دیدن کبوتری زیبا، و سوسکی به زیبایی یک فرشته خدا را بشنوید، کرکس هم به قدر کبوتر زیباست، و سوسک از قناری هیچ چیز برای زندگی کم تر ندارد. این ها ارزش های زندگی انسانی است که صدای قناری را از صدای جیرجیرک بهتر می داند. صدای خداوند از گلوی عارفان واقعی نیز شنیده می شود. کافی است معرفت خویش را درک کنیم، واگر سالک هستیم جای واقعی خود را بدانیم و بخواهیم که در مسیر شنیدن کلام خداوند قرار بگیریم .

### عدالت خداوندی

از عدالت خداوند این است که قوانین فیزیک در تمام جهان ها به طور یکسان عمل می کند ، منظور از تمام جهان ها تمام جهان ها و عوالم هستی هستند ، جهان ما انسان ها که آن را جهان مادی نام گذاشته اند ، حد واسط جهان معنوی - که در پیش روی ماست- و جهان قبل از جهان مادی - که در پشت سر ما قرار دارد- می باشد. بدیهی است که تمام این جهان ها همه در یک مکان قرار دارند و تصور مکان های مختلف، برای این سه جهان بی معنی است. هر سه

جهان ضمن آن که به طور کلی از یکدیگر جدا هستند ، همگی در یک مکان قرار می گیرند . ( مانند اعضای بدن قلب ، ریه و معده که جدا از یکدیگرند و تداخلی هم با هم ندارند.) ضمن آن که به طور غیر مستقیم و از طریق بدن ما که کل جهان هستی آن هاست با یکدیگر مرتبط هستند، ولی به طور مستقیم هیچ کدام از سلول های قلب نمی توانند با سلول های ریه یا معده تماس یا ارتباطی داشته باشند و یا حتی نمی توانند یکدیگر را درک کنند و از وجود یکدیگر نیز بی اطلاع هستند . ضمن آن که تمامی آن ها وجود واحدی را می سازند و آن را تحت شرایط یک متابولیسم پویا نگه می دارند . آن ها مربوط به هر یک جهان خاص خود هستند، که در یک جهان واحد وجود پیدا می کنند .

- قوانین فیزیک در هر سه جهان - جهان قبل از جهان ماده و جهان ماده و جهان معنویت - کاربرد مساوی ولی غیر مستقیم دارند .  
 قوانین فیزیک که در جهان مادی حکم فرماست، هم در جهان قبل از جهان مادی و هم در جهان معنویت کاربرد یکسان داشته و به طور مساوی برای کلیه ی جهان ها عمل می کند . به عنوان مثال : در جهان قبل از جهان ماده ، (یعنی اگر جهان انسانی را جهان هستی و ماده بنامیم ، در جهان اسپرمی که آن را می توانیم جهان در انتظار هستی بنامیم) ما به صورت اسپرم وجود پیدا کرده بودیم، در آن جا قوانین فیزیک خاصی بر ما حکومت می کرد ، که آن قوانین حاصل

عملکرد بدن پدرمان (که برای ما جهان در انتظار هستی و یا قبل از جهان مادی انسانی است) بوده است ، و ما به عنوان یک اسپرم تحت شرایط فیزیکی و قوانین خاص حاکم بر آن به زندگی خودمان ادامه می دادیم . قوانین فیزیکی آن جهان خاص خودش بود. و در عین حال که مستقل از قوانین فیزیک خاص آن جهان پیروی می کردیم، در ضمن کل هستی آن جهان (یعنی بدن پدرمان) تحت تسلط و حکومت قوانین فیزیک جهان مادی انسانی نیز قرار داشت، یعنی ما به صورت اسپرم هم از قوانین فیزیک جهان هستی خود، یعنی بدن پدرمان متأثر بوده ایم و هم به طور غیرمستقیم و به وسیله ی بدن پدرمان بالطبع ، با اجبار و به طور غیرمستقیم و بدون آگاهی از قوانین فیزیک جهان مادی انسانی متأثر می شدیم . موضوع جبر و اختیار نیز به همین گونه است .

در جهان مادی که به صورت انسان وجود پیدا می کنیم نیز به همین گونه، هم تأثیرات قوانین فیزیکی جهان مادی و هم تأثیرات قوانین فیزیکی جهان معنویت را تجربه می کنیم ، چون در مادری بزرگ تر به نام زمین و پدری به نام فضای منظومه ی شمسی قرار گرفته ایم و چون زمین تحت تأثیر قوانین منظومه ی شمسی و قوانین جهان معنویت است ، ما نیز بدون آگاهی تحت سلطه ی قوانین معنویت قرار داریم .

در ضمن همان طور که جهان اسپرمی و جهان مادیت هردو در یک مکان قرار دارند ، جهان معنویت نیز در همین مکان است . و در جای دیگری نیست و فقط فضای آن تغییر می کند . همان گونه که فضای اسپرمی ما با یک دگردیسی در رحم مادر به فضای انسانی تغییر یافت، که بسیار بزرگ تر و وسیع تر و حجیم تر است. اما مکان آن تغییر نکرد و در همین کره خاکی و روی همین زمین اتفاق افتاده است . همین طور هم فضای انسانی ما به فضای ولکانی تغییر می کند و ما از یک دگردیسی در رحم بزرگ تری تبدیل به ولکان می شویم که در همین مکان ولی در فضای دیگری است .

### اشرف مخلوقات

انسان با توجه به درک موقعیت فعلی خود ، و هم چنین درک تنهایی و کوچکی و ناچیزی زمین در مقابل کائنات ، می خواهد به کشف اسرار جهان و عالمی که او را احاطه کرده است نایل آید . زمین که در مقایسه با عظمت عالم سنگریزه ای بیش نمی نماید در عالم هستی معلق است، احساس ترس و بیم اسرارآمیزی را در انسان بیدار کرده است . او جهان را ترسناک می بیند و به خاطر بُعد مسافات که حتی به فهم او هم نمی گنجد و به خاطر طول زمان که حتی سراسر تاریخ زندگی بشر و حتی زندگی کره زمین هم ، حدّی

در مقابلش به حساب نمی آید و همچنین به خاطر احساس تنهایی مفرط و ناچیزیِ خانه اش، و وحشت او از هستی و حیات، احساس تنهایی می کند و برای فرار از این تنهایی و دادن قوت قلبی به خویش، خود را بالاترین مخلوقات می داند و حتی به جنایات و خرابکاری هایی که در عالم هستی انجام می دهد نمی اندیشد. حتی آن ها را نیز با دلایل واهی توجیه می کند. خود را بالاترین مخلوقات می داند، به دلیل آن که هنوز، موجودی بالاتر و عاقل تر و هوشمندتر از خود کشف نکرده است. حال آن که در همین کره زمین موجوداتی هستند که از انسان باهوش تر و با طبیعت و هستی هماهنگ ترند.

در هستی، هر موجودی برای کار بخصوصی و با هدف مشخصی آفریده شده و هستی یافته است. این که انسان برخی از موجودات را استثمار می کند، دلیل برتری و هوشمندی وی نمی باشد. بلکه آن موجودات به خاطر هدفی هستی یافته اند که حتی با استثمار انسان، به آن هدف دست می یابند و چون هدف خاصی از هستی خود دارند، وسایل و ابزار هوشمند لازم را برای مقابله با انسان در دست ندارند و نمی توانند از خود، در این خصوص دفاع کنند. اما، همین انسان هوشمند وقتی مورد حمله ی موجوداتی که آن قدر کوچکند که حتی نمی تواند آن ها را ببیند، قرار می گیرد، دچار ضعف و ناتوانی شده، هستی خود را از دست داده و می میرد.

درست است که انسان با دارو و مواد شیمیایی توانسته است تا حدودی با این موجودات هوشمند و توانا مقابله کند، ولی در طی تاریخ زندگی بشر، همیشه این موجودات کوچک برنده بوده اند و هنوز هم هستند. پس استثمار و استفاده از موجودات دیگر نمی تواند دلیل برتری و هوشمندی بیش تر انسان از سایر مخلوقات باشد. چرا که، هستی موجودات دیگر، به گونه ای است که بالاترین حدّ هماهنگی با طبیعتی که در آن زندگی می کنند را دارند. مثلاً: زنبور عسل و یا فیل به کولر و بخاری و وسایل جهت حمل و نقل احتیاجی ندارند و بدون داشتن و یا اختراع وسایل اضافی دیگر با هستی و طبیعت همسو و هماهنگ می باشند. اما انسان هرچه به تکنولوژی و ماشین های ساخت خود متکی تر می شود، از هستی و طبیعت فاصله می گیرد. آدمی برای تحمل تابستان به زیر هواهای سرد مصنوعی حاصل از کولر و در زمستان به بخاری احتیاج دارد و پناه می برد. محیط زندگی خود را، و زمین را که مأمن و مادر هستی های وی می باشد، دچار دگرگونی های فاحش و مرگ آور می کند، می داند که برخی از مواد شیمیایی و تولیدات صنعتی باعث آلودگی و مسمومیت محیط و کل کره زمین می شود، ولی باز هم به کار خود ادامه می دهد و در حقیقت کم ترین توجهی برای متوقف کردن آن انجام نمی دهد.

اخلاق و عادات خاص انسان در طول تاریخ زندگیش، اگر از دیدگاهی خارج از دیدگاه آدمیت به آن نگریسته شود، اغلب موجب تمسخر و لودگی آدمی است، کارهایی می کند که حتی اگر یک حیوان بسیار پست تر از او انجام دهد، برای او قابل قبول و پذیرش نیستند. مثلاً: تصور کنید که یک اسب و یا یک خروس، سیگاری روشن کرده است و لای سُم خویش قرار داده و به آن پُک می زند و آن را با افتخار و تفاخر به هوا فوت می کند. به راستی خنده تان نمی گیرد؟ اما انسان این کار را و بیش تر از آن را انجام می دهد و نه تنها خنده اش نمی گیرد، بلکه به آن مباهات هم می کند. و این در حالی است که می داند پولش را برای خرید سم نیکوتین که باعث مرگ می شود می دهد، و آن را با علم و آگاهی وارد بدن خود می کند. و شما به این گونه انسان، اشرف و والاترین مخلوق لقب می دهید؟ چنین موجودی گاهی از حدّ اقل شعور و اندیشه برخوردار نیست و رابطه ای بین شعور و بدن این شخص برقرار نشده است. از اخلاق و عادات ناپسند، که انسان با آن ها خو گرفته و قبح و ارزش های منفی آن نزد آدمی از بین رفته است را بسیار زیاد می توان نام برد. کشیدن سیگار و سایر دخانیات، مخدّرات و مشروبات الکلی یکی از کوچک ترین موارد آنهاست.



### در مورد معرفت

سخن گفتن در مورد عرفان و سیر و سلوک و آگاهی های فوق انسان به این دلیل مشکل و اغلب دچار نارسایی است که برای نشان دادن یک ادراک نامحدود، بایستی از کلمات و اصطلاحات محدود و موجود استفاده کرد .

به طور کلی کلماتی که برای انتقال افکار و احساسات به کار گرفته می شوند ، نسبی و محدودند ، و انتقال افکار را بر اساس تجربیات و آگاهی های شنونده به او منتقل می کنند ، در حالی که گوینده نیز کلمات را بر اساس تجربیات و آگاهی های خود انتخاب می کند ، از این رو، انتقال افکار به درستی و صد در صد آن طور که نظر گوینده است ، به شنونده صورت نمی گیرد . به عنوان مثال : اگر من بگویم که آقای فلانی معلم خوبی است ، اولاً این کلمه (خوب) بر اساس تجربیات شخصی من از آقای فلانی انتخاب شده که برای شنونده بی طرف هیچ گونه تعریفی نمی تواند داشته باشد ، دوم این که شنوندگان بر اساس دسته ای که در آن قرار می گیرند از کلمه خوب ، مفهوم متضادی را استنباط می کنند ، اگر دانش آموزان و والدین آن ها و همچنین کارکنان وزارت آموزش و پرورش همه در یک سالن به اتفاق به این جمله ی من گوش دهند ، هر دسته ای، مفهوم مخالف دسته ی دیگر را استنباط می کند. شاگردان فکر می کنند که آقای فلانی بسیار خوش اخلاق، مهربان ، راحت و زود

گذر است ، در حالی که ولی دانش آموزان تصور می کنند که ایشان جدی ، سخت کوش ، منضبط و با قدرت است و کارکنان وزارت آموزش ، نیز همان مفاهیم را همراه با مفاهیم جدیدتری مانند: خوش رفتاری ، قابلیت اداره امور ، مدیریت ، تدریس خوب و غیره از جمله من ادراک می کنند . پس کلمات به تنهایی برای انتقال افکار به طور کامل مناسب نیستند ، به ویژه اگر در مورد موضوعی مورد استفاده قرار گیرند که از قبل انسان کلمه مخصوصی برای شرح آن ابداع نکرده باشد . و تجربه‌ی عملی و علمی نیز در آن مورد در دست نباشد . بنابراین، در مورد عرفان نمی توان به طور دقیق و کامل تعاریفی به دست داد .

در نتیجه: سالک باید دارای صفاتی باشد که بتواند عرفان رادرک نماید. سالک هر وقت توانست رابطه‌ی بین افکار خود را با آن چه برایش اتفاق می افتد درک کند ، آن وقت می تواند در حصول تغییرات در سرنوشت خویش حتی در سرنوشت اطرافیان خود مؤثر باشد . چرا که بین افکار و آگاهی های ما و اتفاقاتی که بر ایمان می افتد یک رابطه‌ی مستقیم ولی پیچیده وجود دارد . هیچ کس نمی تواند این رابطه را ادراک نماید، که البته همه کس، از وجود چنین رابطه ای بین افکار و اتفاقات حتی با خبر هم نیستند ، چه برسد که آن را کشف و پس از کشف ادراک کنند . با تمرکز و توجه است که اول وجود این رابطه را می فهمیم و بعد آن را کشف می کنیم و در

خاتمه آن را درک می‌نماییم. به محض ادراک از وجود چنین رابطه ای است که سالک در شروع روشن بینی عرفانی قرار می‌گیرد و می‌تواند با کنترل آگاهی و تفکرات خود، کنترل ارتباطات با دیگران و سرنوشت خود را در دست بگیرد.

همان طور که روشن بینی یکی از ابزار و لوازم برای شناخت رابطه بین تفکرات و اتفاقات است، پس از کشف و شناخت این رابطه، شخص به روشن بینی کامل تری نیز دست پیدا می‌کند و این سیر مانند یک فنر به سمت بالا در جریان است که باعث تکامل بیش تر و روشن بینی در سطوح بالاتر می‌شود.

معنی معرفت هرگز به معنی واقعی آن به آگاهی انسان‌ها در نیامده است. هزاران تعریف و تفسیر مختلف از آن شده، ولی هر کدام به تناسب خود تکیه بر اصول خاصی داشته است. معنی معرفت یعنی شناخت، اما شناخت چه چیزی؟ چه چیزی باید شناخته شود تا عرفه، عرفان و معرفت صورت پذیرد. معرفت یعنی این که هستی را بشناسیم. شناخت هستی یعنی معرفت و این که انسان در کجای این هستی قرار دارد؟ عارف کسی است که ادراک، معرفت و شناخت به هستی دارد و عرفان راه کسب چنین آگاهی و معرفتی است. البته انسان به دلیل محدود بودن حواس پنجگانه اش - که تنها راه شناخت هستی است - نمی‌تواند هستی را آن طور که هست درک و به دیگران نیز تفهیم نماید. فقط انسان‌هایی که

سطح تمّوج و آگاهی شان بسیار منبسط و در عالم اثیری واقع شده باشند ، می توانند هستی را درک کنند . هستی بر دو نوع است . سیکل دوم هستی یا روی دیگر آن ، نیز نوعی هستی است ، که به دلیل دور بودن از حیظه ی درک ، انسان به غلط آن را نیستی نام گذاشته است و چون خود آن را نمی بیند و درکی از آن ندارد ، آن را نیستی می داند .

آن چه در عالم معنا ( یا روی دیگر هستی ) نفی شود، یعنی در جهتی دیگر حرکت کند، در عرصه ی مادی ظاهر گردیده و متجلی می شود . و آن چه در عالم مادی نفی شود در عالم معنا وجود پیدا کرده و ظهور می نماید ، این سیکل هستی است .

آن چه در عالم مادی نفی شود ( یا به زبان انسان بمیرد ) چون انسان ظهور و به وجود آمدنش در عالم معنا را نمی بیند و درک نمی کند ، آن را فنا شده و نابود و نیست می داند .

۱- هستی مانند فنر تکرار می شود، روی هستی قبلی؛ اما یک درجه بالاتر انجام می گیرد؛ و به نظر ما این طور می رسد که تکرار هستی مکرر روی یک سیکل بدون هدف انجام می گیرد<sup>۱</sup> ، این به دلیل

۱- این مطلب نه تنها در سیکل هستی کائنات، بلکه حتی روی نسل های موجودات نیز صدق می کند و هر نسل به وجود آمده از نسل قبلی باهوش تر و یک درجه متکامل تر است . مثلاً همیشه نسل های جوان تر در انسان ها از پدران خود باهوش تر و متکامل تر هستند و هستی انسان در همان سیکل قبل ولی در یک شاخه بالاتر در این فنر صورت می گیرد . در زندگی کائنات و هستی های بالاتر نیز به همین صورت می باشد .

آهسته و پیوسته بودن تکرار است. مانند گردش عقربه ساعت شمار می ماند که به نظر ساکن می رسد ، چون سرعت حرکت آن از سرعت امواجی که چشم ما برای حرکت ثبت می نماید به مراتب کمتر و آهسته تر است. بنابراین، ما حرکت ساعت شمار را احساس نمی کنیم و آن را ساکن می بینیم . در حالی که مکرر در حال حرکت است (کندتر از دقیقه شمار و ثانیه شمار) ، این تکرار و تکامل در هستی با سرعت فوق العاده ای انجام می شود ، اما از نظر انسان و با عمر زمینی، این سرعت قابل تشخیص نیست و حتی ما آن را درک هم نمی کنیم؛ مانند سرعت چرخش زمین به دور خورشید که ما آن را احساس نمی کنیم ، در حالی که زمین با سرعت فوق العاده زیادی ( ۱۰۸،۰۰۰ کیلومتر در ساعت ) به دور خورشید می چرخد و ما بدون کوچک ترین احساسی از این سرعت عظیم هر روز در آن زندگی می کنیم . ما چون فقط در این زندگی زمینی و در این عمر کوتاه خود - که در مقایسه با عمر کائنات لحظه ای بیش نیست - فقط یک سیکل هستی را می توانیم به پایان برسانیم، نمی توانیم از حرکت و تکرار هستی روی سیکل های بعدی آگاهی و اطلاعاتی داشته باشیم ، که با مقایسه ی آن ها با یکدیگر حالت فتری هستی را درک کنیم . به این جهت تکرار را بیهوده و عبث می پنداریم ، در حالی که این تکرار در سطح بالاتری از سطح قبلی انجام می گیرد و در جهت تکامل می باشد . اگر کل

عالم را به صورت یک دایره و یا کروی در نظر بگیریم، هستی در جهان مادی در واقع ۱۸۰ درجه این دایره را تشکیل می دهد و بقیه ی آن تا ۳۶۰ درجه هستی های جهان معنا می باشند ما فقط نیم دایره متعلق به هستی خویش را درک می کنیم و برای درک نیم دایره دوم به آگاهی های برتر از جهان مادی احتیاج داریم. انسان های والا که سطح آگاهی خود را تا درجه اثیری انبساط داده اند، می توانند نگاه گذرایی به عالم معنا بیاندازند. مرز و حد عالم معنا و عالم مادی سطح انبساط اثیری است، از کنار مرز می توان به عالم معنا دیدی زد و در شرایط استثنایی سفری کوتاه نیز داشت. اما نه پیش تر. پس از درک عالم معنا، آن وقت یک سیکل کامل هستی (۳۶۰ درجه) درک می شود. ناگفته نماند که درک کامل و تمام عیار نیمه دوم دایره هستی، یا عالم معنی، از عهده هیچ انسانی تا به حال بر نیامده و به حالات و احساساتی احتیاج است که از توان انسان های والا نیز خارج می باشد. حال متوجه می شویم که هستی های دیگری که در سیکل های بالاتر در این فنر قرار گرفته اند از فهم و درک انسان به مراتب بالاتر بوده و برای درک و تصویریا تصور آن به میلیاردها سال تجربه و آگاهی احتیاج است، که بتوان شاخه های بالاتر این فنر را درک کرد. اگرچه در همان دایره هستی ما قرار دارند. به طور خلاصه تعریف معرفت (از نظر من) به شرح زیر است:

(معرفت ، شناخت و آگاهی از یک سیکل کامل هستی) بدون آن که انسان نیازی به کلمات و گفتگو داشته باشد ، با ایجاد معرفت در خود از تجربیات زندگی مادی ، به زندگی معنوی واقف می شود . آگاهی در معرفت ، در خواب اتفاق می افتد . تمام تجربیات آدمی ، طیف امواجی را تشکیل می دهند که این امواج در هنگام خواب و زمانی که بدن فیزیکی وی ، در حال کم ترین تحرک است ، با بُعد دیگر هستی و در سیکل دوم دایره ، آنان را در جهان معنا به هستی تبدیل می کنند و آدمی در حالتی سیال در واقع همان احساس ها و عواطف و دریافت ها را مجدد ، اما بدون محدودیت ادراک می کند ، در عالم معنا محدودیت زمان و مکان وجود ندارد و به این جهت در خواب همه ی امکانات حتی غیر ممکن ، سهل و دست یافتنی است . معرفت نیز از دو نیمه تشکیل یافته ، که نیمه ی مادی معنوی آن هردو در اختیار آدمی است ، نیمه ی معنوی معرفت ، فقط در خواب و در برخی از سالکان در هنگام مراقبه قابل دسترسی و ادراک است . معرفت در همه چیز هست ، اما مخفی است ، و خود را به صورت ناشناخته می شناساند . اما هر موجودی باید به طور مستقیم و بدون واسطه نیروی دیگری خود را به معرفت خود نزدیک کند . معرفت هر موجود مانند سالکان عالی مقامی عمل می کنند که دوست ندارند شناخته شوند. در عین داشتن کرامات و مقام کشف و شهود و ادراکات فوق انسانی ، به گونه ای عمل می کنند که ، حتی از انسان

های معمولی نیز به آن ها کم تر بها داده می شود ، معرفت نیز به این گونه عمل می کند ، در عین دانستن همه ی حقیقت ، خود را به نادانی می زند . او را در واقع باید مجبور کرد که حقیقت را به یاد ما بیاورد . معرفت بسیار زیباست ، ولی با ناز و کرشمه فراوانی که دارد رفتار و سلوکی سیاست مآبانه را در ارتباط با خود لازم دارد . انسان های معمولی که نمی توانند هیچ گونه رابطه ای با معرفت خویش برقرار کنند ، به هیچ وجه تصویری از هستی و حیات نیز ندارند ، گوسفند وار عملیات چهار گانه هستی را انجام می دهند و از میلیون ها اتفاق مختلف که در دور و برشان می گذرد ، کم ترین تأثیر را از معرفت خود می پذیرند . ولی سالک ، باید با معرفت خویش رابطه برقرار کند . ناگفته نماند که ، معرفت تمام موجودات با کل هستی و حیات در تماس است و تمام حقیقت را می داند ، معرفت یکی از موجودات غیر ارگانیک است و موجود هستی یافته ، فقط باید با در ارتباط قرار گرفتن با معرفت خویش ، حقیقت را به یاد بیاورد . تنها و تنها راه تماس با معرفت و باز کردن دریچه ی آگاهی صداقت است و بی عیب و نقص بودن . سالک باید تمام عیار و کامل و با درستی با معرفت خود چابپلوسی کند ، این که می گویم چابپلوسی با دورویی و تزویر متفاوت است ، باید در واقع ناز معرفت را خرید ، (مثل ناز استاد) آگاهی آسان مجانی به دست نمی آید . حال که هستی را تجربه می کنیم ، اگر با آگاهی همراه نباشد ،



لاجرم با رنج و اندوه همراه خواهد شد . هستی همزاد رنج است و فقط آگاهی است که سطح رنج و اندوه را تغییر می دهد ، از آن کم نمی کند و یا آن را از بین نمی برد ، ولی فقط سطح آن را تغییر می دهد و کیفیت جدید رنج، انسان را کم تر می آزرده. باید با معرفت همراه شد . کج خلقی ها و بد اخلاقی هایش را باید تحمل کرد. صبورانه و آرام از او خواست که با شما خلوت کند و صادقانه با او باید معاشرت کرد . کوچک ترین دورویی وعدم صداقت او را به شدت از ما می رنجاند و درهائش قفل می شود. سال ها طول می کشد که گوشه ی چشمی به ما کند ، و مجدد به درخواست ما گوش فرا دهد. پس بی ریا و یکرنگ و مخلصانه معرفت خویش را صدا بزنید، با او خلوت کنید ، در سکوت کامل ، که او به هر سوآلی پاسخ می دهد.

ذره معرفتی در همه چیز عالم هست ، هیچ چیزی یافت نمی شود که در هستی وجود یافته باشد، ولی از معرفت خالی باشد. در حقیقت بدون معرفت هیچ چیزی هستی نمی یابد. معرفت همان نیرویی است که موجودات را به هم متصل می کند، همان نیروی اتصال هستی هاست ، در حقیقت معرفت همه ی موجودات به هم مربوطند به طوری که در نهایت همه اجزای هستی به صورت یک کل و واحد ادراک می شوند . معرفت همان سر بزرگ است . حقیقت هستی است . آگاهی وشعورمشترک در همه ی وجودها و

هستی هاست. معرفت هر موجود با ازلیت آن موجود مرتبط است، و در واقع با وفاداری مصّرانه ای آن را حفظ می کند. سالکی که بداند تمام موجودات و اشیا از همان معرفتی برخوردارند که در وجود وی نیز به امانت گذاشته شده است و این امانت در همه ی موجودات هست، خود را با تمام هستی یکی می داند و در عین حال که خود را کوچک ترین ذره هستی می بیند، تمام کائنات و عالم هستی را با معرفت خویش هماهنگ و همسو می داند و به این ترتیب می تواند هم خود را با هستی هماهنگ کرده و هم هستی را با خود و معرفت خویش همسو گرداند. هیچ کدام از صفات قابل شناخت برای فهم بشری، را نمی توان به معرفت منصوب دانست. او نه شجاع است و نه ترسو. نه مهربان است و نه ظالم، نه بخشنده و نه خسیس، هیچ کدام نیست و در عین حال، جمیع آگاهی ها و ادراکاتِ کل کائنات است که به صورت ذره ای کوچک در هستی ما شکل گرفته است. او را فقط و فقط در سکوت می توان شناخت و دید. هیچ کلمه ای، به نظر، قابل شرح و بیان برای درک واقعیت معرفت نمی باشد. هر سالک خود باید معرفت خود را به چنگ آورد و با او خلوت کند. قبل از ملاقات معرفت، سخن ها و صفات و توضیحات بسیار در موردش گفته می شود، و جالب اینجاست که پس از ملاقات با معرفت، دیگر سخنی در موردش نمی شود گفت و فقط با احساس و ادراک خالص و ناب می توان با او خلوت نمود.

چون هر سخنی که در موردش گفته شود ، معرفت را از هستی ناب و خالص خود جدا می کند. (معرفت شاید همان گوهر خدایی است که در تمام موجودات و اشیا وجود دارد.) ناگفته نگذارم که همنشینی و مصاحبت با معرفت ، کاری لذت بخش است ، ولی آسان و سهل نیست . کاری است بس مشکل و به تجربه و اراده و اقتداری بس قوی و محکم احتیاج است . معرفت خود را بسیار زیبا و فریبنده نشان می دهد . هر موجودی که معرفت خود را شناخت ، به همان میزان باید از خود و هستی خود نیز مراقبت نماید ، چرا که معرفت آن قدر لطیف و زیبا و لذت بخش است که ، هر سالکی اگر از اقتدار و آگاهی و توجه کافی برخوردار نباشد اسیر شناخت معرفت خویش می گردد و دیگر نمی تواند به مراحل بالاتری از سیر و سلوک دست یابد.<sup>۱</sup>

شناخت معرفت سومین مرحله از سیر و سلوک در اشراق شیخ فریدالدین عطار است که پس از شناخت معرفت به مراحل دیگر این اشراق که استغنا و توحید است دست پیدا می کنیم . من معتقدم، که با شناخت معرفت بلافاصله به توحید که همان عالم یکی شدن با کل هستی است دست پیدا می کنیم ، چرا که ذره معرفت در تمام موجودات از یک کیفیت و کمیت یکسان برخوردار است .

---

۱- به قسمت دشمنان سالک ، پنجمین بخش ، در همین کتاب مراجعه شود.

پس اگر معرفت خویش را بشناسی ، و کاری کنی که او ، با تو معاشر و همراه شود ، تمام حقیقت را به تو یادآوری خواهد کرد و از این پس تو خود تمام حقیقتی ، دیگر میان تو و حقایق هستی حایلی نیست ، معرفت تمام پرده ها را کنار می زند، تا به حال حائل میان تو و حقیقت هستی ، همان معرفت بود که خود بودی . اما ، اگر او با تو باشد ، تو حقیقتی ، در این حالت است که استغنا و بی نیازی را احساس می کنی و با تمام جهان هستی یکی می شوی . نیازی نیست که تو ، او را طلب کنی ، همه چیز هست و بی نیازی مطلق است ، و با معرفت خود ، در همه جا و برای همه چیز وجود داری ، و آنها نیز با تو هستند . معرفت خود می داند که چگونه نیازها را به بی نیازی تبدیل کند، و هستی تو را با هستی های دیگر همسو و هماهنگ .

تو می میری ، بدنت به مواد دیگری تبدیل و جزیی از زمین می شود که مادرِ واقعی همه ی موجودات و هستی های زمینی است ؛ اما معرفت می ماند و خود را نشان می دهد . او پس از مرگ فیزیکی بدن ، به عنوان یک ذره از معرفت کل ، که بدن فیزیکی ما توانسته بود مقداری از آن را بیدار و فعال کند، به کل معرفت می پیوندد و جزئی از کل معرفت انسانی را تشکیل می دهد .

یکی از راه های نزدیکی با معرفت، که من آن را صحیح نمی دانم ریاضت بود. سالکان اعصار گذشته از طریق رهایی از بند تعلقاتِ بدن فیزیکی خودورها کردن خویش از بندکلیه ی تعهدات اجتماعی

و زندگی مادی در حقیقت یک نوع مرگ اختیاری برای خود ایجاد می کردند ، و به این وسیله مواظب معرفت خود بودند که خود را نشان دهد تا او را به چنگ آورند، که البته ، بعضی در این مورد موفق هم می شدند ، اما ، ذهن پس از مدت کوتاهی ، برایشان تله هایی فراهم می کرد و آنان را همیشه ، کم و بیش در این دام ها گرفتار می نمود و به این ترتیب از پیشرفت آنان جلوگیری می شد. سالک بایستی با آرامش و رعایت در حدِ اعتدال و میانه روی ، با دوری جستن از افراط و تفریط و رعایت خونسردی و متانت ، فقط با صداقت معرفت خود را به دست آورد.

می تواند ، پس از آن نیز ، به همراهی معرفت خود به سیر و سلوک ادامه دهد ، در این صورت معرفت دوست و حامی خوبی برایش خواهد شد . در زندگی روزانه و در ارتباط با دیگران نیز ، هر روز معرفت هزاران بار خود را نشان می دهد . فقط باید از توجه و دقت لازم برای دیدن و ادراک او برخوردار بود .

### عبادت

عبادت یعنی شناختن خداوند ، و شناختن خود ، عبادت تنها خضوع در برابر خداوند نیست ، بلکه تفکر و تفحص و تمرکز ، برای شناخت خویش و خداوند است .

تفکر در کلماتی که در نماز و دعا به کار می بریم .

تفحص در اعمال خودمان که روزانه مرتکب می شویم و شناخت علت اصلی اعمال و گفتارمان که چرا و به چه دلیل فلان عمل و یا فلان صحبت را انجام داده ایم .

تمرکز برای این که در موقع عبادت به کارها و اعمال دیگر فکر نکنیم و از تشتت افکار جلوگیری شود .

این سه عامل باعث شناخت و ادراک هستی و خویش و خداوند می شود. ایاک نعبد در نماز، مفهومش ستایش خاص خداوند و استعانت جستن از او است ، که از روی شناخت ایجاد گردد ( نه بنده و ذلیل بودنی که از روی ترس ایجاد می شود. )

#### دعا و استجاب آن :

بالا ، پایین ، راست و چپ مفاهیمی هستند که تحت تأثیر زندگی زمینی به ما القا می شود. در حالی که، فضاوردان وقتی از جو زمین خارج شدند، در حالت بی وزنی قرار می گیرند و دیگر مفهومی به معنای بالا یا پایین از بین می رود. این مفاهیم در روی زمین و به دلیل نیروی جاذبه و گردش آن معنا پیدا می کند . دلیل دیگر القای این مفاهیم در ذهن ما ناقص بودن احساسات پنجگانه است ، هیچ کدام از احساسات بینایی یا شنوایی و بویایی و غیره در ما کامل نیست و هر کدام محدودیت هایی دارد که باعث درک محدود از هستی می شوند. ادراک ما از هستی، بر اساس ارتباط این حواس با جهان خارج است ، و چون حواس ما کامل نیست و محدودیت دارد ،

درک ما از هستی نیز محدود و کامل نیست . به همین دلیل است که، مفهوم بالا یا پایین در ذهن، شکل می گیرد و درک می شود. حال ، اگر ذهن سالک با تمرکز ، بتواند در حالتی قرار گیرد که از جو زمین خارج گردد و حواس را آن قدر گسترش دهد که این مفاهیم از بین بروند، می تواند بر وزن جسم خویش مسلط شود و اگر بخواهد می تواند حتی از دیوار مستقیم بالا برود و یا در فضای خانه اش معلق گردد .

شما همین جا که نشسته اید ، تمام ستارگان زیر پای شما هستند . در واقع ما از زمین آویزان هستیم . اما ، کوچکی جثه ی ما نسبت به بزرگی جثه ی زمین ، باعث می شود که این موضوع را درک نکنیم و این به دلیل احساس بینایی محدود ما است ( ولی کافی است ) .

پس اگر ما خود را به اندازه کره زمین بزرگ کنیم ، دیگر مفهوم بالا ، یا پایین ادراک نمی شود . بلکه در رابطه با منظومه و هستی بزرگ تری قرار می گیریم که جهات ( شش گانه ) به صورت کروی در می آید و همه جا بالا یا پایین هستند . همه جا می تواند بالا باشد و بالعکس . درک دایمی این مفهوم ، راه و روش زندگی سالک را تغییر می دهد ، و بسیار از مطالبی که در زندگی روزمره برای دیگران بسیار با اهمیت است و باعث ناامیدی و عصبانیت یا دلسردی می شوند، برای او بی ارزش شده و از اهمیت آن کاسته می شود. سالک، با درک دایمی این مفهوم، ذهن نیمه هوشیارش را ،

دایم بیدار نگه می دارد. در حقیقت، هر موقع به این مفهوم بیاندهد، با هستی و سلسله‌ی اعصاب کائنات در ارتباط مستقیم قرار می‌گیرد. بنابراین، مفاهیم و ارزش‌های ابتدایی و بی‌اهمیت زندگی، از جوش و خروش غیر حقیقی خود می‌افتند.

مشابه همین سیستم در کل کائنات وجود دارد، کافی است بتوانیم با آن مرتبط شویم. یکی از راه‌های تحت تأثیر قرار دادن سیستم عصبی کائنات تجمّع و دعا‌های انسانی است که در درخواست‌های همگانی و یا خواهشی با قدرت و تمرکز و تمام انرژی خواسته شود. البته این کار، به صورت انفرادی نیز عملی است.

احساس درد نیز براساس، تحت تأثیر قرار گرفتن سیستم عصبی بدن، به جهت اختلال یا مشکلی است که به وجود آمده است. احساس درد، مرحله پیشرفته تری از احساس خارش برای تحت تأثیر قراردادن سیستم عصبی بدن است. انسان نیز قادر است سیستم عصبی کائنات را به طریقی تحت تأثیر قرار دهد، که هستی آن را احساس کند، و در رفع مشکل اقدام نماید. یکی از اهداف مدیتیشن‌هایی که هر ماه در تمام کره زمین در ساعت و روز معین انجام می‌شود همین است، که امواج پاک و منزه را برای بهتر زیستن بشریت به کائنات بفرستند.<sup>۱</sup>

---

۱- این نوع مدیتیشن در راجا یوگا معمول است که افراد سالک در ساعت معین و در یک روز مشخص در سراسر کره زمین به مدت یک ساعت به مدیتیشن می‌پردازند.



شما هر چه را بخواهید، اگر معرفت شما که ارتباط مستقیم با سیستم عصبی کائنات دارد آن را بپذیرد، به یقین هستی نیز از آن مطلع می شود. حال، اجابت آن، بستگی به میزان خواستن شما دارد. اگر آن را با تمام اقتدار خود بخواهید، دو حالت پیدا می کند: یا هستی شما از دست می رود و به نوع هستی دیگری می رسید و یا اگر هستی شما برای کائنات در همین فرم، هنوز مفید و لازم است آن درخواست، اجابت خواهد شد.

حال، اگر آن درخواست در جهت امواج منفی و کند باشد، مسوولیتش با خود شماست، یعنی اجابت درخواست شما، - اگر درخواست منفی باشد - باعث پایین آمدن و کند شدن موجتان می گردد و اگر در جهت مثبت باشد، باعث بالا رفتن و تند شدن امواج شما می شود (که تأثیر مستقیم در ساخت زندگی شما خواهد داشت).

به خارش نقطه ای از بدن هیچ فکر کرده اید؟ چرا یک نقطه از بدن می خارد. علت فیزیکی آن چیست و چرا فوری دست ها برای خریدن آن نقطه اقدام می کنند؟ خارش در واقع اجابت دعای مخلوقات است که مشکلی در کل سیستم بدن دارند، هزاران سلول، به دلیل مشکل خاصی که دارند، ممکن است خون کافی یا اکسیژن و غذای کافی به آن ها نمی رسد، یا مشکل دیگری داشته باشند، به هر حال، دست به دعا و خواهش بر می دارند و

درخواست رفع مشکل را از سیستم بدنی دارند ، به این ترتیب سیستم عصبی اطلاع پیدا می کند . آن را به مغز منتقل می نماید و دستان مأمور می شوند که با خاراندن آن نقطه در واقع خون بیش تری به منطقه هدایت کنند تا مشکل رفع شود ، که به این وسیله اکسیژن یا غذای کافی آن سلول ها رسانیده می شود . مناطقی که زخم بوده و در حال ترمیم هستند ، به دلیل آن که احتیاج به تولید سلول بیش تری دارند ، خارش های آن مناطق بیش تر است، و شما با خاراندن آن در واقع خون بیش تر و در نتیجه غذا و اکسیژن بیش تری رابه آنجا هدایت می کنید . به این ترتیب درحقیقت دعای هزاران سلول اجابت می شود، که بی شباهت به دعای باران و دعای رفع مشکلات دیگری که انسان ها داشتند و در زمان های قدیم دسته جمعی برای آن دعا می کردند نیست .

درخواست از خداوند نیز همین حال را دارد. تمرکز و دعاهای دسته جمعی نیز به همین منوال مستجاب می شوند .

انسان می تواند به وسیله ی دعاهای دسته جمعی و حتی دعاهای فردی ، سیستم عصبی انسانیت را تحت تأثیر قرار دهد . ( مجموع افکار و احساسات انسان ها موجودی غیر ارگانیک به نام انسانیت را به وجود می آورد ) وقتی انسان با دعا کردن و تمرکزی که به وسیله ی آن ایجاد می شود، توانست سیستم عصبی انسانیت را ، که در تمام پهنه ی زمین گسترش یافته است، تحریک نماید، در حقیقت

بر روی انرژی و الکترومغناطیس زمین تأثیر می گذارد . به این ترتیب فرکانس های انرژی همسو با آرزوی خود را به سمت خود جذب می کند. و چون هر عملی را عکس العملی مساوی در جهات مختلف است ، انرژی های همسو از جهات مختلف به سوی دعاکننده گسیل می شوند، تا آن چه مورد درخواست وی در دعاهای موردنظر است بر آورده شود، که بر آورده شدن آن تأثیری گرچه بسیار اندک، ولی مؤثر، بر روی زندگی انسانی و حتی زندگی کره زمین می گذارد .

گفتنی آن که ، تمام دعاها بدون استثنا اجابت می شوند ، اما در بعضی از مواقع ، دعاکننده پتانسیل لازم برای ادراک و آگاه شدن از استجاب دعا خود را ندارد و به همین دلیل فکر می کند که دعای وی اجابت نشده، و حال آن که وی شکل استجاب دعا خود را ادراک نکرده است.

### هفت نیروی سالکان

هفت منبع نیرو در بدن انسان است ، که از لحظه تولدش به او هدیه می شود . در شرایط عادی این هفت نیرو مشغول به کار و فعالیت هستند ، اما در حداقل لازم برای زنده ماندن و زنده نگاهداشتن آگاهی است . این هفت نیرو در حیوانات نیز وجود دارد . آن ها در حداقل لازم فعال هستند، که اگر این نیروها در فعالیت بیش تری

قرار گیرند ، باعث می شوند که طول موج ادراک فردی با طول موج کائنات ، همسو و هماهنگ شود .

این هماهنگی باعث درک و آگاهی بیش تر و قرارگرفتن در ارکستر بزرگ هستی به عنوان یکی از اعضای آن می شود ، آن وقت سمفونی هستی در این سطح برای شخص آشناست ، بلکه خود یکی از نوازندگان مهم و قابل توجه و تاثیرگذار این ارکستر می شود. با نوع زندگی و نیز هستی هماهنگ و همسو و دیگر خود قاضی اعمال خویش است ، خوب را به خوبی می شناسد و می داند که افعال و اعمالش را چگونه تنظیم و هدایت کند . با فعال شدن این هفت نیرو ، انسان به تدریج در سطح انسان والا و سپس در سطح ولکان ها و فرشتگان قرار می گیرد . در حیوانات نیز فعال شدن این نیروها، آن ها را در سطوح بالاتری از ادراک قرار می دهد. تا قبل از بیدار شدن نیروی هفتم انسان نمی تواند با نیروی کائنات هماهنگ و همسو شود ، و بعد از آن است که معنای زندگی و حقیقت واقعی را درک می نماید . این همان حالت عارفانه و زیبایی است که در طی هزاران سال فیلسوفان بزرگ و عارفان و صوفیان و مرتاضان سعی در رسیدن به آن مرحله داشته اند ، که برخی راه را انحرافی رفتند و با به دست آوردن اولین آگاهی و در مراحل ابتدایی ، با غرور خود و یا با توجه به امیال و آرزوهایشان ، یا به جادوگران ماهر و یا به مرادهایی با مریدان بی شمار تبدیل

گردیدند، و برخی نیز به مرحله‌ی هفتم رسیدند و رمز و راز هستی را شناختند و به دیگران نیز آموختند .

مسیر تکامل هستی ، مشوق و خواهان آن است که تمام موجودات زنده به حدّاکثر تکامل خویش نایل آیند ، و در واقع ابزار و وسایل لازم را نیز برای هر یک ، و در حدّ خود ، به آن ها بخشیده است . حال اگر ، موجودی قادر به استفاده از آن نیست و یا نمی خواهد در این مسیر قرار گیرد، ساز ناهمانگی می شود که در ارکستر بزرگ هستی باعث عدم هماهنگی دیگران نیز می شود و زیبایی و هماهنگی رادرهستی به هم می ریزد، و زحمت رهبرارکستر را برای ایجاد هماهنگی و خنثی کردن این ناهمانگ، بیش تر می کند. یکی از دلایلی که لازم است ، آن ها که به مرحله ی شناخت فعالیت نیروی هفتم خویش می رسند ، آن را به دیگران نیز تفهیم نمایند ، این مورد است ، که هرچه انسان ها ، بیش تر به هماهنگی با هستی کل نزدیک تر شوند ، هماهنگی و سعادت هستی نیز دلپذیرتر و زیباتر می شود و خود نیز از هماهنگی بالاتری برخوردار می شوند . درواقع برای آنان که در این مرحله قرار می گیرند ، یک نوع وظیفه و مسؤلیت است ، که آن را به دیگران بیاموزند . هرچه اعضای ارکستری که خارج از نت می نوازند کم تر باشد ، آهنگ دلپذیرتر و هماهنگ تر است .

در این ارکستر بزرگ هستی حیوانات و هستی های دیگر نیز به نسبت خود جای مشخص و معین دارند . مانند آن که برای آن ها به نسبت زندگی و هستی شان ، ساز مخصوص به خود را اختصاص داده باشند. در مراحل بالاتر، نحوه ارتباط انسان با حیوانات نیز در این هماهنگی بزرگ نقش مؤثری دارد، عارفان والا، به همین دلیل اغلب گیاه خوارند ، نقش معده انسان در این میان ، که می خواهد این هماهنگی را برقرار نماید، نباید به عنوان گورستان حیوانات درآید . پس از این مقدمه کوتاه ، مختصری در مورد هفت نیرو و نحوه ی عملکرد آن ، به گفتگو می پردازیم :

### نیروی اول – ( نیروی خواستن)

نیرویی که در منتهی الیه ستون فقرات قرار دارد . نیروی خواستن است ، به صورت کره ای کوچک ، از خود امواجی ساطع می نماید ، و از ابتدای تولد ، ایجاد خواستن می کند . کودک شیرخواره تا سن بلوغ همه چیز را می خواهد ، که منبع آن ، این نیرو است ، همه چیز برای کودک به صورت شهوتِ خواستن ظهور می کند .

از هر چیزی که خواسته می شود، و به دست می آید، یک نوع آگاهی و دانش کسب می شود . از آن چیزهایی هم که خواسته شده و به دست نمی آید نیز نوع خاصی آگاهی و دانش ادراک می شود ،

مجموع این دانش ها و دانایی ها با تأثیرات متفاوتی که از خود در ذهن کودک به جا می گذارند ، راه کمال آینده اش را ترسیم و حتی به او تفهیم می کنند .

در سن بلوغ این نیرو ، ضمن حفظ موقعیت قبلی خود در خواستن ، یک نوع خواستن دیگر را نیز به قلمرو خود اضافه می کند ، که به صورت شهوت جنسی بروز و ظهور خواهد کرد . نیروی خواستن تا لحظه ی مرگ بر بسیاری از افعال و اعمال ما حکومت مطلقه دارد . در سنین مختلف ، بر حسب بالارفتن ادراک و آگاهی این نیرو نیز نحوه و نوع خواستن خود را تغییر می دهد .

در کنترل درآوردن این نیرو، باعث دانایی، دانش و آگاهی می شود و در لجام گسیختگی آن نادانی و جهل و گناه شکل می گیرد. برای به کنترل درآوردن آن ، از همین لحظه ، برای هرچه را که آرزو دارید و می خواهید این سؤال را مطرح کنید .

" آن را برای چه می خواهم؟ "

"نداشتن آن ، در مسیر تکاملی ام چه اثر منفی دارد؟"

همین دو جمله ، اثر معجزه آسایی دارد که اگر دقت و با حوصله ی کامل به آن توجه شود ، به زودی بر این نیرو فایق خواهید شد ، من خود جمله ی فوق را درشت نوشته و روی میز کارم قرار داده ام و هر روز چندین بار آن را در ذهن می پرورانم .

مراکز انرژی	عملکرد	در صورت بسته بودن
۱- مرکز دنبالچه نیروی خواستی	میل به زندگی ، نیروی حیات بخش ، سرزنده و شاد بودن ، قدرت و چالاکی ، انتقال انرژی به دیگران - مولد نیرو	سر باز زدن از فعالیت های جسمی ، کاهش انرژی حیاتی ، علیل و ناتوان شدن
۲- مرکز تولید مثل نیروی جنسی	عشق به جنس مخالف ، لذت از روابط جنسی ، شارژ انرژی و تخلیه آن ، داد و ستد انرژی ، وانهادن تجرد نفس و تجربه وحدت ، عشق و احترام به فردیت	عدم رضایت از اعمال جنسی ، کاهش نیروی جسمی، عدم رضایت از زندگی، خیال بافی، عدم پذیرش و تعهد
۳- مرکز شبکه خورشیدی قسمت جلویی نیروی ارتباط	ارتباط با هستی، تعلق خاطر به زندگی، درک حکمت معنوی ، ذهن روشن ، تنظیم عواطف و احساسات ، پیوند بین مرکز انرژی و قلب و مرکز تولید مثل، ایجاد روابط اجتماعی، سعه ی صدر آگاهی از حیات	عواطف بدون کنترل ، کمبود احساسات ، کمبود ارتباطات اجتماعی
۴- مرکز شبکه خورشیدی قسمت خلفی	علاقه به سلامت جسمی، شفای معنوی ، مرکز اراده ، پیوند صحیح با جایگاه کیهانی ، سلامی ذهنی ، عاطفی و معنوی	بی علاقهگی به سلامت جسمی ، کمی اراده ، عدم شناخت جایگاه صحیح
۵- مرکز قلب قسمت جلویی	عواطف قلبی عاشقانه به کل بشریت گشایش قلبی ، افزایش ظرفیت عشق ورزی به کل هستی و اطرافیان ، درک تمامیت وجود و یگانگی و زیبایی و هم نوع و همچنین هستی، درک نور ذاتی هرکس و هر شیء، تبدیل انرژی های زمینی به انرژی معنوی در قلب	عدم دوست داشتن بدون انتظار پاداش
۶- مرکز قلب قسمت خلفی	مرکز اراده و تمایلات نفسانی ، تاثیر بر جهان مادی	سوء تعبیر ، تضاد دیگران با خواسته های ما ، ایجاد



<p>موانع ناخودآگاه در جهت اراده ، تصور هستی به منزله ی جایگاه خصومت ، تحت سلطه قرار گرفتن ، سعی در تحت سلطه قرار دادن دیگران ، ایجاد محیطی تهاجمی برای خود و دیگران</p>	<p>جلب حمایت دیگران در جهت تایید اعمال جلب مشیت الهی در جهت اراده ، ایجاد محیط منطقی و مطبوع</p>	
<p>سرزنش دیگران به دلیل عدم موفقیت خویش ، عدم دریافت آن چه هستی به او عطا می کند ، ایجاد نیروی منفی در اطراف خود</p>	<p>اقدام برای برآوردن نیازهای شخصی ، شناخت موقعیت های استثنایی ، ایجاد نیروی مثبت در اطراف خود، جذب بیش تر انرژی کیهانی ، ایجاد ارتباط با ذات خود</p>	<p>۷-مرکز گلو قسمت جلویی</p>
<p>عدم موفقیت در کار و حرفه، غرور بی حاصل و بی منطق ، عدم رضایت از شغل و حرفه خود ، عدم تلاش در کار و حرفه خود ، تغییرات متعدد در حرفه و شغل ، بازی کردن نقش انسانی قربانی شده ، ترس از شکست ، عدم ارتباط و دوستی با دیگران</p>	<p>مرکز مربوط به حرفه و شغل، رضایت از محیط شغلی، ارتباط با دیگران</p>	<p>۸-مرکز گلو قسمت خلفی</p>
<p>برداشت های غیر حقیقی از هستی و حیات ، عدم قدرت خلاقیت ، افکار قدرتمند منفی</p>	<p>تصورات ذهنی ، درک مفاهیم ذهنی ، توقعات و جهان بینی</p>	<p>۹- مرکز پیشانی قسمت جلویی</p>
<p>عدم خلاقیت افکار، افکار</p>	<p>اجرای تصورات ذهنی ، تبدیل افکار به</p>	<p>۱۰- مرکز</p>

<p>خلاقه زیادی که هرگز محقق نمی شوند، سرزنش دایمی جهان خارج ، شعار (کار از تو، فکر از من) ، عدم حضور در بُعدمادی زندگی ، عدم تمایل به جهت آموزش ، فاسد و بی اعتبار دانستن زندگی</p>	<p>اعمال ، تجلی اندیشه در جهان فیزیکی ، ایجاد فضای لازم برای اجرای گام به گام اندیشه ها</p>	<p>پیشانی قسمت خلفی</p>
<p>فاقد حواس ماورایی است ، عدم درک معرفت و معنویت ، عدم درک هستی و بودن خود ، نداشتن هدف و جهت</p>	<p>ارتباط با جهان معنویت ، ارتباط با مراکز عاطفی ، جسمی ، ذهنی ، ارادی و معنوی ، تجربیات منحصر به فرد معنوی ، درک موجودیت و بودن خویش ، ادراک حس کمال ، ادراک حس آسایش و توکل ، ایمان قوی و منسجم ، داشتن هدف و جهت در زندگی</p>	<p>۱۱- مرکز تاج</p>

## کرامات

گرچه داشتن کرامات برای سالک یک نقطه مثبت و گران بهایی نیست و اگر هم کراماتی دارد، باید حتی المقدور آن را از دیگران پنهان کند، که باعث احترامات کاذب و غرور بی جا و در نتیجه درجا زدن و توقف در سیر تکاملی سالک نشود. اما داشتن کرامات راه بسیار ساده ای دارد، شما می توانید صاحب کرامات باشید و در سرنوشت دیگران دخالت کرده، آن را تغییر داده، یک مریض را شفا بدهید و یا شخص سالمی را مریض کنید، فرمول آن بسیار ساده است. اگر شما به همان سادگی و به همان شدت که مایلید در سرنوشت دیگران مداخله کنید، حاضر باشید که دیگران هم به همان شدت در سرنوشت شما مداخله کنند، آن وقت صاحب کرامات می شوید، می توانید سرنوشت خود و دیگران را تغییر دهید. یا به عبارت دیگر: رفتار و افکار و روش شما با دیگران به گونه ای باشد که بتوانید در باطن، اندیشه آن ها را در مورد سرنوشت خودتان بپذیرید، آن وقت صاحب کرامات شده اید. و اکنون شما می توانید به همان میزان و نه بیش تر در سرنوشت دیگران دخالت مستقیم داشته باشید.

## تأثیر هاله ها بر یکدیگر

روزگاری خواهد رسید که ، انسان ها نمی توانند عواطف و احساسات خود را همچون گذشته ، از دید دیگران مخفی نمایند . در آن روزگار ، انسان ها به درجه ای از آگاهی می رسند که به سرعت می توانند هاله ی اطراف بدن یکدیگر را رؤیت نمایند . و با رؤیت هاله ، دیگر احتیاجی نیست که با سخن گفتن ، افکار و احساسات خود را به دیگران منتقل کنیم ، بلکه یک نگاه به هاله و دیدن پیکر هفتگانه ای که به دور بدن فیزیکی ما در حال گردش و نوسان است ، تمام احساسات و افکار و عواطف و حتی تعبیرات شخصی طرفین برای یکدیگر روشن و مبرهن می شود .

شواهد و نمونه های بسیاری در دست است که تعداد بی شماری از انسان ها دارای حس برتر هستند و تعداد قابل ملاحظه ای نیز در حال توسعه ی محدوده ی حواس پنجگانه خویش می باشند، تا به زودی به سوی درجات برتر آگاهی قدم بر دارند .

اکثر مردم قادرند با کمی توجه و مطالعه ، این قدرت شگرف را بسیار بیش تر از آن که فکر می کنند توسعه و گسترش داده و به سوی آگاهی برتر قدم بردارند . فضای کره زمین اکنون زاینده تحولی در حال تکوین است . بیش تر مردم در حال حاضر در حال شناخت و توسعه ی قدرتی نوین و احساسی جدید علاوه بر احساسات پنجگانه در حواس خود می باشند، که بر اساس این

احساس جدید ، اطلاعات دریافتی از جهان خارج را با فرکانسی جدید و ارتعاشی متفاوت در ذهن خویش می پذیرند و به نوعی ادراکات تازه و بدیع دست می یابند . من این احساس را درک کرده ام . این احساس در من ، به تدریج و طی یک روند مرتب و منظمی صورت گرفته و عوالم تازه و ادراکات جدید باعث بینش متفاوتی شده است ، در ابتدا ، اگر کسی به من دروغ می گفت ، آن را احساس می کردم ، از لرزش صدا و حرکات دست و صورتش این را می فهمیدم ، سپس آهسته ، آهسته با کمی دقت و توجه توانستم که هاله ی اول و سپس هاله های دوم و سوم اشخاص را بینم ، در این صورت ، با یک توجه مختصر می توان افکار و احساسات اطرافیان را تشخیص داده و حتی ریشه و علت عواطف و احساساتشان را درک کنم . شما هم می توانید با توجه و مراقبه به این مرحله ، که مرحله ای ابتدایی از ارتباطات پیکرهای هاله ای است دست یابید . تصور کنید که اگر روزی تمام انسان ها به این احساس دست پیدا کنند و قابلیت های نو و تازه خود را ادراک نموده و از آن استفاده کنند . دیگر کسی نمی تواند عواطف و احساسات خود را مخفی نماید ، و حتی به کسی دروغ بگوید . زیرا ، کیفیت روحی وی از طریق هاله اش به دیگران القا می شود . وقتی که همه ی ما روش درک این اطلاعات را بیاموزیم ، یکدیگر را

خیلی بهتر و بیش تر از حال درک خواهیم کرد و این سوء تفاهمات و عدم ارتباطات عاطفی از بین خواهد رفت .

شاید ، برای شما نیز بسیار اتفاق افتاده باشد، که از وجود شخص به خصوصی در یک جمع ، مانند : کلاس درس ، رستوران و یا یک مهمانی ناراحت و عصبی شده باشید ، بدون آن که حتی کلمه ای با او صحبت و گفتگو کرده و یا بالعکس وجود شخص خاصی در محفلی به شما گرمی و انرژی و شادی به خصوصی القاء کرده باشد. و یا شما از وجود وی در آن محفل احساس آسایش و امنیت کرده باشید . این نیز به دلیل آن است که هاله های افراد ، بلافاصله وقتی در حوزه های انرژی یکدیگر قرار می گیرند، بلافاصله شروع به تبادل انرژی می نمایند و شما در حقیقت از این تبادل انرژی احساس مربوط به آن حالت خاص را ادراک می کنید . این عمل بدون توجه و آگاهی شما صورت می گیرد. ولی اگر با تمرینات و توجهات خاص بتوانید هاله ی افراد را رؤیت کنید ، این حالت با آگاهی و تمایل شما صورت خواهد گرفت و یا متوقف خواهد شد . دیگر هیچ کس نمی تواند ، خود را از دیگران مخفی نماید . به همین دلیل است که می گویم: انسان به سمت ولکان شدن و بازکردن درهای بهشت در روی زمین به پیش می رود .

به طور حتم سالک باید سعی وافی بنماید که به تدریج ، بتواند به کیفیت استفاده از این احساس دست پیدا کند . کلید اصلی آن پس

از توجه و مراقبه و طی مراحل تدریجی ، این است که ظرفیت تحملی خویش و صبر و استقامت خود را نیز همزمان با توسعه و تکامل این احساس ، بیش تر نماییم . اگر احساس می کنیم که طرف مقابل به ما دروغ می گوید ، صریح و بی پروا آن را برویش نیاوریم ، بلکه با سعه ی صدر و آرامش و تحمل از طریقی غیرمستقیم به او بفهمانیم که متوجه این مطلب هستیم که موضوع مطرح شده دروغی بیش نیست . اگر ظرفیت های فکری و تحملی سالک توسعه و گسترش یابند، راه دسترسی به کیفیت ادراک هاله و رؤیت پیکره های هاله ای افراد بسیار سریع تر و آسان تر صورت می گیرد .

رسیدن به این مرحله از دانش بشری وظیفه ی هر سالکی است، چون به این طریق هم به توسعه و تکامل آگاهی خویش ، و هم با رشد خویش درحقیقت به انسانیت کمک می کند . با رشد هر انسان مجموعه ی انسانیت نیز به سمت تکامل گام برمی دارد . به این سبب است که هر نسلی نسبت به نسل پیش دارای قابلیت های بیش تری است و دارای ادراکات و ارتعاشات ادراکی بالاتری می باشد. به این ترتیب انسانیت در راه تکامل خویش قدمی به سمت کمال برمی دارد ، اصل تکامل بشریت حرف تازه ای نیست ، بلکه در اغلب کتب مذهبی و فلسفی مانند قرآن ، انجیل ، کابالا و اوستا و اوپانیشاد و سایر کتب دینی و روانشناسی از هزاران سال پیش

مطرح می باشد . بنابراین، هر انسانی که قدمی در راه تعالی کمال خویش بردارد، حتی با خواندن یک کتاب و یاد گرفتن هر دانشی ، در واقع به گنجینه ی دانش انسانی خود برگمی اضافه نموده و کمکی به سایر انسان ها در راه رسیدن به کمال نموده است ، و این در حالی است که سریع ترین و بالاترین استفاده را شخص خودش از معرفتش کسب می کند .

حسن دیگر رؤیت هاله این است که شما به ارزش انرژی و پربها بودن آن پی می برید و متوجه می شوید که این انرژی در درون شما با چه مشقت و حساسیت هایی انباشته شده است . پس آن را بیهوده برای امور بی ارزش هدر نمی دهید ، اغلب مردم این را نمی دانند ، انرژی خود را صرف امور ابتدایی و بی ارزش می نمایند و در واقع آن را هدر می دهند و گناه کج رفتاری دیگران را به گردن روزگار و شانس و اقبال می اندازند . نمی دانند که این خودشان بوده اند که بدون اطلاع و آگاهی انرژی های ناب و خالص خود را در امور بی اهمیت دیگری صرف کرده و اکنون برای امور ضروری و حیاتی خویش از انرژی کافی برخوردار نمی باشند، تا بتوانند به وسیله ی آن انرژی، شناخت دقیق تر و کامل تری نسبت به دیگران پیدا کنند و به وسیله ی این شناخت رابطه ی صحیح تر و عمیق تری را با آن ها ایجاد نمایند .



دلیل کج رفتاری دیگران و عدم موفقیت هرکس افکار و رفتار خودش می‌باشد. نحوه‌ی صحیح استفاده از انرژی کیهانی، که پس از هفت بار تصفیه و تطهیری که به وسیله‌ی هرکدام از پیکره‌های هاله‌ای ما صورت می‌گیرد و به صورت انرژی ناب و خالص وارد بدن ما می‌شود، دانشی است که سالک باید از آن بهره‌مند باشد. این دانش، به طرق گوناگون وارد معرفت سالک می‌شود که یکی از آن راه‌ها، توجه و مراقبه نسبت به هاله‌ی دیگران است، که در همین کتاب در خصوص چگونگی رؤیت هاله‌ی خود و دیگران روش‌های اولیه‌ای را متذکر شده‌ام.

### نفس آخر (رهایی از قفس)

نمی‌دانم آیا شما تا به حال موقع جان دادن، بالای سر کسی بوده‌اید؟ اگر نبودید، باید بدانید که هنگام جان دادن، شخص محتضر، پس از تلاش‌هایی که برای زنده ماندن می‌نماید، در آخرین لحظات، بیش‌ترین هوا را به داخل ریه‌ها می‌برد و در اصطلاح آخرین نفس را می‌کشد، این آخرین نفس را در درون قفسه سینه اش نگه می‌دارد و دیگر بازدمی نیست، آخرین دم، آخرین نفس است که حبس می‌شود.

روی تختی دراز بکشید ، توجه و مراقبت خود را تا آخرین حد ممکن بر روی خودتان متمرکز کنید ، فکر کنید که همین حالا اگر بمیرید ، چه می شود ؟

آماده مردن باشید ، همه امکانات و شرایطی که برای مردن لازم است را فراهم آورید . همه ی اطرافیان خود را یک به یک در نظر بیاورید و رفتار و کردارتان را با آن ها در ترازوی انصاف بسنجید . تمام مراحل را که از نظر روانی ، روحی و شخصی لازم است را در ذهن مرور کنید، آن وقت وقتی که آماده رفتن شدید ، نفس آخر را بکشید . آن را به مدت کوتاهی ، تا آنجا که می توانید در سینه ی خودنگه دارید. فکر کنید که در واقع مرده اید، و همه چیز تمام است. وقتی بازدم خود را بیرون دادید ، عمر دوباره ای که اضافی است به دست آورده اید، فکر کنید از این به بعد به صورت اضافی زنده اید، نفس آخر را کشیده اید. سالک باید نفس آخر را کشیده باشد.

### پل صراط ، (عبور از خویشتن)

ساعتی را در جای ساکتی به آرامی بنشینید ، در حالت تمرکز و توجه قرار بگیرید ، به هیچ چیز فکر نکنید ، حتی به این که به هیچ چیز نباید فکر کنید نیز فکر نکنید ، به آرامی سعی کنید یکی از خاطرات گذشته خود را به یاد بیاورید . با دقت و بدون غرض و مانند یک قاضی ثالث به رفتارتان در مورد آن خاطره بیندیشید ، خود را شخص ثالثی بیندازید که شما به قضاوت در مورد رفتارش

نشسته اید ، آن خاطره را از همه جهات به یاد بیاورید ، آیا از نحوه عمل خود راضی و خوشنودید ؟ آیا امکان پذیر بود که به نوع بهتر و زیباتری در آن مورد رفتار می کردید ؟ یک بار دیگر آن خاطره را مرور کنید و از زاویه ای دیگر آن را نگاه کنید ، مثلاً : از دید یک عارف یا سالک و یا از دیدگاه های مختلفی آن را مرور کنید . و بهترین رفتار ممکن را در نظر بگیرید و با یک ارزیابی منصفانه ببینید که رفتار شما با آن چقدر فاصله داشت ؟ همین مطلب را در مورد خاطرات گذشته خود به ترتیب زمان وقوع آن ها نیز ادامه دهید . و بدون خودخواهی آن ها را مورد ارزیابی قرار دهید ، اگر شما طرف مقابل موضوع خاطره بودید ، چگونه رفتار می کردید ؟ آیا از دیدگاه طرف مقابل ، رفتار شما مورد پسند بوده است ؟

در مورد قیامت ، باید از پل صراط عبور کرد . در واقع روح ، که همان هاله های ما می باشد از پل صراط عبور می کند ، پل صراط ، عبور از خویشتن است . و قضاوت خالصانه و بی طرفانه در مورد خود است . چه عبوری خطرناک تر از عبور از خویشتن می تواند وجود داشته باشد؟ کوچک ترین اشتباه و کم ترین بی توجهی ، سقوطی وحشتناک را به دنبال خواهد داشت . و آن سقوط به درجات پایین تر از هستی فعلی است . چه افولی غم انگیزتر از افول به هاویه است ؟ هاویه همان سقوط به درجات پست تر هستی است . در روز قیامت که تمام هستی ها در حداکثر توان انبساطی خود قرار

می گیرند و بر اساس وزن و حجم خود در آن انفجار عظیم ، جای مختص خویش را می یابند . برای عبور از مرحله ی هستی فعلی به مرحله ی هستی ای والاتر بایستی از خود عبور کنند . باید هستی های گذشته خود و گذشته هستی های خود را مرور کنند ، این مرور کردن با به یاد آوردن تفاوتی کلی دارد . در واقع هستی های گذشته خود را مجدد به تجربه می بینند . در این جا زمان هنوز رل اصلی و فعالی ندارد . بنابراین، مرور تجربه های گذشته ، بدون وجود بُعد زمان صورت می گیرد . در واقع این مرور در تجربه های گذشته به تمامی در زمان حال اتفاق می افتد .

یک ثانیه و یک میلیارد سال با هم تفاوتی ندارند؛ تجربه ها باید دوباره صورت گیرد. هر موجود حیات یافته ای باید در گذشته های خویش بجوشد ، غلیان کند و آن ها را هضم نماید در خویش ، و از خویشتن خویش نیز بگذرد . اگر نتواند از تجربه های گذشته اش گذر کند و یا تجربه ای در گذشته برایش سنگین باشد و یا آن تجربه با انقباض خود نگذارد که موجود از آن بگذرد . در این صورت موجود هستی یافته از هستی فعلی خود به درجات پایین تر هستی سقوط می کند . تا در هستی پست تر خود بتواند انرژی کافی و انبساط لازم را به دست آورد که بتواند از آن تجربه منقبض شده ای که دارای جرم سنگین بوده در آینده عبور کند .

پل صراط در تمام هستی ها وجود دارد . حتی اسپرمی که تبدیل به انسان می شود ، باید از پل صراط اسپرمی خود عبور کند . شما هم یک بار از پل صراط اسپرمی گذشته اید که تبدیل به انسان شده اید ، اسپرم هایی که با شما بودند و نتوانستند به انسان تبدیل شوند ، لاجرم به یک درجه پایین تر از هستی اسپرمی خود تبدیل شده اند و تا مجدد به زندگی اسپرمی دست پیدا کنند ، شاید میلیاردها سال به طول انجامد . ولی برای آن ها زمان متوقف است و از نظر آن ها این میلیارد سال با یک ثانیه تفاوتی ندارد . زیرا آنان به موجوداتی تبدیل شده اند که زمان را ادراک نمی کنند . اما احساس غم انگیز ادراک زندگی پست تر را همیشه با خود دارند .

### جامعه ولکانی

دنیای واقعی ، دنیایی است که در آن هیچ گونه قانون و مقرراتی وجود نداشته باشد . در آینده ای دور ، ممکن است انسان به مراحل تکامل مادی و معنوی برسد ، که خود نمایانگر و اجرا کننده تمام قوانین باشد ، یعنی هر انسانی به تنهایی ، خود هم نشان دهنده تمام قوانین باشد و هم اجرا کننده آن ها . در این صورت ، دیگر به هیچ قانون یا مقرراتی احتیاج نیست ، همه ی انسان ها ، همان طور که معرفتشان خوردن و خوابیدن و حفظ حیات خودشان را می داند ، و در آگاهی های انسان این سه اصل به طور غریزی

نهفته است ، قوانین جامعه و اجرای آن نیز به عنوان یک اصل  
غریزی وارد آگاهی هایش بشود، در این صورت ، انسان وارد  
مراحل اولیه ولکانیت می شود . در جامعه ولکانی هیچ قانونی نیست،  
مانند جامعه زنبور عسل است ، که هر زنبوری به تنهایی تمام قوانین  
کندو را می داند و اجرا هم می کند و در مجموع تمام زنبورها ،  
قوانین کندو را می سازند . در جامعه ولکانی هر ولکان به تنهایی  
خود نماینده و اجرا کننده قوانین است ، قوانینی که در واقع نیستند  
و وجود ندارند، اما برای حفظ جامعه ولکانی مجموع رفتار ولکان ها ،  
قوانین جامعه را می سازد که از معرفت کل جامعه نشأت گرفته  
است. برای مطالعه در زندگی زنبور عسل به کتاب ( زنبور عسل  
تألیف موریس مترلینگ ) مراجعه شود .

اگر انسان بتواند جامعه خود را حتی به میزان کوچکی به زندگی  
اجتماعی زنبور عسل نزدیک کند به جامعه ولکانی نزدیک گردیده  
است .

ناصر منصورى

تابستان ۱۳۸۹ هـ . ش

## "حسن ختام"

دفت‌ر خود را به روی گفته‌هایی بسته ام  
از شنیدن‌های هر لاطائلاتی خسته ام  
ناظمانی نظم را هم دود و افیون می دهند  
شاعرانی جای باده جرعه ای خون می دهند  
خسته گشتم من ز عرفان بافی این عارفان  
از ریا و ز زهد بی کیفیت این عاکفان  
هر که کردی همت اثبات هو بی اذن او  
خود نمایاندی به عالم مو به مو ، با نام هو  
آه و فریاد از گروه جاهل عالم نما  
بار الها ! بندگان از شر این دیوان رها  
در شگفتم از مریدان به ظاهر قدردان  
کوک درک خویش را داده به دست این و آن  
سالک حق، در ره حق، هم‌ره حق می رود  
در پی معشوق خود تا فیض مطلق می رود  
نام او و یاد او و ذکر او و اذن او  
مرشد سالک بود، با گفتگو ، بی گفتگو  
"راه سالک" از طریق این و آن باشد جدا  
از شنود نقل قول دیگران باشد سوا

دوش گفتم با خودم : جانا! دگر بس کن گِله  
جان خود از هرچه ناخوش آیدت بنمایه  
چون چنار از آه سینه آتشی ایجاد کن  
در جهان بینی طریق بهتری بنیاد کن  
علم و ایمان و عمل را سر خط هر فصل دان  
لطف و حب و عشق را شالوده های وصل دان  
معرفت را کن چراغ راه خود ، رو فوق عقل  
گوش جان و چشم دل نسیار بر هرگونه نقل  
گر تدبر یا تعقل یا تفکر با شدت  
کشف صدها نکته ی نازک زمو می بایدت  
هر جهانی در جهانی و جهانی دیگر است  
از دل یک ذره تا آن جا که جایی برتر است  
خُردی خود بین در این کمیّت بی منتها  
هم بزرگی خود از کیفیتی بی انتها  
بر خودآ و با خدای خود ، خودی آغاز کن  
مرغ جان نه با ملک ، با فوق آن انباز کن  
کن عبور از این پل و از این صراط خویشتن  
هم منیّت های خود را جملگی آتش بزن  
درک و فهم و عشق و عرفان حاصل تعلیم او  
رو کمی بالا و بالا ، چشمه را کن جستجو



گردنت از یوق این عالم نماها کن رها  
تیز تازی کن ، دو گامی از تنت بیرون بیا  
فارغ البال از زمین و آسمان بیرون برو  
عقل را بگذار و با عشق خدا مجنون برو  
تا شوی ارباب رأی و دانش و جان و خرد  
مرکب فکرت تو را از جهل ها بیرون برد  
قلب مؤمن عرش او، آئینه را صیقل نما  
حال ، گاهی هم خدا را گو به قلب من درآ  
تا به کی نسپه تو سودا می کنی با جنتش ؟  
از همین حالا بنا کن جنتت با نعمتش  
تا کی از ترس جهنم خواب را داری حرام ؟  
چند روزی نفس دوزخ ساز را برزن لگام  
بر کن این پیراهن خاکی زجسم و جان خویش  
تا ببینی آورندت از جنان ، حُلّه به پیش  
گر خوری از سفره اندیشه های خود طعام  
می کنی با اذن هو در اوج جنت ها مقام  
تو کجا را دیده ای؟ بی بود او ، با ما بگو  
تا که در هر ذره ای وی را نمایم ، رو به رو  
اول و آخر و هم ظاهر و هم باطن هموست

شکر ایزد که کنون با من به باب گفتگوست

گرتو دیدی عالمی عامل ، غلامی اش نما

من الف را گفته ام ، خود خوان زبا ، تاها و یا

ابوالقاسم غلامی مایانی ۲۱ تا ۱۳۸۹/۱۲/۲۴